



مرکز پژوهش‌های اتاق ایران



آینده روابط ایران و آمریکا در دولت دوم ترامپ

اردیبهشت ۱۴۰۴

شناسنامه گزارش



مرکز پژوهش‌های اتاق ایران

عنوان گزارش:

آینده روابط ایران و آمریکا در دولت دوم ترامپ

مدیریت دیپلماسی اقتصادی و آینده‌پژوهی، مدیریت پژوهش‌های اقتصادی

تهیه و تدوین: سید حسین طباطبایی نسب، علی کریمی تجن گوکه

ناظران: عیسی منصوری، مسعود موسوی شغائی، شیما حاجی نوروزی

تاریخ انتشار: اردیبهشت ۱۴۰۴

واژگان کلیدی: دیپلماسی، اقتصاد، اقتصاد سیاسی، تحریم، توافق، آینده نگاری، سناریو، دولت شکننده، ژئواکونومی

نشانی: تهران، خیابان طالقانی، نبش خیابان شهید موسوی (فرصت)، پلاک ۱۷۵

آدرس مرکز پژوهش‌ها در شبکه‌های اجتماعی:

Instagram: @rc.iccima.ir

Telegram: @rc_iccima

Twitter: @rc_iccima

فهرست مطالب

خلاصه اجرایی.....	۵
مقدمه: چهار چوبی تحلیلی در میانه عدم قطعیت.....	۸
بخش اول: رویکرد /منطق ژئواکونومیک: سیاست قدرت از مسیر اقتصاد.....	۱۰
بخش دوم: تصویر وضعیت اقتصادی کشور طی یک دهه اخیر.....	۱۳
تصویر وضع موجود از منظر اقتصادی.....	۱۳
۱. بحران سرمایه گذاری.....	۱۳
۲. رشدهای اقتصادی ناپایدار و نوسانی.....	۱۷
۳. بنیه نحیف صنعت ساخت.....	۱۹
۴. تورم های بالا و مزمن.....	۲۵
۵. گسترش نابرابری و فقر.....	۲۵
۶. تراز تجاری منفی.....	۲۷
۷. کسری بودجه دولت.....	۲۹
آثار تحریم بر اقتصاد ایران بر اساس مطالعات.....	۳۰
بخش سوم: روش شناسی - کشف آینده های محتمل.....	۳۲
ساخت سناریوهای محتمل.....	۳۵
سناریوی ۱: انجام مذاکرات، حصول توافق.....	۳۵
سناریو ۲: انجام مذاکرات، عدم حصول توافق.....	۳۷
سناریوی ۳: عدم مذاکره، حصول توافق نسبی.....	۳۹
سناریوی ۴: عدم مذاکره، عدم توافق.....	۴۰
بخش چهارم: معنای سناریوها در تجربه زیسته ایرانی.....	۴۳
اول: دولت و حاکمیت: از ثبات تا فروپاشی.....	۴۳
شکندگی و دولت شکننده.....	۴۴



فهرست مطالب

۴۷.....	مدل پنج متغیره گونه شناسی دولت.....
۴۸.....	دوم: هویت و تعارض اجتماعی: کلید معمای شکنندگی.....
۴۹.....	هویت اجتماعی و مساله تعارض: نگاهی به نظریه هویت اجتماعی.....
۵۱.....	انگیزه های هویت یابی جمعی.....
۵۳.....	سوم: معمای تعارض بین گروهی: از هویت به شکنندگی - تبعیض و پیدایش تعارض.....
۵۵.....	از معنا به ماده: نظریه تعارض گروهی واقع گرا.....
۵۵.....	ماجرای یک کمپ تابستانی.....
۵۷.....	چهارم: نقش مرکزی رقابت در تعارض بین گروهی و شکنندگی.....
۵۹.....	پیامدها در بستر سناریوها.....
۶۱.....	پنجم: آینده‌ای در میانه‌ی عدم قطعیت، شکنندگی و تعارض.....
۶۲.....	جمع‌بندی.....
۷۰.....	منابع.....

خلاصه اجرایی

این گزارش به تحلیل رابطه پیچیده و پویای ایران و ایالات متحده از منظر ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک می‌پردازد و تاکید دارد که این رابطه با تنش‌های شدید و پتانسیل بالای درگیری مشخص می‌شود. گزارش اشاره دارد که درک این رابطه، به‌ویژه در دوره دوم ریاست‌جمهوری دونالد ترامپ، مستلزم تحلیلی دقیق و چندلایه است.

در این مطالعه، ژئواکونومیک به‌عنوان چارچوب تحلیلی اصلی به کار رفته است؛ مفهومی که به استفاده از ابزارهای اقتصادی برای دستیابی به اهداف ژئواستراتژیک اشاره دارد. این رویکرد در تقابل با ژئوپلیتیک سنتی قرار گرفته که بیشتر بر قدرت نظامی و کنترل سرزمینی تمرکز می‌کند. ژئواکونومیک بر اهمیت قدرت اقتصادی، روابط تجاری، پیشرفت‌های فناورانه، و پویایی‌های وابستگی و عدم تقارن در روابط بین‌الملل تأکید دارد و ابزار ارزشمندی برای فهم تعاملات پیچیده میان ایران و آمریکا فراهم می‌کند.

گزارش، بحران اقتصادی ایران در دهه گذشته را به تفصیل بررسی کرده و کشور را درگیر شبکه‌ای از گلوگاه‌ها و بحران‌های پیچیده اقتصادی و اجتماعی می‌داند که با روش‌های سنتی قابل حل نیستند. برخی از مسائل کلیدی مورد نظر گزارش عبارتند از:

- فقر گسترده، افزایش نارضایتی اجتماعی، فرار سرمایه، و کاهش اعتماد عمومی به دولت؛
- هدایت سرمایه‌ها به سمت بازارهای موازی با سود بالا و ریسک پایین، نه بخش‌های مولد؛
- کاهش نگران‌کننده نسبت سرمایه‌گذاری ثابت ناخالص به تولید ناخالص داخلی، که حاکی از سرمایه‌گذاری ناکافی در ظرفیت‌های تولیدی است؛
- گرایش اشتغال به بخش خدمات، بدون پشتیبانی کافی از تولید صنعتی؛
- تراز تجاری منفی مداوم در بخش غیرنفتی؛
- تحریم‌ها، بی‌برنامگی نسبت به نوسانات درآمد نفتی و نبود پیش‌بینی‌پذیری، که محیطی نامناسب برای سرمایه‌گذاری ایجاد کرده‌اند؛
- کاهش فروش و صادرات نفت و در نتیجه، محدودیت منابع ارزی و نوسانات شدید نرخ ارز؛
- نرخ بالای تورم و رشد نابرابری، به‌ویژه طبق شاخص ضریب جینی؛
- افزایش فقر، به‌ویژه در مناطق روستایی، که حمایت عمومی از دولت را تضعیف کرده و شکاف اجتماعی را تشدید می‌کند؛

برای تحلیل آینده‌های ممکن، این گزارش از روش‌های آینده‌پژوهی، به‌ویژه طراحی سناریو، استفاده می‌کند تا درک بهتری از نتایج بالقوه فراهم آورده و به کاهش ابهام در تصمیم‌گیری کمک کند. طراحی سناریو شامل تمرکز بر بازیگران و روندها، زمان‌بندی‌های پویا، فرآیندهای چندوجهی، و معنابخشی به سناریوها است.

در ادامه، گزارش به بررسی دیدگاه‌های بین‌المللی در مورد یک توافق بالقوه میان ایران و آمریکا می‌پردازد:

- ایالات متحده ممکن است اقدامات دیپلماتیک و نظامی را برای مقابله با فعالیت‌های هسته‌ای و منطقه‌ای ایران ترکیب کند. استراتژی «مهار» در این زمینه کاربرد دارد. با این حال، تلاش‌های دیپلماتیک ممکن است با مخالفت داخلی مواجه شود. برخی در آمریکا معتقدند که فشار حداکثری می‌تواند زمینه‌ساز تغییر رژیم در ایران باشد.
- ایران، مقاومت را استراتژی کلیدی در برابر فشارهای آمریکا می‌داند. در حالی که عمل‌گرایان به دنبال تعامل هستند، جریان‌های

- تندرو، آمریکا را غیرقابل اعتماد دانسته و با هرگونه سازش مخالفت می‌کنند؛ حتی برخی خواهان اقدامات تهاجمی‌تر هستند.
- روسیه با دیده تردید به توافق نگاه می‌کند و آن را تهدیدی برای منافع خود می‌بیند؛ ممکن است از آن به‌عنوان اهرم فشار استفاده کرده یا درصدد ایجاد اختلال باشد. روسیه، افزایش تنش‌ها را فرصتی برای تعمیق همکاری نظامی با ایران تلقی می‌کند.
 - کشورهای عربی (مانند عربستان سعودی، امارات و قطر) به دنبال کاهش تنش‌ها و تمرکز بر اقتصاد هستند. آن‌ها توافق را عاملی برای تقویت ثبات منطقه‌ای، توسعه تجارت و جذب سرمایه‌گذاری می‌دانند و از دیپلماسی مستمر حمایت می‌کنند.
 - اسرائیل، ایران را تهدیدی جدی، به‌ویژه از حیث برنامه هسته‌ای‌اش می‌داند و از تداوم فشار یا حتی اقدام نظامی حمایت می‌کند. اسرائیل آماده اجرای اقدامات یک‌جانبه نیز هست.
 - اروپا از راه‌حل‌های دیپلماتیک و حصول توافق برای جلوگیری از درگیری حمایت می‌کند و نگرانی خود را از عدم پیشرفت و خطر تشدید تنش‌ها ابراز می‌دارد. با این حال، تأثیرگذاری اروپا به دلیل عمق و پیچیدگی مسائل محدود است.
 - چین به روابط ایران و آمریکا با احتیاط نگاه می‌کند، زیرا بیم آن را دارد که شراکت راهبردی این کشور با ایران تحت تاثیر این رابطه قرار گرفته و به‌ویژه بر طرح‌های استراتژیک مانند طرح کمر بند و جاده و همچنین سازوکار بریکس تأثیر منفی بگذارد. پکن ممکن است با هرگونه توافقی که نفوذش در تهران را تضعیف یا منافع اقتصادی‌اش در منطقه مختل کند، مخالف باشد. درعین حال، چین مزایای کاهش تنش‌ها و افزایش عرضه نفت را به‌خوبی می‌شناسد.

همچنین گزارش مفهوم «دولت شکننده» را به‌عنوان چارچوبی برای تحلیل وضعیت ایران معرفی می‌کند. این دولت‌ها معمولاً در انجام وظایف پایه‌ای مانند تأمین امنیت، خدمات عمومی و پاسخگویی دچار مشکل هستند. برای ارزیابی میزان آسیب‌پذیری، از شاخص دولت‌های شکننده (FSI) و ساخت یک تیپولوژی از دولت استفاده شده است که بر فشارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی تمرکز دارد. ویژگی بارز چنین دولت‌هایی، چندپارگی اجتماعی و ضعف در ظرفیت همکاری است.

این گزارش همچنین نظریه هویت اجتماعی را برای تحلیل پویایی‌های تعارض گروهی در ایران به کار می‌گیرد. این نظریه توضیح می‌دهد که افراد چگونه هویت خود را از عضویت در گروه‌ها به‌دست می‌آورند و چگونه مقایسه‌های اجتماعی می‌توانند منجر به ترجیح گروه خودی و تضادهای بین گروهی شوند. در شرایط ابهام و نااطمینانی بالا، گرایش به هویت‌های جمعی و اگر قوی‌تر می‌شود، هویت‌های چندپاره و متشتت، که تحت فشارهای اقتصادی و ضعف نهادی تقویت می‌شوند، می‌توانند نظم سیاسی را بی‌ثبات کنند. در نتیجه این شرایط، رقابت بر سر منابع و قطبش هویتی می‌تواند چرخه‌ای از بازخورد منفی ایجاد کند که به فروپاشی دولت منتهی می‌شود.

در پایان، گزارش چارچوبی تحلیلی برای آینده ایران و روابطش با ایالات متحده ارائه می‌دهد که مبتنی بر دو متغیر اصلی (مذاکره و توافق) و دو عامل کلیدی (فشار اقتصادی و انسجام اجتماعی / بحران هویتی) است. بر اساس این چارچوب، چهار سناریوی محتمل برای آینده طراحی شده‌اند که با استفاده از یک مدل اقتصادی و تیپولوژی شش‌گانه دولت بر اساس شاخص FSI تحلیل می‌شوند:

سناریوی ۱ (مذاکره و توافق):

در این سناریو پیش‌بینی می‌شود که ایران به‌سوی دولتی کمتر شکننده حرکت کند (آسیب‌پذیر، اما تا حدی کارآمد). این مسیر شامل بهبود نسبی در وضعیت اقتصادی، کاهش تنش‌های اجتماعی، و بازسازی بخشی از اعتماد عمومی است. در صورت دستیابی به توافق، احتمال دارد سرمایه‌گذاری خارجی افزایش یابد، صادرات رونق بگیرد و بخشی از منابع مسدودشده آزاد شود. این روند می‌تواند به تقویت انسجام اجتماعی و کاهش فشارهای روانی و اقتصادی منجر شود، هرچند چالش‌های ساختاری همچنان پابرجا خواهند بود. دولت فرصتی برای اصلاحات ساختاری و انتقال به وضعیتی کارآمدتر دارد. انسجام اجتماعی پایدار خواهد ماند و چالش‌های هویتی قابل مدیریت می‌شوند.

سناریوی ۲ (مذاکره بدون توافق):

در این حالت، فرآیند مذاکره آغاز می‌شود اما به نتیجه ملموسی منجر نمی‌شود. چنین سناریویی ممکن است به شکل‌گیری انتظارات متضاد در جامعه و بازار بینجامد و نااطمینانی را تشدید کند. از یک‌سو، ممکن است امید به بهبود شرایط اقتصادی در میان مردم و بازیگران اقتصادی

شکل بگیرد؛ اما از سوی دیگر، نبود نتیجه مشخص می‌تواند نارضایتی‌ها را افزایش دهد. دولت در این وضعیت بین حفظ مشروعیت داخلی و مقابله با فشارهای بین‌المللی گرفتار خواهد شد. با افزایش فشارهای اقتصادی، انسجام اجتماعی کاهش یافته و شکاف‌های سیاسی عمیق‌تر می‌شود. اعتراضات علیه دولت افزایش یافته و احتمال بی‌ثباتی وجود دارد. ساختارهای ضعیف در معرض فروپاشی هستند و نارضایتی عمومی به دلیل فساد و ناکارآمدی دولت افزایش می‌یابد. کنترل دولت به تدریج کاهش یافته و ممکن است به فروپاشی کامل حکمرانی و تجزیه کشور منجر شود.

سناریوی ۳ (بدون مذاکره، اما با توافق غیررسمی یا محدود):

این سناریو به نوعی توافق ضمنی یا کاهش تنش بدون سازوکار رسمی اشاره دارد. این وضعیت می‌تواند نوعی «مدیریت بحران» را به همراه داشته باشد که فشارهای اقتصادی را به‌طور موقت کاهش دهد، اما پایدار و قابل اتکا نیست. عدم شفافیت در چنین توافقی‌هایی، ریسک‌پذیری بازارها را بالا و افکار عمومی را در حالت تعلیق نگه می‌دارد. اگرچه ممکن است در کوتاه‌مدت وضعیت اقتصادی اندکی بهبود یابد، اما ناپایداری سیاسی و ضعف در انسجام اجتماعی می‌تواند به مرور شرایط را وخیم‌تر کند. آینده دولت در خطر است و با چالش‌های حل‌نشده و کاستی مشروعیت مواجه بوده و با کمبود منابع و افزایش بی‌ثباتی، شکنندگی دولت در حال افزایش است. درحالی که کنترل در کوتاه‌مدت از طریق مانورهای سیاسی حفظ می‌شود، اما فساد و ناکارآمدی به ثبات دولت آسیب جدی می‌زند. نیروهای امنیتی نمی‌توانند در بلندمدت ناآرامی‌ها را کنترل کنند و دولت ممکن است بدون اصلاحات جدی در میان‌مدت به یک دولت ناکارآمد تبدیل شود.

سناریوی ۴ (نه مذاکره، نه توافق):

در این سناریو که بدبینانه‌ترین حالت ممکن است، فشارهای اقتصادی و سیاسی افزایش می‌یابد. در چنین شرایطی، دولت با منابع محدود، مشروعیت کاهش‌یافته، و نارضایتی عمومی گسترده مواجه می‌شود. امکان شکل‌گیری بحران‌های امنیتی، تشدید شکاف‌های هویتی و افزایش مهاجرت‌های داخلی وجود دارد. این سناریو نشان‌دهنده حرکت به‌سوی وضعیتی با ویژگی‌های دولت فروپاشیده یا در حال فروپاشی است؛ جایی که نهادهای رسمی توانایی پاسخ‌گویی به نیازهای پایه‌ای جامعه را از دست می‌دهند. با افزایش فشارهای اقتصادی و نظامی، انسجام اجتماعی تنزل یافته و درگیری‌ها بر سر منابع محدود افزایش می‌یابد. دولت کنترل خود را بر مدیریت منابع و حل درگیری‌ها از دست می‌دهد که این شرایط به بی‌ثباتی منجر شده و ممکن است به درگیری داخلی، نارضایتی و اعتراضات گسترده و سرکوب خشونت‌آمیز منجر شود و مشروعیت نظم سیاسی را از میان ببرد. ضعف عملکرد نهادها و افزایش خشونت سیاسی و نافرمانی مدنی در نهایت به فروپاشی دولت می‌انجامد. در پایان، گزارش بر اهمیت استفاده از سناریونویسی برای کاهش ابهام‌ها و کمک به تصمیم‌گیری استراتژیک تأکید می‌کند. درک ترکیب پیچیده‌ای از عوامل اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و روانی در تحلیل آینده روابط ایران و آمریکا و پیامدهای آن برای جامعه ایرانی ضروری است. همچنین، ضرورت بازتعریف هویت ملی و تقویت انسجام اجتماعی به‌عنوان پیش‌شرط‌های عبور از بحران برجسته می‌شود.

مقدمه: چهار چوبی تحلیلی در میانه عدم قطعیت

از یک منظر کلی و فارغ از هرگونه رهیافت نظری، روابط ایران و آمریکا یکی از جالب‌ترین و پیچیده‌ترین پویایی‌ها در روابط بین‌الملل مدرن است و درک این رابطه به دلیل پیامدهای ژئوپلیتیکی، اقتصادی و امنیتی گسترده آن حیاتی است. روابط جمهوری اسلامی ایران و آمریکا که از لحاظ تاریخی با تنش و درگیری مشخص و متمایز شده است، تا حد زیادی چشم‌انداز سیاسی خاورمیانه را شکل داده و بر بازارهای جهانی انرژی، اتحادهای منطقه‌ای و دیپلماسی بین‌المللی تأثیر گذاشته است.

در یک سطح پایین‌تر، از منظر ژئوپلیتیک، موقعیت استراتژیک ایران در خاورمیانه، نفوذ آن بر بازیگران منطقه (به‌ویژه از مسیر ابزارهای نامتقارن) و نقش آن به‌عنوان یک بازیگر کلیدی در تعارضات، خواه‌وناخواه این بازیگر را به یکی از کانون‌های سیاست خارجی ایالات متحده تبدیل کرده است. ایالات متحده به‌عنوان یک ابرقدرت جهانی، با نگاهی به تثبیت نظم موجود، به دنبال مقابله با برنامه‌های منطقه‌ای ایران از طریق تحریم‌ها، فشارهای دیپلماتیک و اتحاد با کشورهای حاشیه خلیج فارس بوده است. این رابطه خصمانه محیطی ناپایدار ایجاد کرده است که به نقاط بحرانی بالقوه‌ای که در دل خود دارد، می‌تواند به درگیری‌های منطقه‌ای یا حتی جهانی گسترده‌تر تبدیل شود.

در همان سطح و از منظر اقتصادی، روابط ایران و آمریکا پیامدهای مهمی برای بازارهای جهانی به‌ویژه بازار انرژی دارد. ایران دارای ذخایر عمده نفت و گاز جهان است و توانایی آن برای صادرات این منابع به‌شدت تحت تأثیر تحریم‌های ایالات متحده قرار گرفته است. از سوی دیگر برای ایران، پیامدهای اقتصادی فشار ایالات متحده - مانند تورم، کاهش ارزش پول، و کاهش سرمایه‌گذاری خارجی - پیامدهای عمیقی بر ثبات و توسعه داخلی این کشور دارد.

علاوه بر این، روابط ایران و آمریکا می‌تواند به‌عنوان یک مطالعه موردی در استفاده از حکمروایی اقتصادی مورد تفحص و پژوهش واقع شود. تحریم‌های ایالات متحده و اقدامات متقابل ایران نشان می‌دهد که چگونه ابزارهای اقتصادی برای دستیابی به اهداف ژئوپلیتیکی به کار گرفته می‌شوند و بر پیوستگی اقتصاد و سیاست در روابط بین‌الملل تأکید می‌کنند. درک این پویایی برای سیاست‌گذاران، اقتصاددانان و کسب‌وکارهایی که به دنبال عبور از پیچیدگی‌های بازارهای جهانی و دیپلماسی هستند ضروری است.

اما با فاصله‌گرفتن از این چشم‌انداز کلی و سطوح کلان، متوجه این نکته اساسی می‌شویم که روابط ایران و آمریکا به‌ویژه در دولت دوم دونالد ترامپ، واجد برجستگی و ویژگی‌هایی است که درک تحلیلی آن را برای سیاست، اقتصاد و اجتماع ایران به یک موضوع کلیدی و بسیار حائز اهمیت تبدیل می‌کند. به‌ویژه در بعد اقتصاد و تجارت و از منظر کسب‌وکارهای ایرانی، درک تحولات آتی در روابط دو کشور و تأثیر سیاست‌های احتمالی هر دو بازیگر در تقابل با هم موضوعی است که اهمیت مطالعه آن غیرقابل‌بحث، دقت در مطالعه آن عاملی مهم برای نتیجه‌گیری و خروجی‌های مطالعه آن عنصری کلیدی در سیاست‌گذاری خواهد بود. این موضوع زمانی اهمیت دوچندان می‌یابد که به پویایی‌های جاری روابط دو بازیگر در زمینه شرایط فعلی توجه بیشتری داشته باشیم.

با نگاهی به مهم‌ترین تحلیل‌هایی که از زمان انتخابات ریاست‌جمهوری ایالات متحده آمریکا (و حتی پیش از آن) در اندیشکده‌ها و مؤسسات مطالعات استراتژیک جهانی منتشر شده است، می‌توان دریافت که چند مفهوم کلی، سیر تحولات آتی روابط دو کشور را بسته‌بندی می‌کند.

عدم قطعیت در روابط آتی دو کشور مهم‌ترین و اولین مفهومی است که در سیل تجزیه و تحلیل‌های موجود می‌توان به آن برخورد. طیفی از احتمالات از ظرفیت برای درگیری نظامی تا همکاری دیپلماتیک را می‌توان در نوشته‌های تحلیلگران برای پیش‌بینی آینده روابط پیدا کرد.

گمانه‌زنی‌هایی قوی در مورد دومین کمپین «فشار حداکثری» و حملات احتمالی علیه ایران وجود دارد، اما همچنین روزهایی برای عبور از سیاست‌های سنتی ایران‌هراسی نیز دیده می‌شود (Moubayed, 2025). در حالی که انتظار می‌رود یک سیاست تندرو و تقابل‌آمیزتر در قبال ایران از سوی دولت جدید ترامپ وجود داشته باشد که احتمالاً درگیری‌های منطقه‌ای را تشدید کند (Guzansky et al., 2025)، مواضع ضد نظام موجود^۱ و عمل‌گرایی سیاسی ترامپ ممکن است روزهایی از فرصت را باز کرده و بدبینی او نسبت به ناتو به طور بالقوه می‌تواند مذاکرات هسته‌ای با ایران را پیش ببرد. دورنمای خروج مسالمت‌آمیز آمریکا از غرب آسیا و پتانسیل همکاری دوجانبه آمریکا و ایران نیز در این میان وجود دارد.

دیپلماسی اجبار از دیگر مفاهیم است که می‌توان سیر حوادث آتی را در بطن آن فهم و درک کرد. ایالات متحده با احتمال بالا از دیپلماسی اجبار و تهدید نیروی نظامی یا تحریم‌های اقتصادی استفاده می‌کند تا ایران را به تغییر رفتار خود مجبور سازد. در گزارش جامعی که اخیراً مؤسسه واشنگتن برای خاور نزدیک منتشر کرده است به این موضوع به‌صراحت اشاره شده که دولت ترامپ باید فشار نظامی، اقتصادی و دیپلماتیک علیه ایران را برای تضمین مجموعه‌ای جامع از توافقات بهتر و برتر از توافقات هسته‌ای ۲۰۱۵ هماهنگ کند (Singh, 2025). از نگاه این گزارش توقف پیشرفت‌های هسته‌ای ایران هیچ زمانی مانند اکنون به این فوریت نبوده است، چرا که ایران هیچ وقت تا این حد به داشتن سلاح هسته‌ای نزدیک نبوده است. بر همین اساس نیز توصیه می‌کند که به جای انتخاب بین دیپلماسی و اقدام نظامی، دولت جدید باید به این گزینه‌ها به‌عنوان پشتیبان مکمل هم فکر کند و اقدامات خود را به امید دستیابی به بهترین و کم هزینه‌ترین نتیجه ترتیب دهد.

بازدارندگی یکی از مفاهیمی است که اکنون به شکل جدی در خصوص ایران تحت دولت دوم ترامپ مورد توجه قرار گرفته است و این موضوع در یادداشت‌های اخیر که دونالد ترامپ به امضا رساند نیز قابل رویت است. ایالات متحده احتمالاً به دنبال این خواهد بود که از طریق ترکیبی از اقدامات نظامی و دیپلماتیک، ایران را از پیشرفت بیشتر برنامه هسته‌ای خود یا شرکت در اقدامات تهاجمی منطقه‌ای از جمله توسعه برنامه موشکی باز دارد. در همین راستا تحلیلگر نشریه فارین افیرز بر این باور است که تا زمان استقرار آنچه که وی یک نظام مشروع در ایران می‌داند، باید حضور نظامی آمریکا در منطقه برای تقابل با رفتارهای خطرناک ایران ادامه داشته باشد (Abrams, 2025).

تحدید نفوذ^۲ یا سیاست مهار نیز که برای اولین بار توسط جرج کنان^۳ تاریخ‌دان و دیپلمات آمریکایی و در زمان ریاست‌جمهوری هری ترومن در دوران جنگ سرد برای تقابل آمریکا با شوروی و جلوگیری از گسترش کمونیسم مطرح و به کار گرفته شد، اکنون از سوی برخی به‌عنوان یک گزینه مطلوب برای تقابل با ایران مطرح شده است. این راهبرد شامل کاربرد ماهرانه و هوشیارانه نیروهای تقابلی^۴ در یک سری نقاط جغرافیایی و سیاسی دائماً در حال تغییر، مطابق با تغییرات و مانورهای سیاست شوروی بود (Gati, ۱۹۷۲). ویژگی‌های مهم این راهبرد شامل: اتحادهای نظامی، تدابیر اقتصادی، دیپلماسی سیاسی، حمایت از ایدئولوژی‌های معارض، کمپین‌های اطلاعاتی و به‌ویژه مداخلات محدود نظامی است. رد پای حمایت از کاربرد یک چنین راهبردی برای تحدید نفوذ ایران را می‌توان در درخواست برای استفاده از شرکای منطقه‌ای آمریکا در گزارش مؤسسه خاورمیانه (Katulis et al., 2025) دنبال کرد. همچنین تحلیل سال ۲۰۲۳ سوزان ملونی در فارین افیرز نیز دربردارنده عناصری از یک چنین راهبردی در قبال نفوذ ایران است (Maloney, 2023).

چنانچه مشخص است، تحلیل‌های موجود در قبال آینده روابط ایران و آمریکا طیف وسیعی از احتمالات، از برخورد سخت و نظامی تا مهار و گفتگوی دیپلماتیک را در برمیگیرد و شاید مهم‌ترین مفهوم برای تشریح یک چنین فضایی، همان مفهوم **عدم قطعیت** است. در نتیجه برای پیداکردن یک نقطه شروع باثبات در میان این سطح از عدم قطعیت تحلیلی، نیازمند ایجاد یک چهارچوب مشخص هستیم که با استفاده از آن بتوان **اول**، عوامل و متغیرهای تأثیرگذار بر روابط آتی میان جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا را احصا یا بر سر آنها توافق نمود و **دوم** تحت هدایت این متغیرها و پارامترها وضعیت‌های محتمل آتی را تدوین نمود که می‌تواند پویایی روابط را محدود و تا حدی پیش‌بینی‌پذیر سازد، و **سوم**، تصویر کلی از آینده ایران به‌ویژه در حوزه اقتصادی و سیاسی بر اساس هر یک از وضعیت‌های محتمل به دست داد. در راستای ایجاد این چهارچوب مشخص نیز پیش از هر چیز نیازمند آن هستیم تا دامنه تعاریف، مفاهیم و مفروضات خود را محدود به یک قاب نظری کنیم و از دریچه این قاب نظری موضع خود را در قبال موضوعات و سؤالات مشخص سازیم. ما بر این باور هستیم که در شرایط فعلی بهترین قاب نظری که می‌تواند درکی عمیق و مبتنی بر پویایی‌های جاری از روابط ایران و آمریکا به دست دهد، اتخاذ **رویکرد/منطق ژئواکونومیک** است.

1. Anti-establishment
2. Containment
3. George Frost Kennan
4. Counterforces

بخش اول: رویکرد/منطق ژئواکونومیک: سیاست قدرت از مسیر اقتصاد

در سال ۲۰۱۱، هیلاری کلینتون، وزیر امور خارجه وقت ایالات متحده، اقدام به ایراد سخنرانی در باشگاه اقتصادی نیویورک کرد. وی بر اهمیت اقتصاد برای سیاست خارجی تاکید و بیان کرد: «هر آنچه اقتصادی است استراتژیک است، و هر آنچه استراتژیک است، اقتصادی است... در زمانه ای که قدرت بیشتر در قالب اقتصادی اعمال می‌شود، سیاست خارجی و اقتصادی [ایالات متحده] جدایی ناپذیر باقی می‌ماند... یک اقتصاد ملی قوی به‌عنوان پایه‌ای برای قدرت در عرصه بین‌المللی عمل می‌کند و اهرمی را که برای اعمال نفوذ و پیشبرد منافع نیاز داریم فراهم می‌کند» (Clinton, 2011). آنچه کلینتون به‌عنوان حکمروایی اقتصادی^۱ نامید، شامل دو مؤلفه است: اول، چگونگی مهار نیروها و استفاده از ابزارهای اقتصاد جهانی برای تقویت دیپلماسی و حضور خود در خارج و دوم چگونگی استفاده از این دیپلماسی و حضور برای تقویت اقتصاد. رابرت بلک ویل^۲ و جنیفر هریس^۳ در کتاب خود «جنگ با ابزارهای دیگر» به ایالات متحده پیشنهاد می‌کنند که از ابزارهای اقتصادی برای پیشبرد اهداف راهبردی خود استفاده کند (به‌عنوان مثال با تامین امنیت انرژی متحده در اروپا و خاور دور، جهت تقویت آنها در مقابل چین و روسیه) (Blackwill & Harris, 2017). طی سال‌های اخیر این نوع نگاه به سیاست بین‌الملل و قدرت در فضای آکادمیک و بعد از آن در بین رهبران تأثیرگذار به‌شدت رواج یافته است و هرچند هنوز جز در مواردی محدود تلاش برای ارائه تعریف دقیقی از این مفهوم تحلیلی دیده نشده است، اما ژئواکونومیک اکنون به‌عنوان یکی از مهم‌ترین چهارچوب‌های درک و فهم رفتار بازیگران در فضای بین‌المللی سربرآورده است.

ژئواکونومیک به‌عنوان یک چارچوب تحلیلی عمل کرده و تأثیر ویژگی‌های جغرافیایی را بر روابط بین‌الملل و سیاست خارجی تبیین می‌کند. همچنین تأکید می‌کند که چگونه رقابت بر سر قدرت نسبی رفتار بازیگران را هدایت کرده و چگونه ابزارهای اقتصادی می‌توانند اهداف سیاست خارجی را به‌پیش برند. ژئواکونومیک اذعان دارد که وابستگی متقابل می‌تواند منبعی برای تعارض بین دولت‌ها باشد و از این منظر است که آسیب‌پذیری‌ها و وابستگی‌های نامتقارن در نظام بین‌الملل، قدرت اقتصادی را به ابزاری قدرتمند برای تعقیب اهداف استراتژیک تبدیل می‌کند (Luttwak, 1990). باین‌حال این چهارچوب، برخلاف آنچه لوتواک انتظار داشت، جایگزین ابزارهای نظامی حکمروایی نشده است. ابزارهای اقتصادی و نظامی همچنان در کنار هم وجود دارند و دولت‌ها بسته به درک خود از آنچه که برای چالش‌های پیش رو کافی می‌دانند، از آنها بهره می‌برند. اما طرح این مفهوم به‌قدری حائز اهمیت بوده است که اکنون نظریه‌پردازی در حوزه روابط بین‌الملل و سیاست خارجی نیز تا حدی تحت تأثیر آن قرار گرفته است. ژئواکونومیک به‌عنوان یک چارچوب تحلیلی، بر برخی از نقاط ضعف نظریه‌های جریان اصلی مانند لیبرالیسم، واقع‌گرایی و سازه‌انگاری غلبه می‌کند. برخلاف لیبرالیسم اهمیت سیاست قدرت و ابزارهای اقتصادی در دستیابی به اهداف استراتژیک را تشخیص می‌دهد. برخلاف رئالیسم یا واقع‌گرایی اهمیت قدرت اقتصادی را در مقایسه با قدرت نظامی کم‌رنگ نمی‌کند و بر خلاف سازه‌انگاری واقعیت‌های مادی را که بر روابط بین‌الملل تأثیر می‌گذارند نادیده نمی‌گیرد. همچنین با تأکید بر دامنه محدودتر موضوعات مورد علاقه خود، یعنی محدوده قدرت اقتصادی از دیدگاه جغرافیایی و استراتژیک، خود را از اقتصاد سیاسی بین‌الملل متمایز می‌کند (Scholvin & Wigell, 2018). همین تمایز و دامنه وسیع نگاه ژئواکونومیک به پدیده‌های روابط بین‌المللی باعث شده است که برخی نویسندگان به بررسی چگونگی ادغام آن در حوزه روابط بین‌الملل به‌عنوان یک برنامه پژوهشی جدید بپردازند و استدلال کنند که علی‌رغم علاقه فزاینده به ژئواکونومیک به‌عنوان ابزاری برای تبیین رقابت قدرت‌های بزرگ، حوزه روابط بین‌الملل در اتخاذ این دیدگاه کند

1. Economic Statecraft

2. Robert Blackwill

3. Jennifer Harris

بوده و نیاز به تسریع در استفاده از رویکرد ژئواکونومیک به روابط خارجی و سیاست بین‌الملل است (Kim, 2020).

چنانچه قبل از این بیان شد نویسندگانی تلاش کرده‌اند که تعاریف مشخصی از مفهوم ژئواکونومیک ارائه کنند که یکی از پذیرفته‌شده‌ترین آنها تعریفی است که کیم ارائه می‌کند. به نظر وی می‌توان ژئواکونومیک را جزئی از یک "کلان‌راهبرد"^۱ دانست که در آن از سیاست‌های اقتصادی برای پیشبرد منافع استراتژیک میان‌مدت تا بلندمدت یک قدرت بزرگ در یک منطقه جغرافیایی خاص استفاده می‌شود (Kim, 2020). از این نگاه جنبه‌های کلیدی یک استراتژی مبتنی بر ژئواکونومیک عبارت‌اند از:

- کاربرد آگاهانه توسط دولت‌های ملی: ژئواکونومیک یک نوعی از استراتژی است که با سازماندهی منابع اقتصادی از سوی یک دولت به کار برده می‌شود.
- پیشبرد اهداف راهبردی میان‌مدت تا بلندمدت: این اهداف می‌تواند شامل امنیت داخلی، ثبات منطقه‌ای و دسترسی به مواد خام باشد.
- در نظر گرفتن ملاحظات اقتصادی به‌عنوان وسیله، نه هدف: استفاده از ابزار نظامی برای رسیدن به اهداف اقتصادی بخشی از رویکرد امپریالیسم است، نه ژئواکونومیک.
- محدود به یک حوزه جغرافیایی قابل‌شناسایی: دولتی که از راهبرد ژئواکونومیک استفاده می‌کند تلاش دارد حضور خود را در یک منطقه جغرافیایی که برای حفاظت از منافع راهبردی میان‌مدت تا بلندمدت آن مهم است، افزایش دهد.
- همچنین این نکته‌ای حائز اهمیت است که ویژگی‌های منحصر به فرد ژئواکونومیک که آن را به یک راهبرد متمایز در رقابت قدرت‌های بزرگ تبدیل می‌کند، مشخص کنیم. بر این اساس ژئواکونومیک را باید از موارد زیر متمایز کرد:
- سیاست اقتصادی خارجی: اقدامات یا جهت‌گیری‌های سیاستی که بر مبادلات اقتصادی یک دولت با نهادهای خارجی حاکم است.
- دیپلماسی اقتصادی: تلاش برای ایجاد یک محیط اقتصادی مطلوب برای فعالیتهای اقتصادی یک دولت از طریق مذاکره با نهادهای خارجی.
- حکمروایی اقتصادی: استفاده از تکنیک‌های اقتصادی برای شکل‌دادن به رفتار سیاسی یا استراتژیک یک کشور دیگر.
- جنگ اقتصادی: به‌کارگیری سیاست‌های اقتصادی خارجی برای تضعیف قدرت مادی دولت هدف.

وجه متمایزی که کیم از ژئواکونومیک به‌عنوان بخشی از کلان‌راهبرد قدرت‌های بین‌المللی در یک حوزه جغرافیایی مشخص ارائه می‌کند، خود پای بحث در خصوص رابطه بین ژئواکونومیک و استراتژی را به میان می‌کشد. اینکه چگونه در طول تاریخ قدرت‌های جهانی در پیوند فضای داخل و خارج، به دنبال دستیابی به اهداف استراتژیک خود از مسیر ابزار اقتصادی بوده‌اند. (Baru, 2012) بحثی بسیار جالب در این خصوص ارائه کرده که در آن ضمن بررسی سیر تحول تاریخی مفهوم ژئواکونومیک، به دنبال تبیین تعامل میان اقتصاد و ژئوپلیتیک است. وی ریشه‌های تاریخی ژئواکونومیک را تا مرکانتیلیسم دنبال و تکامل آن را در دوران جنگ سرد و دوران پس از جنگ سرد بررسی می‌کند. بارو راهبردهای ژئواکونومیک کشورهای مختلف از جمله ژاپن، چین و آلمان را تحلیل کرده و بر چگونگی استفاده از قدرت اقتصادی برای نفوذ ژئوپلیتیک تمرکز دارد. بارو عوامل کلیدی مؤثر در قدرت ژئواکونومیک یک کشور را در (۱) دانش (۲) دگرگونی ارضی (۳) طبقه متوسط فعال و (۴) ارتقای ظرفیت مالی دولت دنبال می‌کند (Baru, 2012). از نظر وی قدرت ملی ارتباط نزدیکی با ژئواکونومیک دارد که به بررسی رابطه بین سیاست اقتصادی و تغییرات در قدرت ملی و ژئوپلیتیک و همچنین پیامدهای اقتصادی روندهای ژئوپلیتیکی و قدرت ملی می‌پردازد.

اما دامنه این ارتباط بین قدرت ملی، ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک تنها در محدوده‌ی یک تبیین تاریخی عینی باقی نمانده است. برخی نویسندگان با استفاده از یک روش‌شناسی مشابه، یعنی سیر روند تاریخی تحول و تطور مفهوم ژئواکونومیک با اتخاذ رویکردی که به یک رویکرد انتقادی شبیه است، این مفهوم را مورد توجه قرار داده‌اند و از ژئواکونومیک به‌عنوان ژئوپلیتیک جدید یاد می‌کنند (Shahzad, 2022). شهزاد در مقاله خود با عنوان «ژئواکونومیک: ژئوپلیتیک جدید» تغییر از ژئوپلیتیک سنتی به ژئواکونومیک را بررسی و استدلال می‌کند که اقتصاد به ابزاری برای قدرت و کنترل سیاسی تبدیل شده است. وی سیر تحول اندیشه اقتصادی را از مرکانتیلیسم تا جهانی‌شدن ردیابی کرده و

نشان می‌دهد که چگونه ایدئولوژی‌های غربی در طول تاریخ انگیزه‌های اقتصادی را پشت روایت‌های ظاهراً بشردوستانه پنهان کرده‌اند و با بحث شرکت‌های فراملی و نفوذ آنها بر پویایی قدرت جهانی، به توانایی این شرکت‌ها در شکل‌دادن به سیاست و بهره‌برداری از تفاوت‌های جغرافیایی پرداخته است. شهزاد در نهایت این ایده را مطرح می‌کند که ژئواکونومیک ابزاری جدید برای دستیابی به قدرت هژمونیک است. اما در حالی که بارو ژئواکونومیک را به‌عنوان بخشی از یک "کلان‌راهبرد" در سیاست قدرت‌های بزرگ مطرح کرده و از سوی دیگر شهزاد آن را برابر با ژئوپلیتیک جدید می‌داند، موئسیو (۲۰۱۹) دیدگاهی کاملاً متفاوت با این دو نفر در خصوص ماهیت و معنای ژئواکونومیک دارد. وی درک متعارف ژئواکونومیک را با بررسی آن از دریچه جغرافیای سیاسی به چالش می‌کشد. موئسیو دیدگاهی که ژئواکونومیک را به‌عنوان یک راهبرد دولت‌محور تعریف می‌کند، نقد کرده و از سویی به دنبال رد جدایی بین ژئواکونومیک و ژئوپلیتیک است. این نویسنده رویکردهای علمی مختلف به ژئواکونومیک را ترسیم می‌کند و به‌ویژه دیدگاه‌های ماتریالیستی و پساساختارگرایی در جغرافیای انسانی را در این زمینه برجسته می‌کند. در نهایت، وی از درک ژئواکونومیک به‌عنوان جغرافیای سیاسی سرمایه‌داری دانش‌بنیان حمایت می‌کند و بر پیوستگی نیروهای اقتصادی و سیاسی در این مفهوم تأکید دارد. این رویکرد نقش دولت‌ها، شهرها و بازیگران مختلف را در شکل‌دهی به اقتصاد فضایی ژئوپلیتیک مورد توجه قرار می‌دهد (Moisio, 2019).

چنانچه می‌توان از همین مرور مختصر در ادبیات ژئواکونومیک متوجه شد، تنوع نظر و ادراک از مفهوم ژئواکونومیک و کاربرد آن در تبیین پدیده‌های سیاست بین‌الملل زیاد و قابل توجه است. هرچند این موضوع از یک سو نشانه‌ای از عدم تکوین حوزه مطالعاتی ژئواکونومیک در میان اندیشمندان اقتصاد و سیاست بین‌الملل است، اما از سوی دیگر بیانگر قدرت فوق‌العاده این مفهوم و دامنه وسیع کاربرد آن در حوزه‌های مختلف به‌عنوان یک چهارچوب تحلیلی و هم‌زمان به‌مثابه یک راهبرد قابل‌اعتنا است. یکی از نقاط قوت کلیدی ژئواکونومیک در توانایی آن برای برجسته‌کردن ابعاد اقتصادی تعارضات و اتحادهای ژئوپلیتیکی نهفته است. تحلیل ژئوپلیتیک سنتی اغلب بر قدرت نظامی و کنترل سرزمینی تأکید دارد. در مقابل، ژئواکونومیک بر اهمیت قدرت اقتصادی، روابط تجاری، جریان‌های مالی و پیشرفت‌های فناوری در شکل‌دهی روابط بین‌الملل تأکید می‌کند. علاوه بر این، ژئواکونومیک تجزیه و تحلیل دقیقی از وابستگی متقابل و آسیب‌پذیری‌ها در سیستم اقتصادی جهانی را امکان‌پذیر می‌سازد. این مفهوم نشان می‌دهد که چگونه می‌توان از وابستگی‌ها و عدم تقارن‌های اقتصادی برای اهرم‌های سیاسی استفاده کرد. در نتیجه، دامنه وسیع و قدرت تحلیلی ژئواکونومیک آن را به ابزاری ارزشمند برای درک پیچیدگی‌های روابط بین‌الملل تبدیل می‌کند. با ادغام دیدگاه‌های اقتصادی و ژئوپلیتیکی، ژئواکونومیک درک جامع‌تری از تعاملات جهانی، تغییر قدرت و مانورهای استراتژیک در جهان معاصر ارائه می‌دهد. از همین روی اتخاذ چنین رویکردی برای تبیین پویایی روابط ایران و ایالات متحده نیز می‌تواند مزایای تحلیلی فراوانی به همراه داشته باشد. به‌ویژه در شرایط فعلی که عدم قطعیت بر آینده این روابط حاکم شده و به نظر می‌رسد که بخش مهمی از این عدم قطعیت ناشی از نگاه به این روابط از دریچه رویکردهای سنتی سیاست بین‌الملل بوده و چه‌بسا نیازمند منظر و چهارچوبی جدید برای فهم پیچیدگی‌های این رابطه و روشن ساختن مسیر پیش روی ایران در این فضای عدم قطعیت هستیم. براین‌اساس ما در این مدل، چهارچوب تحلیل خود را چشم‌انداز ژئواکونومیک انتخاب می‌کنیم و از قاب این چهارچوب سعی در تبیین آینده‌های روابط ایران و آمریکا داریم. اما قبل از آن بررسی بستر اقتصاد ایران و درک زمینه‌ای که این چهارچوب در قالب آن عمل می‌کند موضوعی بسیار حائز اهمیت است. چرا که چیزی که بیش از همه تحلیل از این منظر را برای این گزارش معنادار می‌سازد وضعیتی است که منطق ژئواکونومیک از مسیر آن اثرات خود را نشان می‌دهد.

بخش دوم: تصویر وضعیت اقتصادی کشور طی یک دهه اخیر

اقتصاد و جامعه امروز ایران، درگیر مجموعه‌ای از تنگنای‌هایی است که طی سالیان اخیر به واسطه عدم شناسایی صحیح و به هنگام ریشه اصلی این مشکلات، به کلافی سردرگم بدل شده‌است که دیگر با راهکارهای معمول و رایج، قابل حل نیست. آنچه مسلم است ادامه مسیر فعلی امکانپذیر نیست و عدم به کارگیری روش‌هایی هوشمندانه در سطوح بالای حاکمیتی برای حل و فصل مسائل حیاتی کشور، می‌تواند تبعات سنگینی برای نظام به همراه داشته باشد. گسترش فقر، افزایش نارضایتی‌ها و اعتراض‌های اجتماعی، فرار سرمایه‌های انسانی و مادی و نهایتاً سلب اعتماد عمومی به نهاد حاکمیت که یکی از مهمترین و اثرگذارترین مولفه‌ها در پیشبرد موفقیت آمیز سیاست‌ها به شمار می‌رود، از جمله پیامدهای بی‌توجهی به این مهم است.

به نظر میرسد اکثر صاحب‌نظران و نخبگان بر این مساله اجماع داشته باشند که ریشه تنگنای‌های امروز کشور در حوزه‌های اقتصادی و اجتماعی چند بعدی است؛ به بیان دیگر نمی‌توان بحران‌های کنونی را تنها ناشی از مسائل داخلی و یا موضوعات خارجی همانند تحریم دانست. هنر سیاستمداران و سیاست‌گذاران کشور این است که بتوانند سهم سوء مدیریت داخلی را بپذیرند و آنچه که به تعاملات با دنیای خارج و فشار تحریم‌ها مرتبط است را هم بدون اغماض و کوچک انگاری، بپذیرند تا تصویری واقع‌بینانه از شرایط فعلی کشور بدست آید. به همان اندازه که عدم پذیرش مسئولیت تصمیمات نادرست در داخل و تبعات آن، خطایی راهبردی به شمار می‌آید، نادیده انگاشتن آثار سوء تحریم‌ها بر اقتصاد و معیشت مردم نیز اشتباهی نابخشودنی است.

در ادامه با ارائه برخی از آمارهای رسمی، تصویری از وضع موجود ارائه خواهد شد تا شرایط وخیم اقتصادی و اجتماعی حاکم بر کشور به صورت ملموس ترسیم گردد و دلالت‌های این ادعا که در حال حاضر نیازمند تغییر نگاه اساسی به مسائل جاری کشور هستیم، نشان داده‌شود.

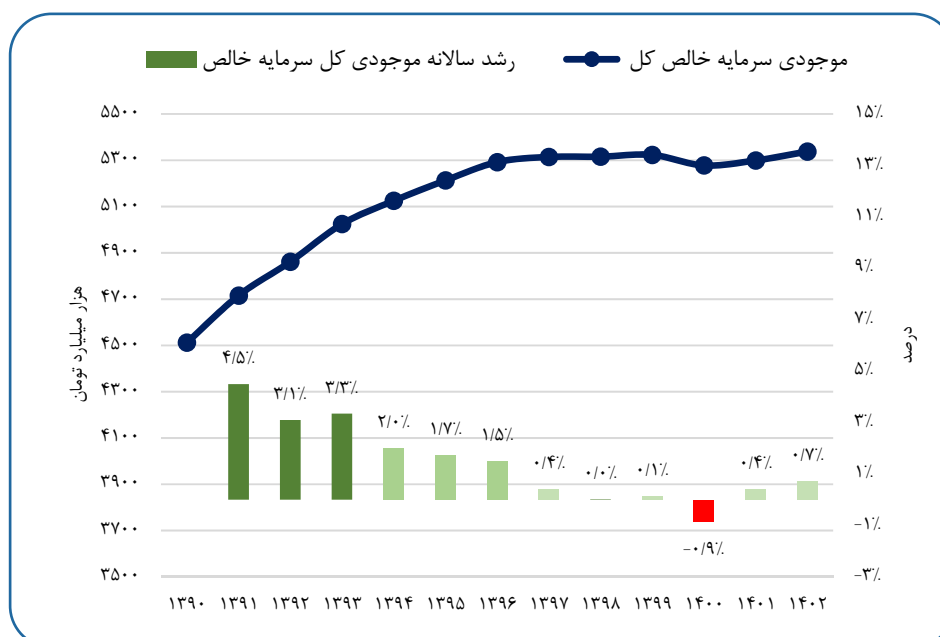
تصویر وضع موجود از منظر اقتصادی

۱. بحران سرمایه‌گذاری

بررسی وضعیت سرمایه‌گذاری در ایران نشان می‌دهد که اقتصاد کشور در یک مسیر نگران‌کننده از نظر انباشت سرمایه و افزایش ظرفیت تولیدی قرار گرفته است. میانگین رشد نزدیک به صفر موجودی سرمایه خالص طی سال‌های ۱۳۹۷ تا ۱۴۰۲، همراه با کاهش محسوس موجودی سرمایه در بخش‌های کلیدی اقتصادی، بیانگر یک بحران ساختاری در حوزه سرمایه‌گذاری است. مهم‌ترین نگرانی در این زمینه، افزایش نرخ استهلاک است که به دلایل متعددی از جمله فرسودگی سرمایه‌های فیزیکی و عدم امکان جایگزینی به موقع ماشین‌آلات و تجهیزات ناشی از محدودیتهای مالی و تحریم‌ها، ایجاد شده است.

بر اساس آمارهای بانک مرکزی، میانگین رشد موجودی سرمایه خالص کشور از سال ۱۳۹۷ تا ۱۴۰۲ تنها برابر با ۰.۳ درصد بوده و در این مدت کمتر از یک درصد به ظرفیت تولیدی کشور اضافه شده است. شرایطی که دستیابی به رشد و توسعه اقتصادی را برای سال‌های پیشرو عملاً غیرممکن کرده است.

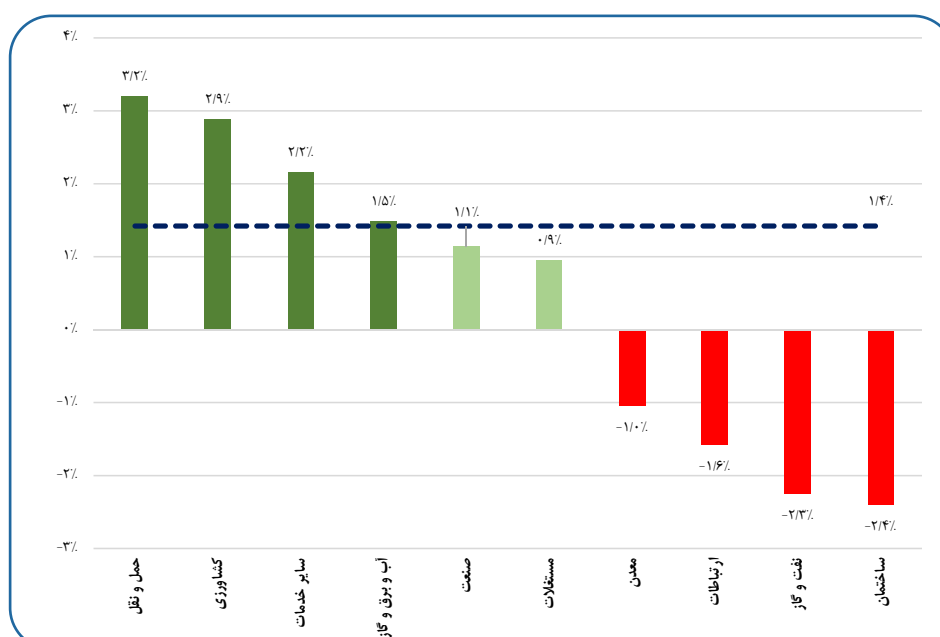
نمودار ۱) روند موجودی سرمایه خالص کل اقتصاد به قیمت ثابت سال ۱۳۹۵



منبع: بانک مرکزی

بررسی روند موجودی سرمایه به تفکیک بخش‌های مختلف اقتصادی، ابعاد بحران موجود را بیش‌تر نمایان می‌کند. به طور مشخص هر چند میانگین رشد موجودی کل سرمایه خالص اقتصاد ایران از سال ۱۳۹۱ تا ۱۴۰۲ حدود ۱.۴ درصد بوده است، اما بخش‌های کلیدی که نقش اساسی در رشد و توسعه اقتصادی کشور ایفا می‌کنند در این بازه زمانی با کاهش موجودی سرمایه روبرو بودند یا میانگین رشد آن‌ها کمتر از میانگین رشد کل موجودی سرمایه بود. بررسی آمارهای بانک مرکزی نشان می‌دهد که بخش‌های ساختمان، نفت و گاز، ارتباطات و معدن در این بازه زمانی با کاهش موجودی سرمایه روبرو بودند. همچنین موجودی سرمایه بخش‌های مستغلات و صنعت، نرخ رشد کمتر از میانگین کل اقتصاد را تجربه کرده‌است.

نمودار ۲) میانگین رشد سالانه موجودی سرمایه خالص به تفکیک بخش (ستونی) و کل اقتصاد (خطی) در بازه ۱۳۹۰-۱۴۰۲

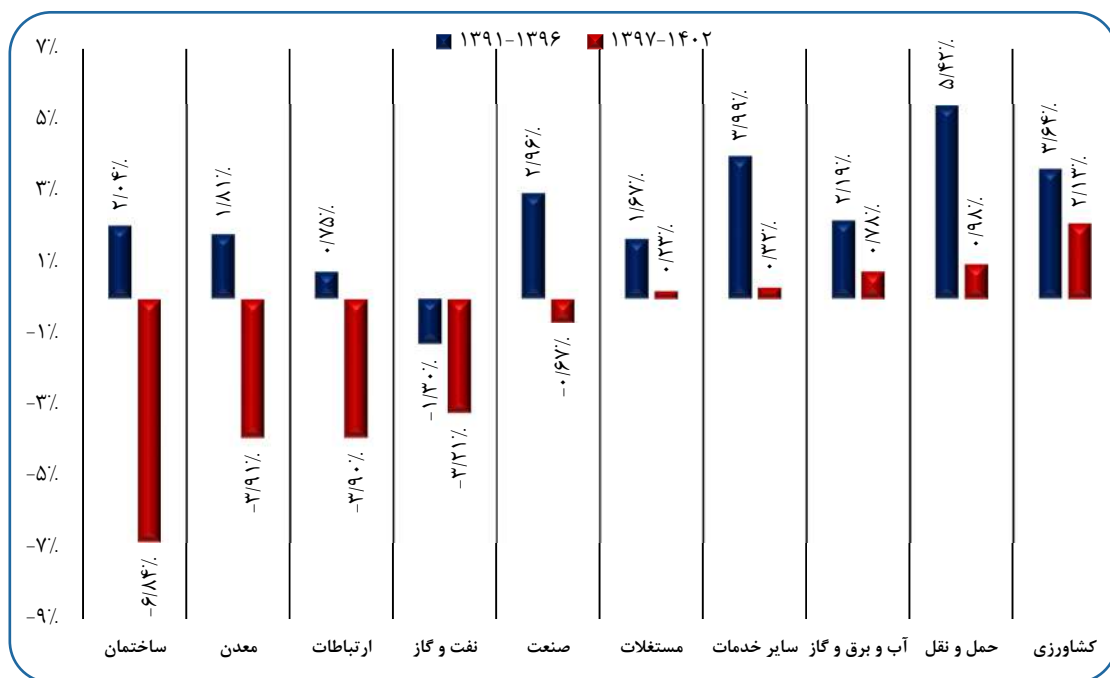


منبع: بانک مرکزی

کاهش موجودی سرمایه در بخش‌هایی مانند صنعت نفت و گاز و صنعت، که زیربنای رشد اقتصادی محسوب می‌شوند، نشان می‌دهد که حتی در صورت تعدیل محدودیت‌های تحریمی، عدم سرمایه‌گذاری در این بخش‌های حتی مانع از دستیابی به رشدهای اقتصادی موقتی خواهد شد. در چنین شرایطی، ادامه روند فعلی به معنای کاهش تدریجی توان تولیدی کشور، افزایش وابستگی به واردات و کاهش نرخ رشد اقتصادی خواهد بود.

موضوع نگران کننده‌تر این است که این روند در نیمه دوم بازه زمانی مورد بررسی نه تنها بهبود پیدا نکرده بلکه تشدید نیز شده است. به عنوان مثال در حالی بخش صنعت در بازه زمانی ۹۶-۱۳۹۱ به طور میانگین سالانه با افزایش ۲.۹۶ درصدی موجودی سرمایه همراه بوده که در سال‌های ۱۴۰۲-۱۳۹۷ به طور میانگین با کاهش ۰.۶۷ درصدی موجودی سرمایه مواجه شده است. این موضوع برای تمام بخش‌های کلیدی اقتصاد ایران صادق است و کاهش موجودی سرمایه در این بخش‌ها در نیمه دوم بازه زمانی ۱۴۰۲-۱۳۹۱ تشدید شده است. موضوعی که نه تنها توسعه اقتصادی بلکه دستیابی به رشدهای اقتصادی مقطعی را هم با چالش جدی روبرو می‌سازد. این مساله رشد ۸ درصدی برنامه هفتم توسعه را به شدت متاثر خواهد ساخت و تحقق آن نیازمند بازآرایی اساسی در رویکردهای تصمیم‌سازی در عرصه اقتصاد و سیاست است.

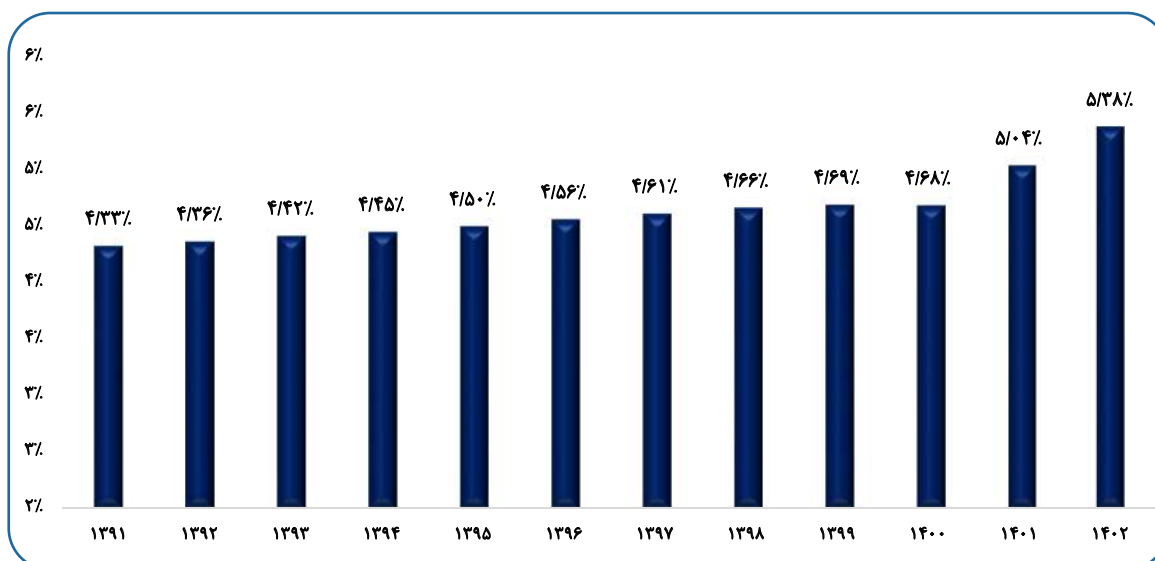
نمودار ۳) میانگین رشد موجودی سرمایه خالص به تفکیک بخش‌های مختلف اقتصادی در دو بازه زمانی از سال ۱۳۹۱



منبع: بانک مرکزی

در این شرایط یکی دیگر از چالش‌های جدی سرمایه‌گذاری و ظرفیت تولید کشور افزایش محسوس نرخ استهلاک است. بر اساس محاسبات انجام شده، نرخ استهلاک در اقتصاد ایران از حدود ۴.۳۳ درصد در سال ۱۳۹۱ به ۵.۳۸ درصد در سال ۱۴۰۲ افزایش پیدا کرده است. افزایش نرخ استهلاک به این معناست که حتی اگر سطح سرمایه‌گذاری ثابت بماند، به دلیل استهلاک بالای دارایی‌ها، ظرفیت تولیدی کشور به‌طور مستمر کاهش خواهد یافت. این روند نشان می‌دهد که اقتصاد ایران نه تنها از ورود سرمایه‌های جدید محروم است، بلکه در حفظ سرمایه‌های موجود نیز دچار چالش شده است.

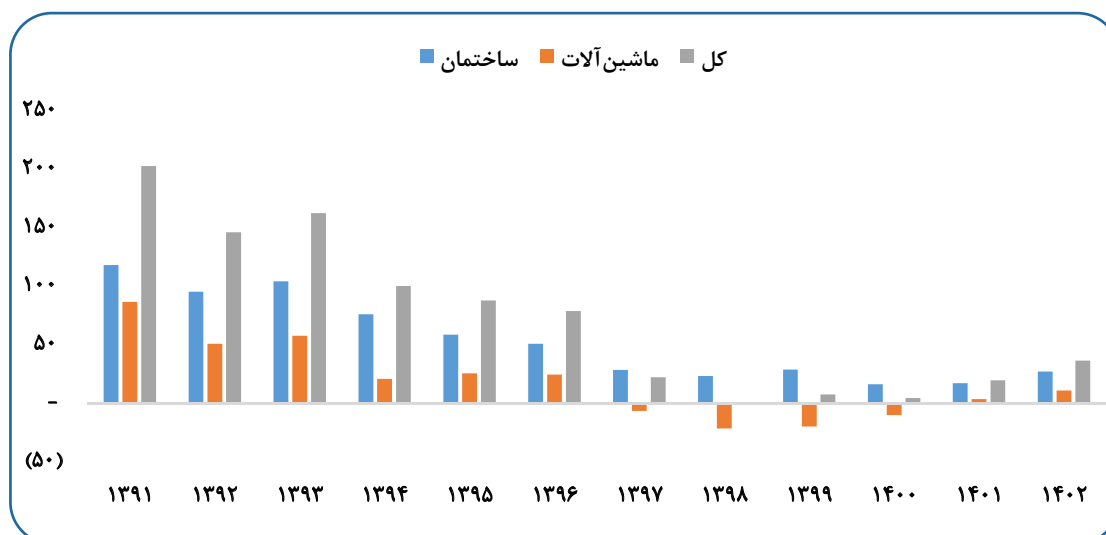
نمودار ۴) نرخ استهلاک در کل اقتصاد ایران



منبع: بانک مرکزی و محاسبات پژوهش

نکته قابل تامل در خصوص سرمایه‌گذاری، سرمایه‌گذاری خالص در ماشین‌آلات و تجهیزات است که از سال ۱۳۹۷ تا ۱۴۰۰ منفی بوده است و این نشان از عدم توان و یا عدم انگیزه برای سرمایه‌گذاری و نوسازی ماشین‌آلات است.

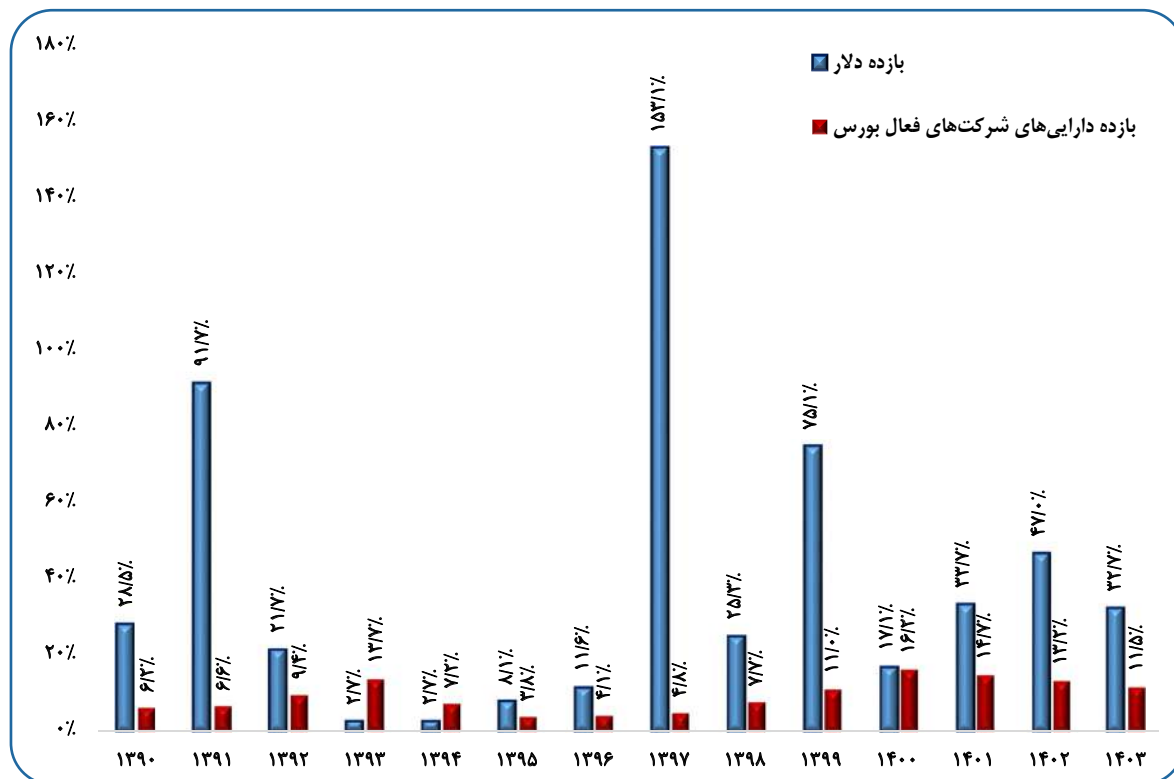
نمودار ۵) میزان سرمایه‌گذاری خالص به تفکیک ماشین‌آلات و ساختمان به قیمت ثابت ۱۳۹۵ (هزار میلیارد تومان)



منبع: بانک مرکزی

آنچه در خصوص مقوله سرمایه‌گذاری در بخش مولد و تولید رقابت‌پذیر به عنوان موتور محرک اقتصاد و توسعه باید مورد توجه قرار گیرد، آن است که ساختار انگیزشی در اقتصاد ایران مشوق سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت و توسعه‌ای نیست. سرمایه‌گذار به عنوان یک بازیگر در سطح خرد به دنبال حداکثرسازی منافع خود، سرمایه را به بخش‌هایی هدایت می‌کند که بیشترین عایدی را برداشت کند. متأسفانه این بخش‌ها در ساختار فعلی اقتصادی کشور، بخش‌های تولیدی نیستند. سرمایه‌ها بیشتر در بازارهای موازی با بخش حقیقی اقتصاد که دارای بازدهی بالا و ریسک کم هستند هدایت می‌شوند و به رقیبی برای تولید بدل شده‌اند.

نمودار ۶) میانگین بازده دارایی‌های شرکت‌های فعال بورس و میانگین بازدهی دلار در بازار آزاد



منبع: بورس ویو

نکته مهمی که در تحلیل شرایط کنونی سرمایه‌گذاری اقتصاد ایران باید در نظر داشت این است که تحرک سرمایه‌گذاری بخش‌های مولد نیازمند تضمین امنیت و اطمینان در محیط کسب و کار است. بر اساس گزارش پایش امنیت سرمایه‌گذاری که توسط مرکز پژوهش‌های مجلس با استفاده از دو مجموعه داده‌های پیمایشی و آماری تهیه می‌شود، این شاخص در تابستان ۱۴۰۳، ۵،۸۱ از ۱۰ (بدترین ارزیابی) سنجیده شده که نسبت به فصل بهار و زمستان و پاییز قبل اوضاع به مراتب بدتری ارزیابی شده است. در تابستان ۱۴۰۳، میزان حمایت مسئولان استانی از داوطلبان سرمایه‌گذاری با نمره ۷،۸، عمل مسئولان ملی به وعده‌های داده شده با نمره ۷،۶۲ و ثبات یا قابل پیش‌بینی بودن تصمیمات مسئولان استانی یا محلی با نمره ۷،۵۱، بدترین ارزیابی‌ها را داشتند. لذا این شرایط به فرار سرمایه از بخش‌های مولد اقتصاد به بازارهای موازی آن منتج شده است.

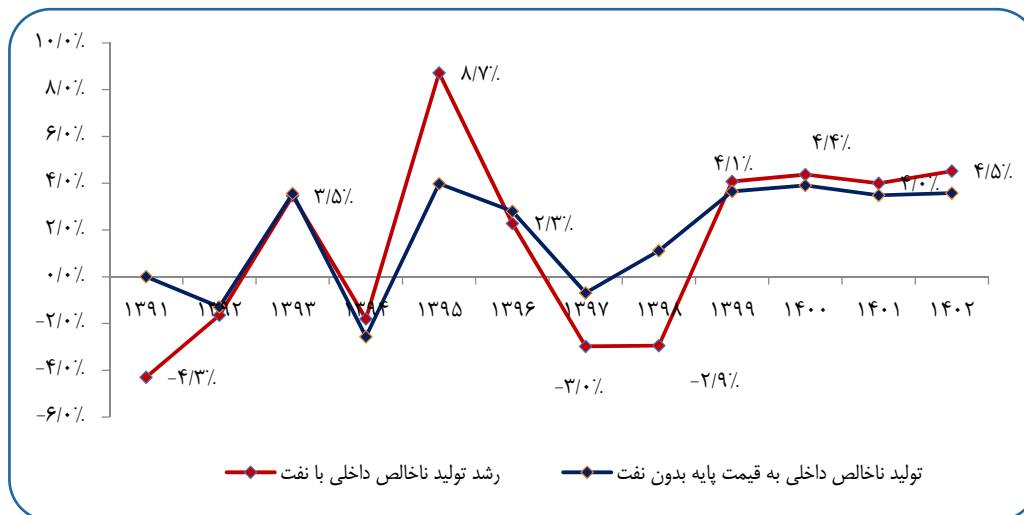
نکته قابل تامل آن است که همراستاسازی منافع فردی با منافع جمعی یا ملی و منافع کوتاه‌مدت با منافع بلندمدت، از جمله وظایف اصلی حکومتهاست که سال‌هاست در کشور مورد غفلت قرار گرفته و این عدم همراستاسازی، کشور را آسیب‌پذیر و در برابر هرگونه شوک داخلی و خارجی شکننده ساخته است.

۲. رشد‌های اقتصادی ناپایدار و نوسانی

رشد اقتصادی کشور طی یک دهه اخیر دستخوش نوسانات زیادی بوده و در بسیاری از سال‌ها رشد‌های منفی را تجربه کرده است. طبق آمارهای بانک مرکزی، میانگین رشد اقتصادی سالانه با نفت از سال ۱۳۹۱ تا ۱۴۰۲ حدود ۱،۵ درصد بوده است. البته یکی از خصیصه‌های اصلی رشد تولید اقتصادی در کشور به دلیل وابستگی به نفت و درآمدهای نفتی، ناپایداری و نوسانی بودن آن است. در نمودار زیر نشان داده شده است که رشد اقتصادی در کشور تا چه حد وابسته به نفت است و با هر شوک مثبت و منفی به درآمدهای نفتی، رشد تولید ناخالص داخلی بدون نفت نیز در همان جهت تغییر کرده است. این نوسانات به اندازه‌ای شدید بوده که از سال ۱۳۹۱ تا ۱۴۰۲، از رشد منفی ۴،۳

درصدی تا رشد حدود ۹ درصدی تجربه شده است. این نوسانات در آمارهای مرکز آمار بر اساس سال پایه ۱۴۰۰ بسیار بیشتر نمایانگر است. اگر کشور رشدهای پایین اما باثبات را در طی سال‌های متمادی تجربه میکرد، حرکت در مسیر توسعه راحت‌تر بود تا رشدهای ناپایدار و پرنوسان.

نمودار (۷) مقایسه رشد اقتصادی بانفت و بدون نفت (درصد) به قیمت‌های ثابت سال ۱۳۹۵

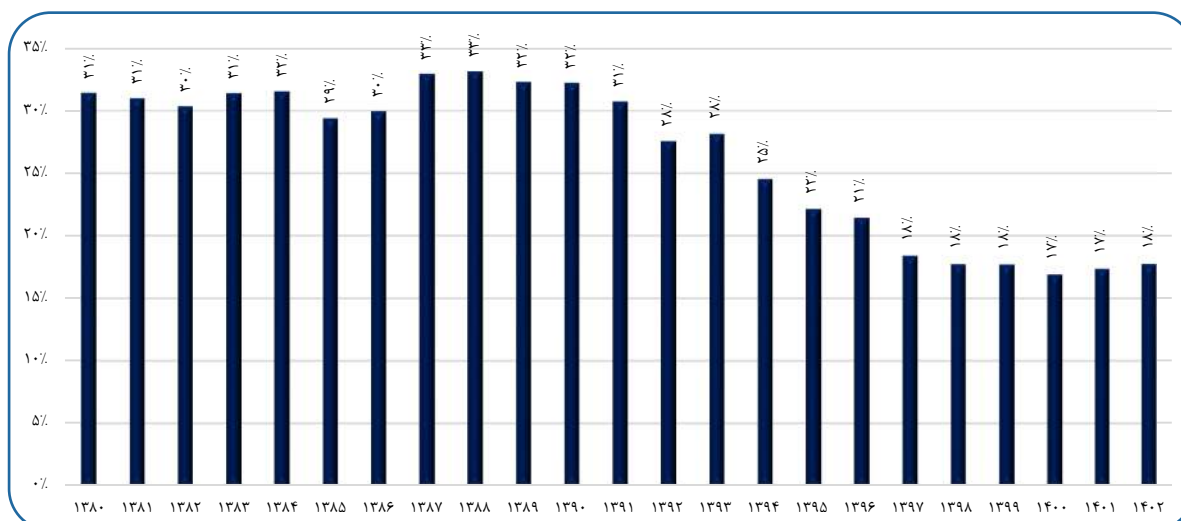


منبع: بانک مرکزی

در دوره مورد بررسی علاوه بر اثرگذاری تحریم‌ها و متعاقباً تغییرات درآمدهای نفتی، خلا برنامه‌ریزی برای مواجهه با مسائل اصلی کشور در سطوح بالای تصمیم‌سازی نیز، موجب عدم امکان پیش‌بینی‌پذیری اقتصاد برای فعالان اقتصادی جهت اقدام به سرمایه‌گذاری شده است.

یکی دیگر از شاخص‌های نگران‌کننده اقتصاد ایران، نسبت تشکیل سرمایه ثابت ناخالص به تولید ناخالص داخلی است. این نسبت معیاری برای ارزیابی سرمایه‌گذاری محسوب می‌شود و نشان می‌دهد که چه بخشی از تولید صرف گسترش ظرفیت‌های تولیدی می‌شود. هرچه این نسبت بالاتر باشد نشانگر سرمایه‌گذاری بیش‌تر برای رشد اقتصادی آینده است. در حالیکه نسبت تشکیل سرمایه ثابت ناخالص به تولید ناخالص داخلی اقتصاد ایران به طور میانگین از ابتدای دهه ۵۰ تا پایان دهه ۸۰ در محدوده ۳۰ درصد قرار داشت که در چند سال اخیر به زیر ۲۰ درصد کاهش پیدا کرده است. این مساله نشان می‌دهد که سهم این متغیر در تولید ناخالص داخلی در طول چنددهه اخیر کاهش داشته است.

نمودار (۸) نسبت تشکیل سرمایه ثابت ناخالص به تولید ناخالص داخلی (به قیمت ثابت ۱۳۹۵)



منبع: بانک مرکزی و محاسبات پژوهش

۳. بنیه نحیف صنعت ساخت

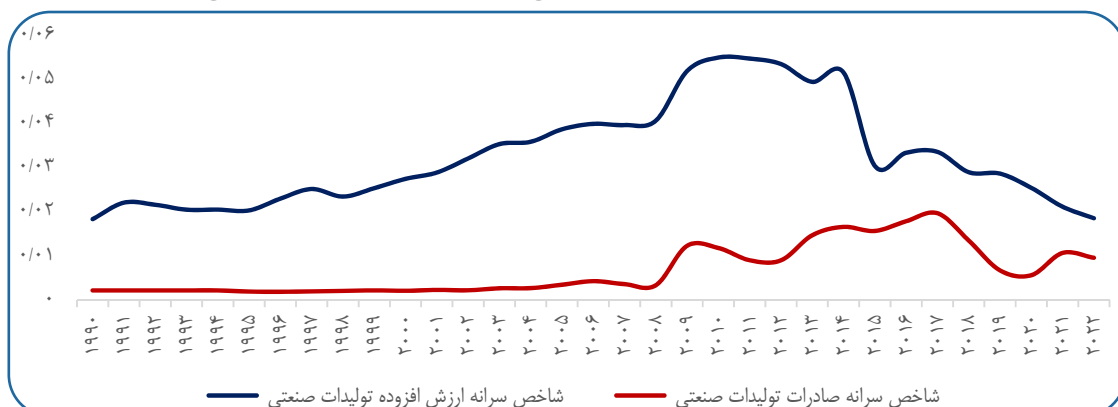
بخش صنعت به علت ارتباطات پسین و پیشین گسترده با سایر بخش‌های اقتصادی، به عنوان موتور محرک اقتصاد محسوب می‌شود. بر اساس آخرین گزارش طبقه‌بندی کشوری سازمان ملل متحد (UNIDO) در سال ۲۰۲۴^۱ ایران با سرانه ارزش افزوده صنعتی ۷۵۶ دلار و سهم ۲۱,۲ درصدی ارزش افزوده صنعتی از تولید ناخالص داخلی از آستانه اقتصادهای صنعتی عبور کرده و در گروه کشورهای با درآمد متوسط صنعتی طبقه‌بندی شده‌است. این موضوع خود ظرفیت‌های کشور را برای حرکت به سمت صنعتی شدن در سطوح بالاتر نشان می‌دهد. با این حال از سال ۲۰۰۸ به بعد تقریباً رتبه عملکرد رقابت‌پذیری صنعتی ایران تغییر چندانی نداشته و روند صنعتی شدن کند شده‌است. همچنین تأثیر ایران بر تجارت صنعتی در جهان بسیار ناچیز و در حد صفر است.

بررسی ساختار تولید ناخالص داخلی کشور نشان می‌دهد که سهم صنعت در رشد اقتصادی ایران بالا نیست و رشد اقتصادی ایران عمدتاً مبتنی بر رشد صنعتی نیست و این بخش در دو دهه اخیر با چالش‌های ساختاری جدی روبرو بوده‌است. بررسی‌ها نشان می‌دهد که سهم بخش صنعت در اقتصاد ملی در سه دهه اخیر در سطح پایین‌تر از ۲۰ درصد قرار گرفته و الگوی رشد سهم اقتصادهای پیشرفته در این بخش را از خود نشان نداده‌است. فرایند توسعه در کشورهای توسعه‌یافته یک الگوی دو مرحله‌ای را نشان می‌دهد، یعنی حرکت از اقتصاد کشاورزی به صنعتی و سپس از اقتصاد صنعتی به خدماتی. در این الگو این نکته قابل مشاهده است که این کشورها بعد از صنعتی‌شدن با کاهش سهم اشتغال صنعتی و حرکت به سمت خدمات (خدمات مرتبط با تولید نظیر خدمات فنی و علمی، خدمات طراحی، تحقیق و توسعه) مواجه هستند. در حالی که ایران پیش از مرحله صنعتی‌شدن در حال افزایش سهم اشتغال در بخش خدمات و کاهش سهم اشتغال صنعتی است.

بر اساس مبانی نظری و تجارب جهانی تغییر از تولید به خدمات در کشورهای توسعه یافته ناشی از رسیدن به بلوغ رشد صنعتی، پیشرفت‌های فناورانه، حرکت به سمت خدمات با ارزش افزوده بالاتر و دوری از صنایع آلاینده بوده‌است. این در حالی است که در ایران «صنعتی‌زدایی زودهنگام» عمدتاً ناشی از مشکلات حاد اقتصادی منبث از بیماری‌های مزمن اقتصادی و همچنین تبعات سوء توقف رشد ناشی از اعمال تحریم‌های بین‌المللی است. به عبارت دیگر، این تغییرات ساختاری در اقتصاد ایران نشانه‌ای از بلوغ و توسعه اقتصادی نیست که در کشورهای توسعه یافته تجربه شده‌است.

با توجه به توضیحات فوق، بر اساس نمودار ۹ ظرفیت تولید و صادرات تولید صنعتی ایران بر اساس دو زیرمؤلفه شاخص عملکرد رقابت‌پذیری صنعتی به صورت سرانه ارزش افزوده تولیدات صنعتی و سرانه صادرات تولیدات صنعتی نشان داده شده‌است. همانطور که در این نمودار مشاهده می‌شود، سرانه ارزش افزوده تولیدات صنعتی از سال ۲۰۱۴ روندی نزولی داشته و این روند تا سال ۲۰۲۲ ادامه داشته‌است. با این حال سرانه صادرات تولیدات صنعتی ایران با یک وقفه از سال ۲۰۱۷ روندی نزولی به خود گرفته‌است. بنابراین مشاهده می‌شود که ظرفیت‌های تولید صنعتی در ایران کاهش یافته و این موضوع تحت تأثیر عوامل مختلف اقتصادی، اجتماعی و سیاسی قرار دارد.

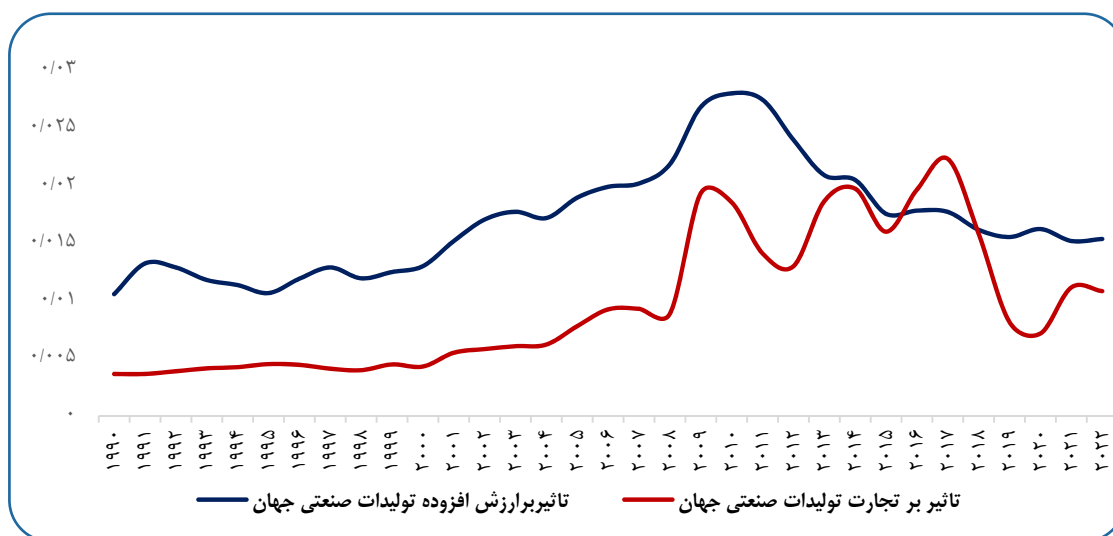
نمودار ۹) روند سرانه ارزش افزوده تولیدات صنعتی و سرانه صادرات تولیدات صنعتی در ایران



Source: UNIDO, 2024

در نمودار ۱۰ نفوذ جهانی ایران با استفاده از تاثیر بر ارزش افزوده تولیدات صنعتی جهان و تاثیر بر تجارت تولیدات صنعتی جهانی نشان داده شده است. اقتصاد ایران در بازه زمانی ۱۹۹۰ تا ۲۰۲۲ به شدت تحت تأثیر عوامل داخلی و خارجی، از جمله تحریم‌ها، سیاست‌های داخلی و خارجی، قرار گرفته است. بررسی شاخصهای مرتبط با نفوذ جهانی نشان می‌دهد که برای ایران تاثیر بر ارزش افزوده تولیدات صنعتی جهان از سال ۲۰۱۰ روند کاهشی خود را آغاز کرده و تاثیر بر تجارت تولیدات صنعتی جهانی بسیار نوسانی بوده است. همچنین، شاخص تاثیر بر تجارت تولیدات صنعتی جهانی از سال ۲۰۱۷ رو به افول رفته است. کاهش تولیدات صنعتی، عدم تنوع بازارها و وابستگی به صادرات منابع طبیعی از عوامل موثر بر ایجاد این وضعیت هستند. این روند به‌ویژه در شرایطی که بازارهای جهانی به سمت فناوری‌های نوین و صنایع پیشرفته می‌روند، می‌تواند تهدیدی برای جایگاه اقتصادی ایران در سطح جهانی باشد.

نمودار ۱۰) روند نفوذ صنعتی در سطح جهانی در ایران



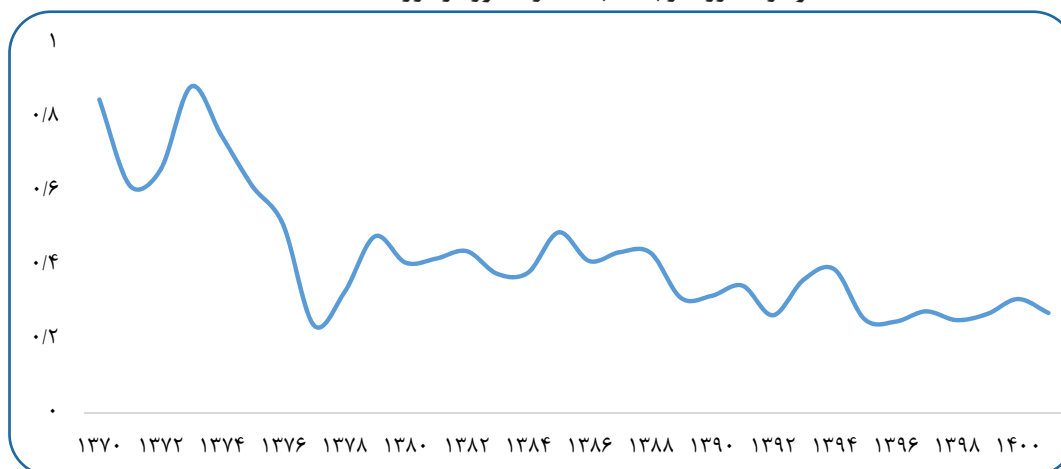
Source: UNIDO, 2022

شاخص تاثیر بر تجارت تولیدات صنعتی جهانی نشان‌دهنده کاهش سهم ایران در تجارت بین‌المللی، به ویژه پس از تحریم‌های گسترده و بحران مالی ۲۰۰۸ است. این موضوع تأکیدی بر وابستگی بالای تجارت خارجی ایران به شرایط سیاسی و اقتصادی بین‌المللی دارد.

نکته مهم تحلیل درست از آمارهای تجارت خارجی است؛ هر چند ارزش صادرات صنعتی ایران از حدود ۴,۶ میلیارد دلار در سال ۱۳۸۱ به ۴۹ میلیارد دلار در سال ۱۴۰۱ رسیده است اما نکته قابل توجه رابطه مبادله ضعیف این محصولات است. به بیان دیگر، صادرات صنعتی ایران عمدتاً به محصولات منبع محور شامل محصولات پتروشیمی و سایر فرآورده‌های مرتبط با نفت و معدن است. بنابراین کیفیت تجارت خارجی از منظر رابطه مبادله به عنوان شاخصی از کیفیت رقابت پذیری کشور مورد نظر بسیار حائز اهمیت است. این شاخص میزان برخورداری از منافع تجارت بین‌الملل در هر کشور و بنیه تولیدی یک کشور در مقابل واردات را نشان می‌دهد.

روند رابطه مبادله از سال ۱۳۷۰ تا سال ۱۴۰۱ در نمودار ۱۱ نشان داده شده است. با توجه به ارزش افزوده پایین سهم عمده‌ای از کالاهای صادراتی، سقوط رابطه مبادله به خصوص در سال‌های اخیر مشاهده می‌شود. اگر چه تولید و سیاست‌گذاری برای حمایت از کالاهای مبتنی بر منابع طبیعی به رشد صادرات کمک می‌کند، اما باید توجه داشت که در مقابل واردات کالاهای با ارزش بیشتر منجر به تضعیف شدید رابطه مبادله شده است.

نمودار (۱۱) روند رابطه مبادله در کشور در دوره ۱۴۰۱-۱۳۷۰

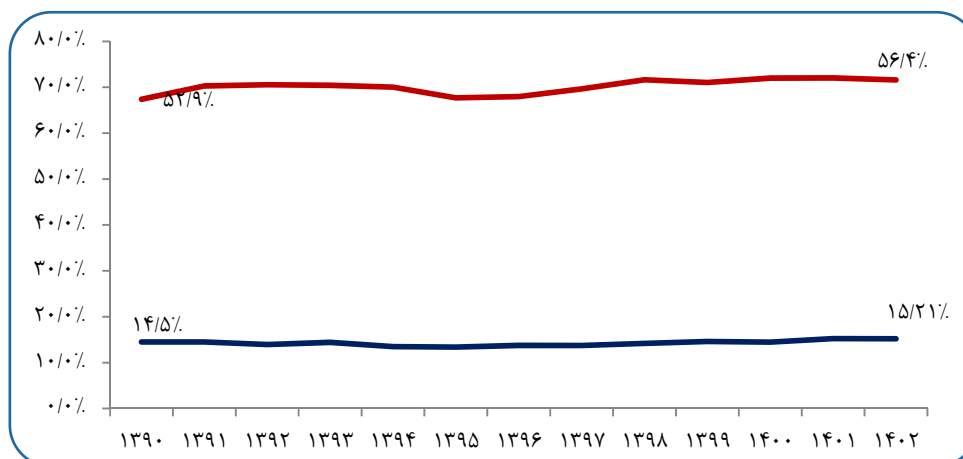


ماخذ: مرکز آمار ایران، داده‌ها و اطلاعات آماری، شاخص‌های قیمت، شاخص قیمت کالاهای صادراتی و وارداتی، شاخص رابطه مبادله حاصل از شاخص‌های قیمت کالاهای صادراتی و وارداتی به تفکیک سال و فصل (۱۳۹۵=۱۰۰)

یکی دیگر از شاخص‌های مهم در تحلیل شرایط صنعت در اقتصاد ایران، توزیع سرمایه‌گذاری در زیربخش‌های این حوزه است. بررسی وضعیت سرمایه‌گذاری در رشته فعالیت‌های مختلف صنعتی براساس پروانه‌های بهره‌برداری در طی دوره ۱۴۰۲ - ۱۳۸۱ حاکی از آن است که توزیع سرمایه‌گذاری در بخش صنعت ایران توزیعی بسیار نامتقارن دارد و عمده سرمایه‌گذاریها معطوف به حوزه‌های دارای مزیت کشور در بخش منابع طبیعی و نفت بوده و ظرفیت‌سازی در صنایع کشور به صورت متمرکز و اغلب در صنایع منبع محور صورت گرفته‌است؛ بطوریکه به‌طور متوسط در دوره مورد بررسی حدود ۸۵ درصد از سرمایه‌گذاری‌های انجام شده بر اساس پروانه‌های بهره‌برداری صادر شده در ۱۰ صنعت (شامل: ساخت فلزات اساسی، ساخت مواد و محصولات شیمیایی، محصولات از لاستیک و پلاستیک، سایر محصولات کانی غیرفلزی، ساخت ماشین آلات و تجهیزات، ساخت منسوجات، محصولات غذایی و آشامیدنی‌ها، کک و فراورده‌های حاصل از نفت، محصولات فلزی فابریکی، وسایل نقلیه موتوری) صورت گرفته که شش صنعت از ده صنعت پیش‌تاز در سرمایه‌گذاری براساس پروانه‌های بهره‌برداری را صنایع منبع محور تشکیل می‌دهند.

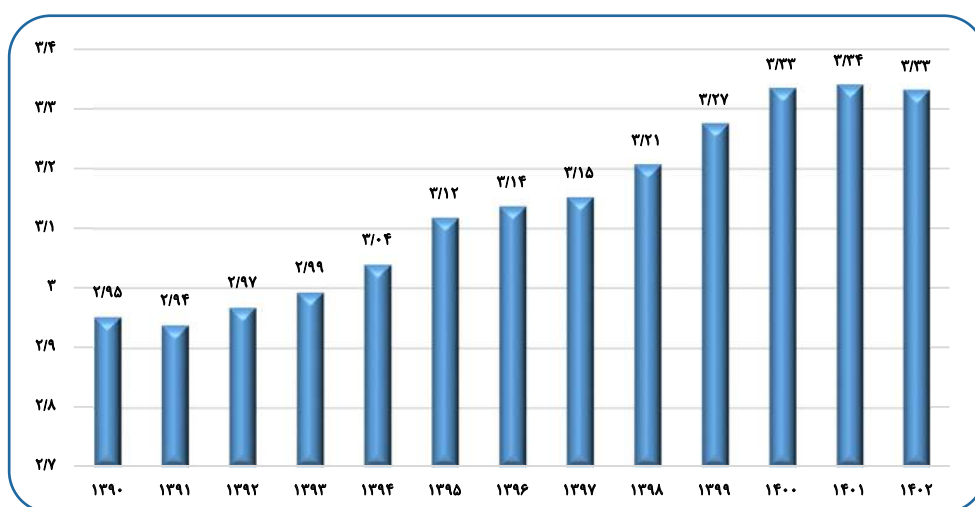
بر این اساس صنعت در اقتصاد ایران، در سه دهه اخیر نتوانسته جایگاه شایسته‌ای در اقتصاد پیدا کند؛ نمودار ۱۲ نشان می‌دهد که در سه دهه گذشته فاصله معناداری بین سهم بخش صنعت ساخت و گروه خدمات از تولید ناخالص داخلی در دوره مورد بررسی همواره زیر ۲۰ درصد بوده است.

نمودار (۱۲) روند سهم بخش صنعت ساخت و گروه خدمات از تولید ناخالص داخلی (درصد)



یکی از دلایل اصلی شرایط کنونی بخش صنعت، ناطمینانی‌های اقتصادی و سیاسی حاکم بر فضای کشور است؛ نمودار ۱۳ به خوبی نشان می‌دهد که شرایط عدم اطمینان در بخش تولید و به ویژه صنعت کشور، به تغییر رویکرد سرمایه‌گذاران در دهه اخیر منجر شده است. به عبارتی نسبت موجودی سرمایه بخش خدمات به صنعت در حال افزایش است. آنچه در خصوص بخش خدمات در کشور باید متذکر شد آن است که برخلاف کشورهای توسعه یافته صنعتی که خدمات بخش اعظم ارزش افزوده اقتصاد این کشورها را تشکیل می‌دهد، مشخصه‌های خدمات در کشور ما با جنس خدمات در کشورهای توسعه یافته فاصله زیادی دارد. خدمات در کشور ما کمتر پشتیبان بخش صنعت است و پیوند این دو بخش کمرنگ است و لذا گسترده شدن خدمات و هدایت سرمایه‌ها به این بخش در کشور به منزله توسعه‌یافتگی و طی کردن مسیر توسعه نیست و فرار سرمایه‌ها از بخش صنعت به بخش خدمات را نشان می‌دهد^۱.

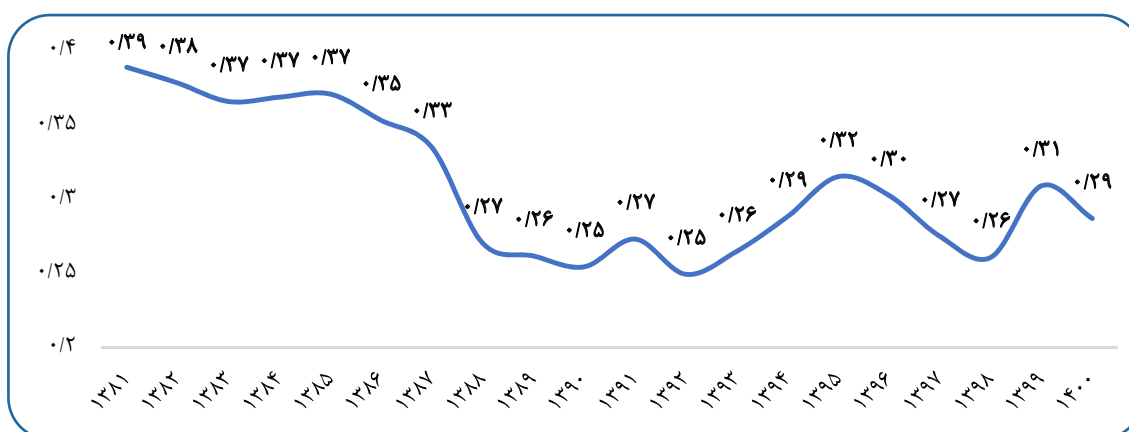
نمودار ۱۳) نسبت موجودی سرمایه بخش خدمات به بخش صنعت



منبع: بانک مرکزی و محاسبات پژوهش

شاخص دیگری که وضعیت صنعت کشور را به خوبی نشان می‌دهد، ضریب خلق ارزش افزوده است که از محاسبه نسبت «ارزش افزوده» به «ارزش ستانده» محصولات صنعتی به دست می‌آید. این ضریب بیانگر کارآمدی صنایع در تبدیل تولیدات خود به ارزش افزوده واقعی است و هرچه مقدار آن بیشتر باشد، نشان‌دهنده افزایش سهم ارزش افزوده در تولیدات صنعتی است.

نمودار ۱۴) ضریب خلق ارزش افزوده (نسبت ارزش افزوده به ارزش ستانده)



منبع: مرکز آمار ایران (آمار کارگاه‌های صنعتی ده نفر کارکن و بیشتر)

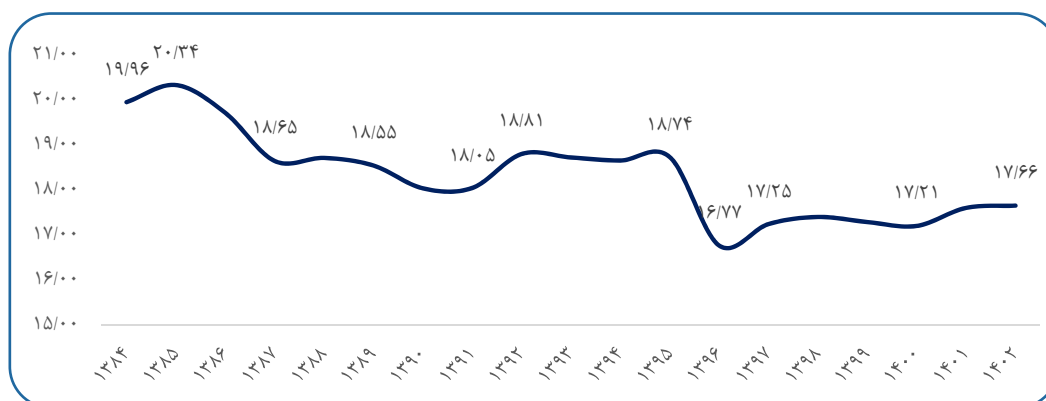
۱. رجوع شود به کتاب مقدمه‌ای بر اقتصاد ایران، عباس شاکری، ۱۳۹۵



ضریب خلق ارزش افزوده در صنایع ایران از سال ۱۳۸۱ (با مقدار ۰/۳۹) به تدریج کاهش یافته و در برخی سال‌ها به پایین‌ترین سطح خود رسیده است (حدود ۰/۲۵ در سال ۱۳۹۰). این کاهش، بیانگر روندی نزولی در توانایی صنایع ایران برای ایجاد ارزش افزوده است و نشان می‌دهد که سهم بیشتری از تولیدات صنعتی به مواد خام و نهاده‌ها وابسته بوده و این تولیدات فاقد ارزش افزوده بالا بوده‌اند. هرچند که در سال‌های ۱۳۹۴ و ۱۳۹۹ ضریب خلق ارزش افزوده تا حدودی افزایش یافته (تا ۰/۳۲ و ۰/۱۳)، اما این افزایش موقتی بوده و نمودار در سال ۱۴۰۰ دوباره به ۰/۲۹ کاهش یافته است. کاهش کلی ضریب ارزش افزوده نشان می‌دهد که ساختار صنعتی کشور به جای حرکت به سمت تولیدات با ارزش افزوده بالاتر، بیشتر به سمت صنایع منبع‌محور و کم‌عمق حرکت کرده است.

از منظر اشتغال‌زایی نیز بررسی‌ها نشان می‌دهد، طی دوره ۱۳۸۴ تا ۱۴۰۲ سهم بخش صنعت ساخت از اشتغال کشور از ۱۹,۹۶ درصد به ۱۷,۶۶ درصد از کل اشتغال کشور رسیده است. بنابراین سهم اشتغال صنعتی (بدون در نظر گرفتن اشتغال بخش ساختمان و تنها اشتغال ساخت) حکایت از کاهش سهم بخش صنعت در اشتغال کشور دارد.

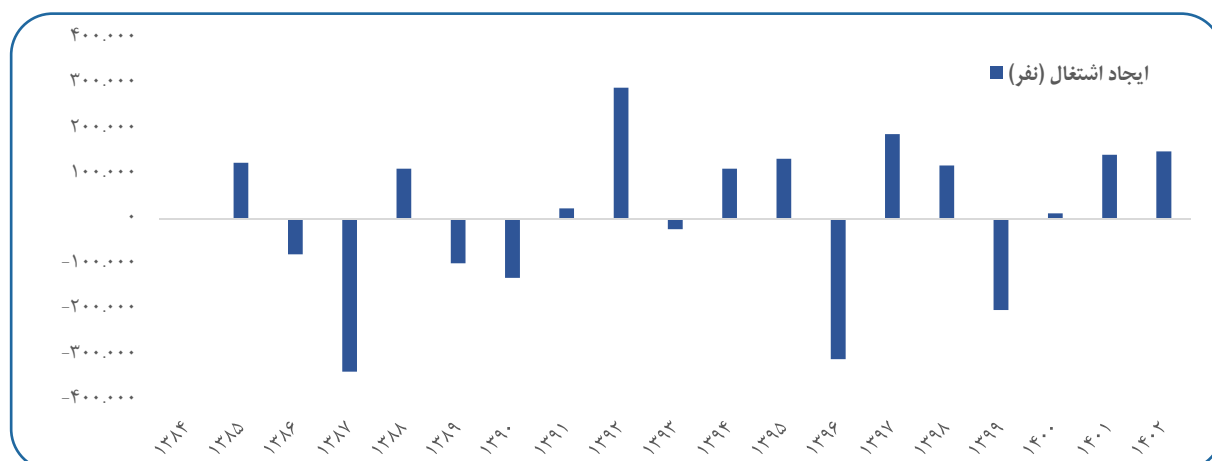
نمودار ۱۵) سهم اشتغال بخش صنعت (ساخت) از کل اشتغال کشور (درصد)



ماخذ: مرکز آمار ایران

از منظر ایجاد اشتغال، اشتغال‌زایی بخش صنعت طی سال‌های مورد بررسی (دوره ۱۳۸۴ تا ۱۴۰۲) غالباً منفی بوده و در برخی سال‌ها نه تنها شغلی ایجاد نشده بلکه همواره خروج نیروی کار از صنعت نیز اتفاق افتاده است. این مقدار منفی در سال ۱۳۸۷ به حداکثر مقدار خود رسیده، به گونه‌ای که حدود ۳۴۰ هزار شغل در این سال در صنعت از دست رفته است.

نمودار ۱۶) تعداد مشاغل ایجاد شده در کل صنعت طی ۱۴۰۲-۱۳۸۴ (شاغلان ۱۵ ساله و بیشتر)

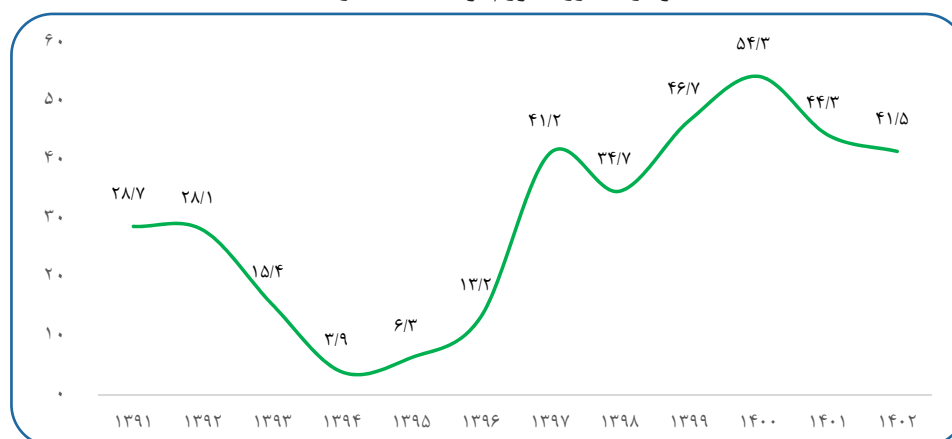


ماخذ: مرکز آمار ایران و محاسبات تحقیق

۴. تورم‌های بالا و مزمن

بررسی روند تورم تولید کننده به عنوان تورم پیش‌نگر نشان می‌دهد که از سال ۱۳۹۴ تا ۱۴۰۰ شاهد افزایش چشمگیر در تورم پیش‌نگر هستیم؛ بطوریکه از حدود ۴ درصد در سال ۱۳۹۴ به ۵۴ درصد در سال ۱۴۰۰ رسیده است که این افزایش هزینه در بخش عرضه، متعاقباً به بخش تقاضا منتقل شده و سفره خانوار را متاثر کرده است. بر اساس گزارش شاخص مدیران خرید اتاق ایران، بالا رفتن هزینه‌های نهاده‌های تولید که غالباً متاثر از جهش‌های ارزی است، باعث شده که بنگاه‌ها در تأمین مواد اولیه خود دچار مشکل شوند. از طرف دیگر انعکاس این افزایش قیمت در کالاهای تولید شده، تقاضای موثر را کاهش داده است.

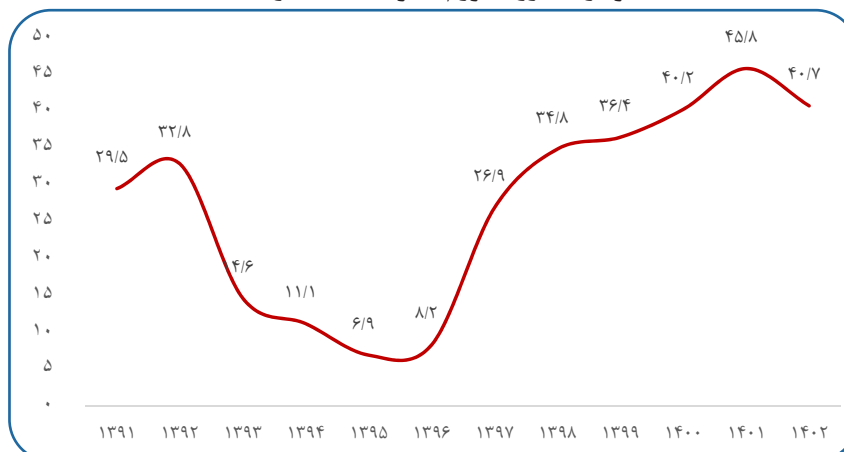
نمودار ۱۷) روند تورم تولیدکننده (درصد)



منبع: مرکز آمار ایران

روند تورم مصرف کننده در طول دوره مورد بررسی نیز به خوبی شکست سیاست‌گذار در مهار تورم طی یک دهه گذشته را نشان می‌دهد. نرخ تورم در حالی از محدوده ۳۰ درصد در سال ۹۱ به زیر ۱۰ درصد کاهش یافت که با تشدید تحریم‌ها از سال ۱۳۹۷ مجدد شاهد جهش تورم در اقتصاد ایران بودیم. بانک مرکزی طی سال‌های اخیر برای کنترل تورم، مجموعه‌ای از سیاست‌های محدودکننده مانند افزایش نرخ ذخایر قانونی، گواهی‌های سپرده خاص و محدود کردن ترازنامه بانک‌ها را اجرایی کرده است. این سیاست‌ها اگرچه تا حدی به کنترل رشد کل‌های پولی و کاهش نرخ رشد نقدینگی منجر شده‌اند، اما با تأثیر منفی بر تأمین مالی بخش تولید و افزایش هزینه‌های بنگاهی همراه بوده‌اند. درواقع این سیاست‌ها توان وام‌دهی بانک‌ها به بخش تولید را محدود کرده‌اند. به‌عنوان مثال، در سال ۱۴۰۲ تنها ۲۲ درصد از تسهیلات بانکی به توسعه و ایجاد اختصاص یافته و عمده منابع تسهیلاتی به سرمایه در گردش بنگاه‌ها هدایت شده‌اند که این خود می‌تواند به ایجاد فشار بیشتر بر تولید و کاهش بهره‌وری اقتصادی منجر شود. از طرف دیگر ثبات و پیش‌بینی پذیری در نرخ ارز به عنوان یکی از متغیرهای اصلی اثرگذار بر نرخ تورم مورد غفلت قرار گرفته است.

نمودار ۱۸) روند تورم مصرف کننده (درصد)



منبع: مرکز آمار ایران

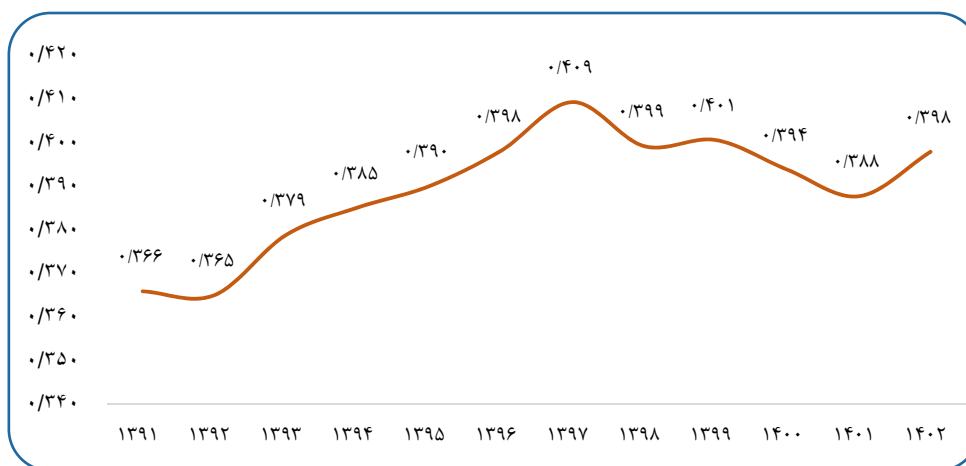


در خصوص اقتصادهای توری باید متذکر شد که فاصله بین دهک‌های بالا و پایین به واسطه رشد ارزش دارایی‌های اقشار مرفه، دائما بیشتر می‌شود و هرگونه سیاست تورم‌زایی به معنای افزایش نابرابری و فشار بیشتر به اقشار ضعیف جامعه است که می‌تواند تبعات اجتماعی گسترده در پی داشته باشد.

۵. گسترش نابرابری و فقر

در بررسی وضعیت نابرابری کشور طی یک دهه اخیر، همانگونه که در نمودار ۱۹ مشخص است، شاخص ضریب جینی به عنوان معیار نابرابری درآمدی، از سال ۱۳۹۱ روند صعودی داشته و در سال ۱۳۹۷ به اوج خود رسیده است. بعد از سال ۹۷ تا سال ۱۴۰۱ اندکی شاهد کاهش ضریب جینی هستیم اما مجدداً در سال ۱۴۰۲ به رقم ۰,۳۹۸ افزایش یافته است.

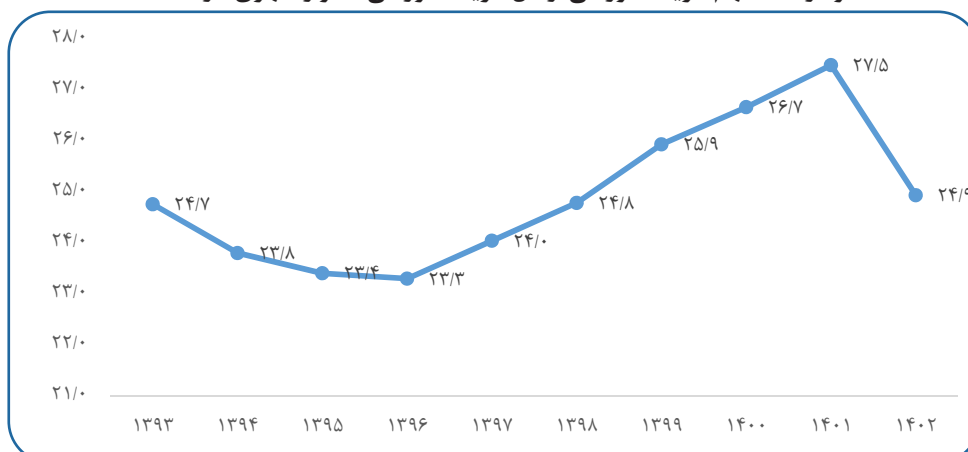
نمودار ۱۹) ضریب جینی



منبع: مرکز آمار ایران

همچنین بر اساس گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس، در دهه ۱۳۹۰ شاهد گسترش و تعمیق فقر بوده‌ایم؛ به گونه‌ای که نرخ فقر یعنی درصد جمعیت زیر خط فقر مطلق در سال ۱۴۰۰ معادل ۳۰,۴ درصد بوده که از سال ۱۳۸۵ (که معادل ۱۵ درصد بوده) روند فزاینده داشته است. از سوی دیگر شکاف فقر که فاصله فقرا تا خط فقر را اندازه‌گیری می‌کند، طی سال‌های ۱۳۹۹ و ۱۴۰۰ به بالاترین مقدار خود یعنی ۲۷ درصد رسیده است. بررسی مصارف خانوار هم کاهش رفاه خانوار را تأیید می‌کند؛ بطوریکه مصرف اقلام خوراکی خانوار نشان می‌دهد که سهم خوراک از کل هزینه خانوار از سال ۱۳۹۷ افزایش داشته، کل خوراک خانوار یا کالری دریافتی کاهش داشته و کیفیت کالری دریافتی افت پیدا کرده است.

نمودار ۲۰) سهم هزینه خوراکی از کل هزینه خوراکی خانوار شهری (درصد)

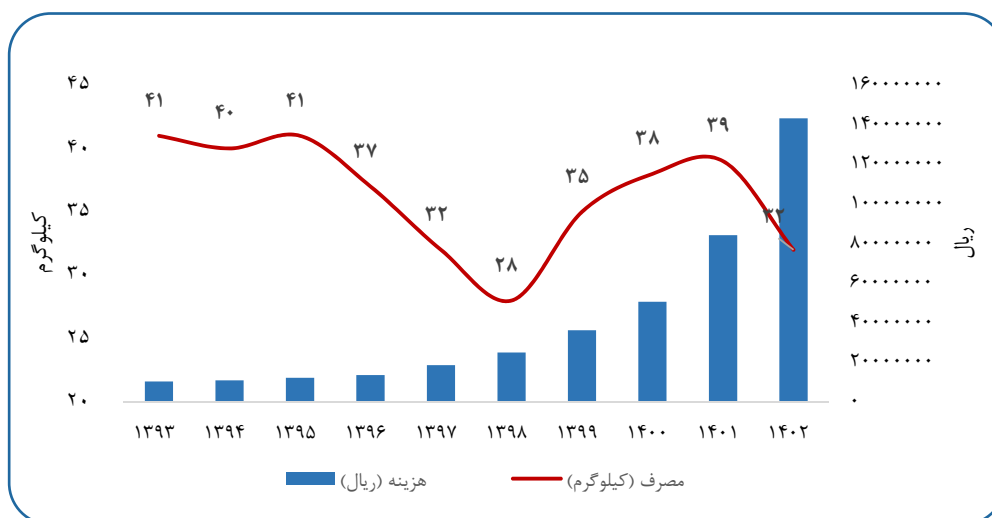


منبع: مرکز آمار ایران

از طرف دیگر سهم آموزش از کل هزینه‌های خانوار در دهه ۹۰ بیش از ۵۰ درصد کاهش پیدا کرده که می‌تواند خطر افزایش فقر بیننسلی را در پی داشته باشد.

همانگونه که در نمودار ۲۱ دیده می‌شود، درصد تغییرات هزینه گوشت قرمز طی ۱۰ ساله اخیر ۳۰ درصد بوده که این مساله منجر به کاهش سرانه مصرف سالانه خانوار از ۴۱ کیلوگرم در سال ۹۳ به ۳۲ کیلوگرم در سال ۱۴۰۲ شده است. باید توجه داشت که هزینه گوشت قرمز در سال ۱۴۰۲ نسبت به سال قبل ۷۰ درصد رشد داشته است.

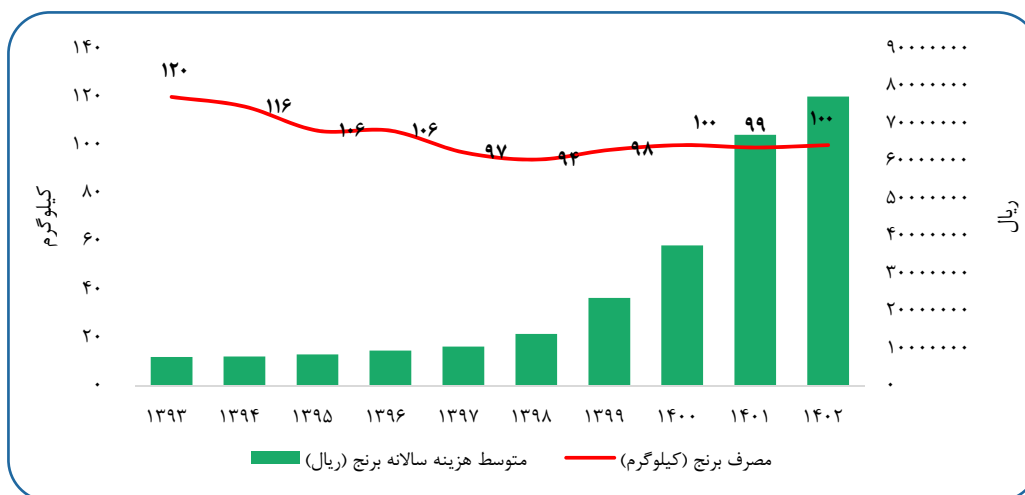
نمودار ۲۱) وضعیت مصرف گوشت دام خانوار شهری



منبع: مرکز آمار ایران

همین مساله در خصوص برنج و نان هم صادق است. نمودار ۲۲ روند کاهشی مصرف برنج خانوار را در مقایسه با افزایش قیمت نشان می‌دهد. درصد تغییر ۱۰ ساله هزینه متوسط برنج حدود ۳۰ درصد بوده و مصرف از ۱۲۰ کیلوگرم به ۱۰۰ کیلوگرم کاهشی بوده است.

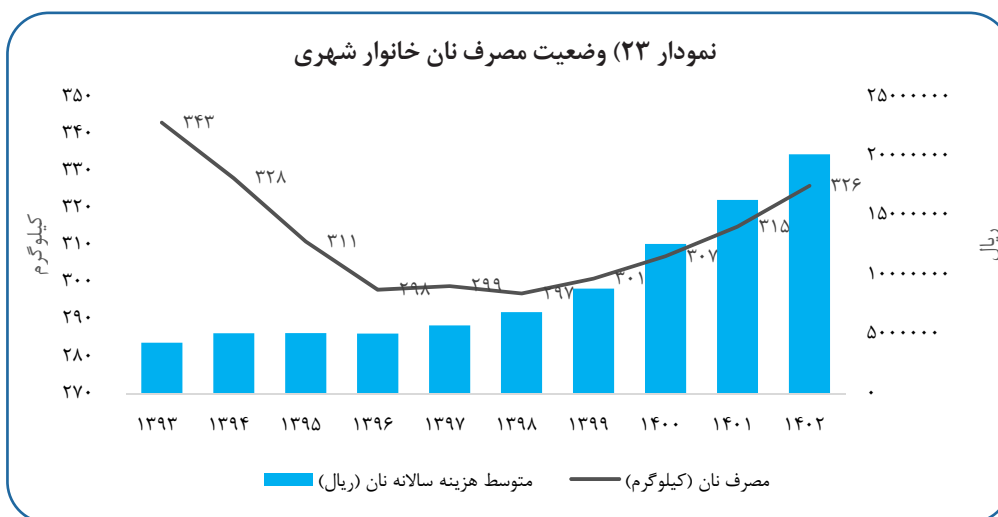
نمودار ۲۲) وضعیت مصرف برنج خانوار شهری



منبع: مرکز آمار ایران



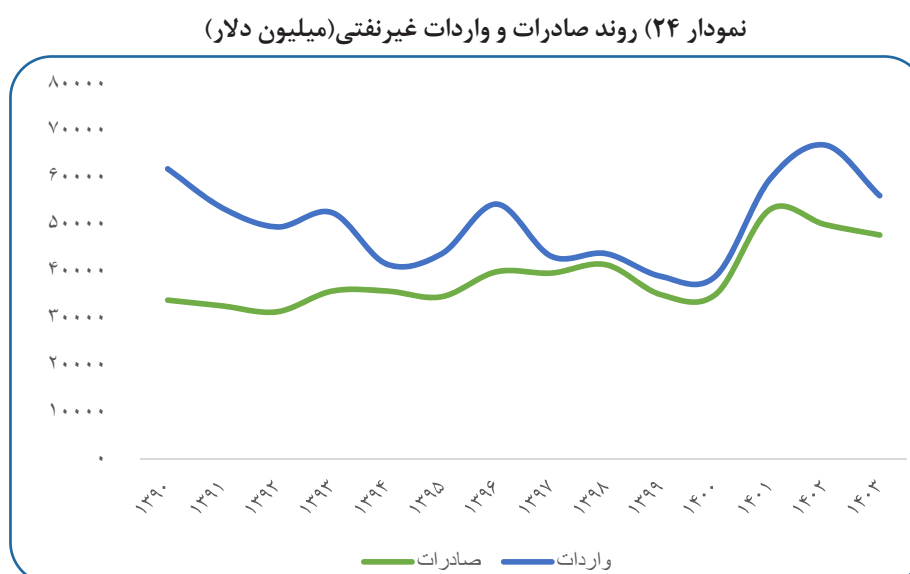
در خصوص نان نمودار مصرف متفاوت است بطوریکه بعد از یک دوره کاهش مصرف، از سال ۱۳۹۷ مجدد مصرف نان خانوارها افزایش نشان داده است. شاید یکی از دلایل آن جایگزین شدن نان به جای اقلام عمده خوراکی در سفره خانوار باشد. با این وجود رشد متوسط هزینه نان در سال ۱۴۰۲ نسبت به سال قبل حدود ۲۴ درصد بوده است.



منبع: مرکز آمار ایران

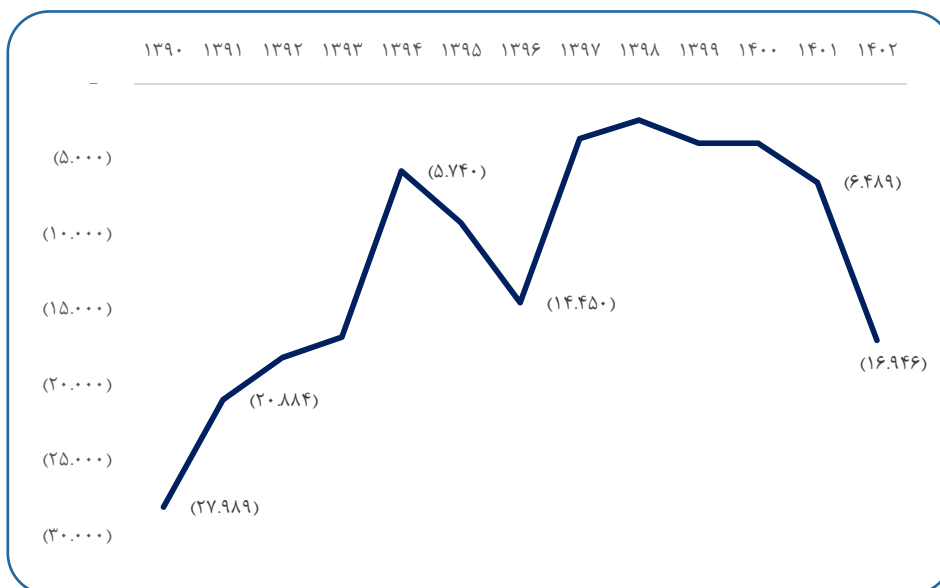
۶. تراز تجاری منفی

بر اساس آمارهای صادرات و واردات غیرنفتی در طول دهه ۹۰ همواره شاهد تراز تجاری منفی بوده‌ایم، بطوریکه از حدود منفی ۲۸ میلیارد دلار در سال ۹۰ تا منفی ۱۷ میلیارد دلار در سال ۱۴۰۲ را تجربه کرده‌ایم.



منبع: بانک مرکزی

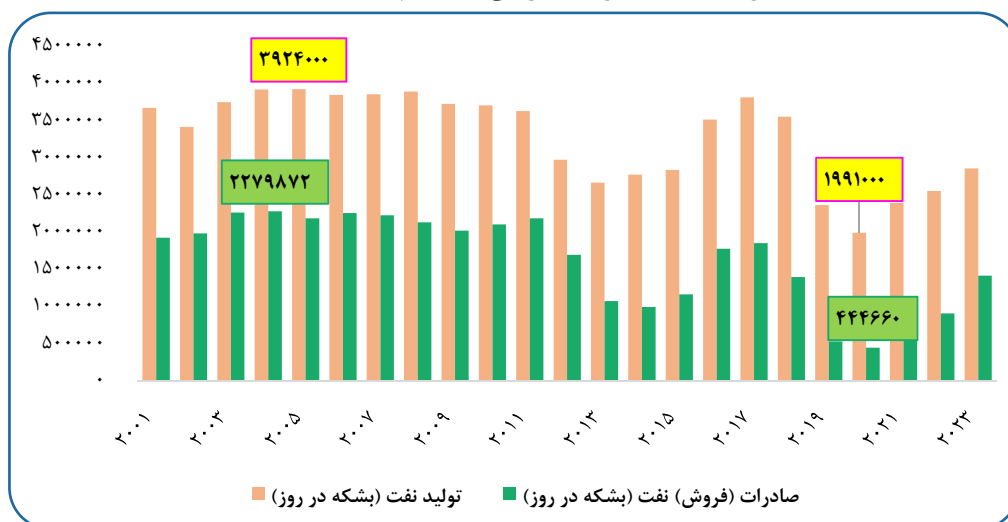
نمودار ۲۵) روند تراز تجاری (میلیون دلار)



منبع: بانک مرکزی

فشار تحریم‌ها بر فروش نفت هم اثرگذار بوده و محدودیت در صادرات و فروش نفت هم بر منابع ارزی کشور فشار فزاینده آورده است. همانگونه که در نمودار ۲۵ نشان داده شده است، در مقطعی از زمان فروش نفت کشور به زیر ۵۰۰ هزار بشکه در روز هم رسیده است. محدودیت در فروش و صادرات نفت ایران، منجر به محدودیت در منابع ارزی کشور و جهش‌های مداوم نرخ ارز طی سال‌های اخیر شده است که در نمودار ۲۶ به خوبی نمایان است.

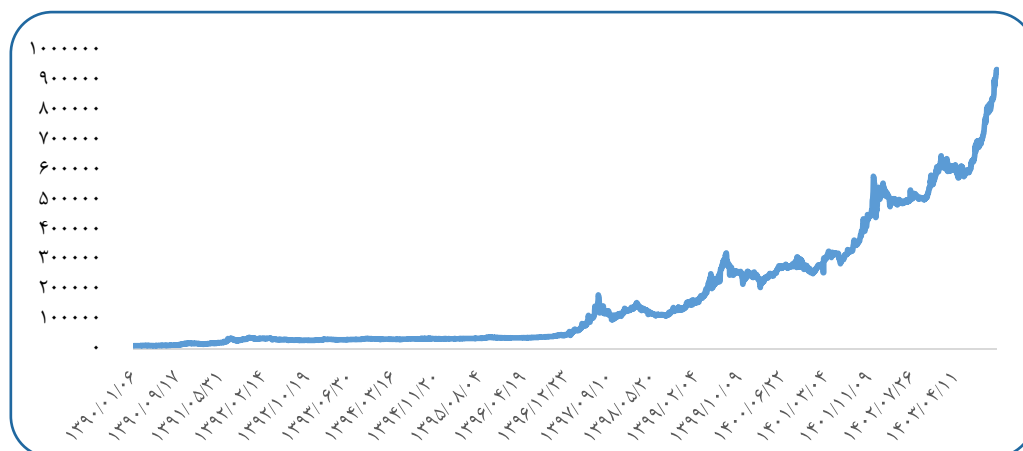
نمودار ۲۶) روند تولید و فروش نفت خام (بشکه در روز)



منبع: تولید نفت خام: اوپک، صادرات نفت خام: فدرال رزرو



نمودار ۲۷) روند نرخ ارز بازار آزاد (ریال)

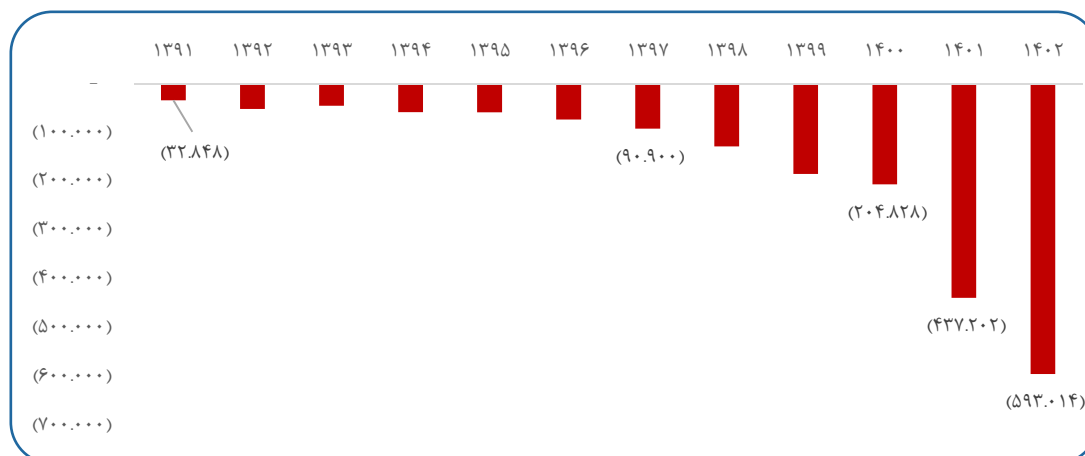


منبع: بانک مرکزی

۷. کسری بودجه دولت

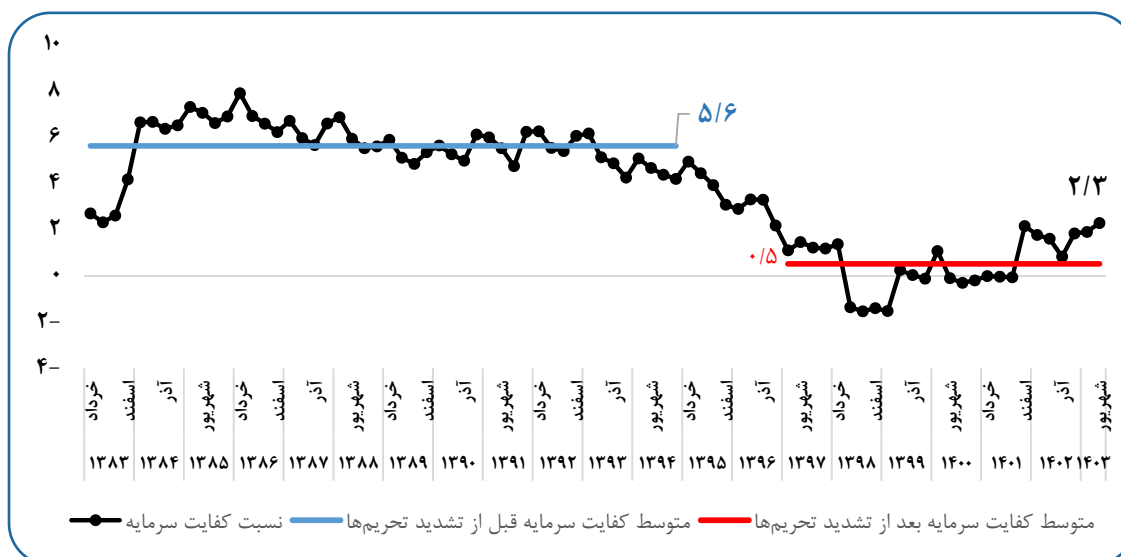
طی سال‌های اخیر فشار تحریم‌ها و کاهش صادرات نفت، مستقیم بر بودجه دولت نمایان شده است، بطوریکه کسری تراز عملیاتی تحقق یافته بر اساس در سال ۱۳۹۱ معادل ۳۳ همت بوده که در سال ۱۴۰۲ به حدود ۶۰۰ همت رسیده است. افزایش چشمگیر کسری بودجه باعث گردید تا دست اندازی دولت به منابع بانکی شدت گیرد. از همین رو فشار فزاینده به منابع بانکی باعث شد تا نسبت کفایت سرمایه بانک‌ها از ۵,۶ درصد قبل از تحریم‌ها به حدود ۰,۵ درصد کاهش یابد.

نمودار ۲۸) کسری تراز عملیاتی تحقق یافته (جاری) / میلیارد تومان



منبع: گزارشات تفریغ بودجه دیوان محاسبات

نمودار ۲۹) نسبت کفایت سرمایه کل شبکه بانکی (درصد)



منبع: بانک مرکزی

آثار تحریم بر اقتصاد ایران بر اساس مطالعات

موضوعی مسلم آن است که تحریم‌ها بر اقتصاد ایران تأثیر منفی گذاشته و در رشد پایین، تورم بالا و افزایش نوسانات نقش داشته است. اثر تحریم‌ها بر اقتصاد ایران از کانال محدود کردن منابع حاصل از فروش نفت، سبب کاهش درآمدهای دولت شده که متعاقباً اثرات خود را بر کسری بودجه و کاهش تعهدات حاکمیتی، جهش‌های پی در پی نرخ ارز، فشار بر طرف عرضه اقتصاد به واسطه فشار هزینه‌ها و نهایتاً فشار بر سفره مردم و کاهش تقاضای موثر آشکار شده است. مطالعات زیادی در خصوص اثرگذاری تحریم در ایران بر متغیرهای اقتصادی صورت گرفته که در این بخش به چند مورد بسنده می‌شود.

مطالعه‌ای که پروفسور هاشم پسران و همکاران در سال ۲۰۲۱ انجام دادند، نشان می‌دهد که شدت تحریم‌ها بر وضعیت اقتصاد کشور اثرگذار است. در این مطالعه نشان داده شده است که کاهش ارزش ریال یک عامل مهم تعیین‌کننده تورم در ایران است و از نظر آماری معنی‌دار و از نظر مقداری قابل توجه است. **تحریم‌ها بیشترین تأثیر خود را بر نرخ ارز بازار آزاد دارد.** موضوعی که عامل مهمی در تشدید شرایط تورمی کشور شده است. بر اساس این مطالعه **اثر فوری کاهش یک درصدی ارزش ریال در بازار آزاد، افزایش حدود ۰٫۱۵ تا ۰٫۱۶ درصدی قیمت‌ها است.** همچنین این مطالعه نشان می‌دهد که تحریم‌ها از طریق کاهش ارزش ریال بر رشد تولید اثرگذاری کاملاً معناداری دارد و کاهش ارزش پول منجر به افزایش قیمت واردات و کاهش رشد اقتصادی می‌شود.

همچنین بر اساس این مطالعه، رشد تولید بخش‌های تولید صنعتی و خدماتی تحت تأثیر منفی تحریم‌ها قرار گرفته و این آثار منفی از نظر آماری کاملاً معنی‌دار است. **تحریم‌ها باعث شده که بخش کشاورزی در کل اقتصاد اهمیت بیشتری پیدا کند، در حالی که سهم بخش تولید صنعتی کاهش یافته است.** تحریم‌ها نه تنها در نرخ‌های پایین‌تر رشد تولید، بلکه در تغییر ترکیب بخشی نیز خود را نشان می‌دهد و ساختار اقتصاد کشور در اثر این مساله تغییر کرده و مجدد نقش بخش کشاورزی پررنگ شده است. درواقع تحریم تمام زحمات توسعه‌ای در تغییر سهم بخش‌ها در اقتصاد ملی را از بین برده است.

بر اساس مطالعه‌ای که توسط پروفسور جواد صالحی اصفهانی در سال ۲۰۲۰ در دانشگاه جان هاپکینز صورت گرفته، میانگین مخارج سرانه از زمان تشدید تحریم‌ها در سال ۲۰۱۱ به بعد به شدت کاهش یافته و این کاهش مصرف سرانه توزیع یکسانی نداشته است؛ به نحوی که خانوارهای روستایی بیشترین ضربه را از این بحران خورده‌اند. از سال ۲۰۱۱ تا سال ۲۰۲۰ نرخ فقر در مناطق روستایی دو برابر شده و در مناطق شهری نیز به میزان ۶۰ درصد افزایش یافته است. هرچند در بیشتر کشورهای در حال توسعه، فقر در برابر شوک‌های خارجی منفی آسیب‌پذیرترند،

با این وجود بحران اقتصادی، اثر نامطلوبی نه تنها بر رفاه فقرا داشته، بلکه همه افراد را در سراسر طیف توزیع درآمد تحت تأثیر قرار داده است.

در حالیکه تعداد افراد زیر خط فقر یا نزدیک به خط فقر به این دلیل که کمترین توانایی را برای کنار آمدن با کاهش درآمد خود دارند، از اهمیت برخوردار است، با این حال اندازه گروه‌های درآمدی متوسط نیز شایان توجه است. از یک جهت، فقرا واجد شرایط دریافت انواع مختلفی از کمک‌های دولتی شناخته می‌شوند؛ در حالیکه گروه‌های درآمدی متوسط واجد چنین شرایطی نیستند و تنها باید به منبع درآمد خود متکی باشند. گروه‌هایی که در سطوح پایین‌تر «طبقه متوسط» قرار دارند به حد کافی با خط فقر فاصله ندارند تا در صورت تعمیق بحران مالی، وضعیت فعلی خود را حفظ کنند. از همین رو به اندازه فقرا آسیب‌پذیرند و در شرایط اقتصادی رو به وخامت به محافظت اجتماعی نیاز دارند.

نگرانی اصلی در مورد وضعیت «طبقه متوسط» یعنی افرادی که به حد کافی بالاتر از خط فقر قرار دارند که با ریسک فقیر شدن مواجه نشوند، آسیبی است که به پیشرفت اجتماعی و اقتصادی بلندمدت‌تر آن‌ها وارد می‌شود. طبقه متوسط معمولاً نیروی محرکه اصلی توسعه اجتماعی و اقتصادی است زیرا اندازه آن با بسیاری از نشانگرهای رشد اقتصادی مانند آموزش، سلامت و زیرساخت‌های بهتر و عوامل مرتبط به دموکراسی مانند رشد فراگیر، حکمرانی خوب و ثبات سیاسی مرتبط است.

لذا این مساله حاوی پیام هشدارآمیزی است. حاکمیت با رشد فقر در جامعه و به ویژه گسترش فقر در روستاها، جایگاه خود را در بین این قشر متزلزل خواهد دید. این مساله از آن جهت حائز اهمیت است که اثرگذاری سیاست‌های اقتصادی در بستری که جامعه با آن همراه نباشد و حمایت لازم را از حاکمیت به عمل نیاورد، کاهش خواهد یافت. از طرف دیگر ادامه این روند و گسترش فقر و کوچک شدن طبقه متوسط، به معنی تحلیل نیروی محرکه توسعه اجتماعی و اقتصادی در بلندمدت است.

بر اساس مطالعه دیگری که در اتاق ایران صورت گرفت، هزینه فرصت از دست رفته ناشی از کل تحریم‌های ایران در بازه زمانی ۱۳۹۰ تا ۱۴۰۱ حدود ۱۲۱۰ میلیارد دلار برآورد شده که به صورت سالیانه حدود ۱۰۱ میلیارد دلار در سال طی سال‌های ۱۳۹۰ تا ۱۴۰۱ است. کل درآمد سرانه از دست رفته در این دوره زمانی ۱۲ ساله ۱۴۴۲۲ دلار و متوسط سالیانه درآمد سرانه از دست رفته هر ایرانی در این مدت دوازده ساله ۱۲۰۲ دلار در سال است.

هزینه ناشی از تحریم در بخش خدمات بیش از ۶۰۰ میلیارد دلار، در بخش صنعت بیش از ۴۵۰ میلیارد دلار و در بخش کشاورزی ۱۳۰ میلیارد دلار محاسبه شده است. در بخش کشاورزی در کل دوره ۵۳۱ میلیارد دلار تولید شده و ۱۳۰ میلیارد به عنوان هزینه تحریم از دست رفته است. به صورت سالیانه نیز به طور متوسط ۴۴ میلیارد در سال در بخش کشاورزی در دوره ۱۳۹۰-۱۴۰۱ تولید شده و در این زمان به طور متوسط هر سال ۱۱ میلیارد دلار هزینه از دست رفته وجود دارد. یعنی بخش کشاورزی می‌توانست حدود ۲۵ درصد بالاتر از مقداری که تولید کرده است تولید کند.

در بخش صنعت در کل دوره ۱۹۸۶ میلیارد دلار تولید شده و ۴۵۲ میلیارد به عنوان هزینه تحریم از دست رفته است. به صورت سالیانه نیز به طور متوسط ۱۶۵ میلیارد در سال در بخش صنعت در دوره ۱۳۹۰-۱۴۰۱ تولید شده و در این زمان به طور متوسط هر سال ۳۸ میلیارد دلار هزینه از دست رفته وجود دارد. یعنی بخش صنعت می‌توانست ۲۳ درصد بالاتر از مقداری که تولید کرده است تولید کند.

بررسی اتاق ایران نشان می‌دهد که هزینه جنگ ایران و عراق در بازه زمانی هشت ساله ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۷ حدود ۱۲۰۰ میلیارد دلار بوده که معادل هزینه ۱۲ ساله محاسبه شده در بازه زمانی ۱۳۹۰ تا ۱۴۰۱ است. در صورتی که ایران تحریم نمیشد و ریل حرکت خود بعد از جنگ را تغییر نمی‌داد و با همان شتاب و سرعت حرکت می‌کرد، در سال ۲۰۲۲ درآمد کشور حدود ۷۳۰۰ دلار بود در حالیکه در واقعیت حدود ۵۴۵۰ دلار بوده است. همچنین در این صورت ایران در سال ۲۰۲۲ میلادی (۱۴۰۱ هجری شمسی) تولید ناخالص داخلی معادل ۶۶۲ میلیارد دلار به قیمت ثابت ۲۰۱۵ بود در حالی که در این سال حدود ۴۸۳ میلیارد دلار بوده است. یعنی اگر ایران مسیر بعد از جنگ را طی می‌کرد و تحریم نمی‌شد و شرایط نهادی و .. هم تغییر نمی‌کرد، در سال ۲۰۲۲ تولید ایران حدود یک سوم بیشتر از مقدار واقعی بود

بخش سوم: روش‌شناسی – کشف آینده‌های محتمل

وندل بل^۱ کتاب تأثیرگذار خود با عنوان «بنیادهای آینده‌پژوهی» را با این گزاره آغاز می‌کند که «هوشمندانه‌ترین کار آماده‌بودن برای وقایع غیرقابل‌پیش‌بینی است» (Bell, ۱۹۹۶) و این گزاره خط سیر این کتاب برای نشان‌دادن اهمیت مطالعه آینده‌ها و چگونگی این مطالعه را شکل داده است. بل در این کتاب با پیگیری تاریخ علاقه بشر به آینده که از نگاه وی ریشه‌ای عمیق در جوامع ابتدایی بشری و شروع جادوگری و بعد از آن فالگیری دارد، و با نشان‌دادن زمینه‌های فرهنگی و فلسفی آن، مطالعه آینده را بخش جدایی‌ناپذیری از زیست و حیات روزمره بشر دانسته و مثال‌های متعددی در این زمینه مطرح کرده است. مطالعه آینده‌ها و احتمالات پیش روی، از ساده‌ترین امور روزمره بشری همچون پیش‌بینی در مورد میزان احتمال بارش باران در یک روز ابری، تا پیش‌بینی آینده و وضعیت جنگی در ابعاد بین‌المللی، همواره عنصری تأثیرگذار در اقدامات و تصمیم‌گیری‌های بشر بوده است. درک آینده برای بنی‌بشر مهم است؛ زیرا در خدمت حمایت طیفی از امیدها و ترس‌ها، برنامه‌ها، اهداف، مقاصد و نیت آنهاست (Slaughter, 1998).

اما زمانی که آینده این امور بشری در حالات جمعی و در قالب آینده جوامع انسانی مطرح باشد، آینده‌نگری و پیش‌بینی احتمالات آینده نیز از اهمیتی دوچندان برخوردار است و این مسئله به‌ویژه در مورد روابط بین ملت‌ها و دولت‌ها خود را آشکار و نمایان می‌سازد. در چارچوب روابط بین‌الملل، جایی که تأثیر متقابل قدرت، ایدئولوژی و منافع راهبردی اغلب منجر به نتایج ناپایدار و غیرقابل‌پیش‌بینی می‌شود، آینده‌پژوهی و درک احتمالات آینده یا آینده‌های احتمالی، ابزار ارزشمندی را برای سیاست‌گذاران و پژوهشگران و تصمیم‌سازان ارائه می‌دهد تا ابهامات را ردیابی کنند و تصمیمات آگاهانه بگیرند. این رویکرد نه تنها درک ما از مسیرهای بالقوه را افزایش می‌دهد، بلکه آینده‌نگری راهبردی را تقویت می‌کند و به ذی‌نفعان اجازه می‌دهد، فرصت‌ها را شناسایی کنند، خطرات را کاهش و راهبردهای تطبیقی را توسعه دهند. هرچند طی سال‌های اخیر عنوان «آینده‌پژوهی» تبدیل به یک «مد» فراگیر – در تقریباً تمامی حوزه‌های پژوهشی که حداقلی از پیش‌بینی احتمالات آینده در آن وجود دارد – شده است، و با این که بسیاری هنوز بر سر ماهیت و حتی جدیت آن به عنوان یک حوزه علمی، دچار تردید هستند، در واقع یک نقطه عطف پارادایمی در تولید و استفاده از دانش است. مطالعه آینده ابزارهایی را برای انسان‌ها فراهم می‌کند تا به مخمصه تاریخی خود پی برده، به آن پاسخ دهند و به مراحل جدیدی از زندگی بروند. به عبارت دیگر، آینده‌پژوهی، آن گونه که اسلاتر (۱۹۹۸) بیان می‌کند «شرط لازم برای آینده قابل‌زندگی است... و اگرچه نیازی نیست که همگان به یک آینده‌پژوه تبدیل شوند، اما همگی به شکلی همیشگی به ادراکات، مهارت‌ها و بینش‌هایی که از آینده‌پژوهی برمی‌خیزند نیاز داشته و خواهند داشت.»

بر همین مبنا، سخن از اهمیت آینده‌پژوهی در حوزه سیاست و روابط بین‌الملل نیز بیراه و زیاده‌گویی نخواهد بود، ضمن آنکه بخش مهمی از تاریخ تحول هر دو حوزه، بعد از جنگ دوم جهانی و در یک همکاری جدی میان اندیشمندان آینده‌پژوه و پژوهشگران سیاست بین‌الملل بوده است (Son, 2015). مؤسسات مهم و برجسته‌ای در حوزه تحلیل سیاست بین‌الملل مانند رند^۲، مؤسسه هادسون^۳ و استراتفور^۴ وجود دارند که اغلب از ابزارهای آینده‌پژوهی در تحلیل‌ها و تبیین‌های خود از پدیده‌های بین‌المللی استفاده می‌کنند و چشم‌اندازهای جایگزینی از آینده را به منظور سیاست‌گذاری پیشنهاد می‌کنند. در سوی دیگر این میدان، محققان و اندیشمندان روابط بین‌الملل همچون فوکویاما، هانتینگتون

1. Wendell Bell
2. RAND
3. Hudson Institute
4. Stratfor



و مرشایم از مواضع نظری کاملاً مشخص، آینده‌های جایگزین را در تحلیل‌های خود از آینده روابط بین‌الملل پیشنهاد کرده‌اند. مثال‌های متعدد دیگری نیز وجود دارد که نشان می‌دهد چگونه محققان، سیاست‌گذاران و مؤسسات رشته سیاست و روابط بین‌الملل از تکنیک‌های مختلف آینده‌نگری و آینده‌پژوهی برای مطالعات حوزه خود بهره می‌برند و این مسئله نشان می‌دهد که مطالعات حوزه بین‌الملل به ابزارهای آینده‌پژوهی نه تنها برای تجمیع داده‌ها و ارائه سناریوهای مختلف در مورد آینده از منظر سیاست، بلکه برای حفظ پیشرفت در توسعه نظری و روش‌شناختی خود نیز نیاز دارد (Bilgin, 2016).

یکی از مهم‌ترین نقاط پیوند این دو حوزه علمی، بدون شک حوزه سیاست‌گذاری است، جایی که آینده‌پژوهی و ابزارهای آن تأثیر فوق‌العاده‌ای بر فرایند تصمیم‌سازی دارد. روش‌شناسی آینده‌نگاری با تفکر راهبردی و در نتیجه با فرایندهای تصمیم‌گیری یا سیاست‌گذاری در سیاست خارجی سازگاری بالایی دارد. آینده‌نگری به بازیگران عرصه بین‌الملل کمک می‌کند تا برای تغییرات آینده آماده شده، به آینده‌های مطلوب دست یابند و یا از تغییرات نامطلوب اجتناب کنند. اگرچه شکاف قابل‌توجهی بین کاربرد مطالعات آینده در عمل و نظریه روابط بین‌الملل وجود دارد؛ اما این حوزه با روشن ساختن مسیر پیش روی با استفاده از داده و اطلاعات، نقش مهمی در سیاست‌گذاری خارجی و فرایندهای آن ایفا می‌کند. به گفته بلگین (۲۰۱۶) از زمان ظهور رئالیسم، آینده‌نگری از نظر راهبردی در کمک به تثبیت دستاوردها و به حداقل رساندن خسارات و زیان برای بازیگران مهم بوده است. سیاست‌گذاران اغلب از تکنیک‌های آینده‌پژوهی مانند روش دلفی برای برنامه‌ریزی کوتاه‌مدت، میان‌مدت و بلندمدت استفاده می‌کنند و این ابزارها امروزه به شکلی وسیع برای تعیین دستور کار سیاست خارجی و داخلی توسط اتاق‌های فکر و گروه‌های تخصصی مورد استفاده قرار می‌گیرد. در این میان نقش سناریوسازی و تفکر مبتنی بر سناریو به عنوان یک رهیافت مهم و علمی توسط بسیاری از نویسندگان مورد توجه قرار گرفته است و طی سال‌های اخیر، طراحی سناریو به عنوان یک رویکرد و ابزار جدی، حوزه سیاست‌گذاری، از برنامه‌ریزی سازمانی گرفته تا سیاست خارجی را تحت تأثیر خود قرار داده است.

طراحی سناریو روشی مفید برای بحث در خصوص دستور کار و خط‌مشی‌ها است که از آن به شکل خلاصه به عنوان «یک فرضیه با سازگاری درونی در خصوص چگونگی پدیدارشدن آینده» یاد می‌شود که یک زنجیره منطقی برای اتصال «رانه‌ها»^۱ به «پی‌آمدها»^۲ است (Bernstein et al., 2000). تعاریف دیگری نیز از سوی سایر نویسندگان برای طراحی سناریو ارائه شده که شامل این موارد است: مجموعه‌ای از آینده‌های قابل قبول اما از نظر ساختاری متفاوت؛ روایت‌های توصیفی برای پیش‌بینی‌های جایگزین معقول بخشی خاص از آینده؛ یا روشی برای استفاده از روایت‌هایی درباره آینده‌های جایگزین برای شناسایی مفروضات و جزئیات رانه‌های تغییر. سیر تکامل حوزه طراحی سناریو در مراحل مختلف، از مبدأ آن پس از جنگ جهانی دوم تا کاربردهای فعلی آن در برنامه‌ریزی اقتصادی و اجتماعی قابل توجه است (Neumann & Overland, 2004) و به خوبی نشان می‌دهد که این رویکرد و ابزار در طی سالیان متمادی نقشی پررنگ در فرایندهای سیاست‌گذاری و تصمیم‌سازی در حوزه‌های مختلف از جمله سیاست خارجی و روابط بین‌المللی داشته است. هرچند روش‌های متفاوتی برای طراحی سناریو و برنامه‌ریزی مبتنی بر سناریو وجود دارد، اما نیومن و اورلند (۲۰۰۴) یک رویکرد متفاوت در طراحی سناریو را برای حوزه سیاست‌گذاری خارجی و بین‌المللی پیشنهاد کرده‌اند که برای منظور ما یعنی تبیین آینده‌های روابط ایران و آمریکا تحت هدایت دولت دوم ترامپ، به نظر مناسب و کاربردی است. این دو ضمن تشریح رویکردهای سنتی و جدیدتر سناریوسازی و برنامه‌ریزی مبتنی بر سناریو، رویکرد خود را با عنوان سناریوسازی پرسپکتیویست^۳ یا چشماندازگرا ارائه می‌کنند. این رهیافت، رویکردی به برنامه‌ریزی سناریو است که هدف آن چنانچه بیان شد فراروی از محدودیت‌های برنامه‌ریزی سنتی اجتماعی - اقتصادی و برنامه‌ریزی سناریویی سنتی است. سناریوی پرسپکتیویست عمده‌تاً در نگرش به مفهوم زمان با سناریوسازی سنتی متفاوت است. این رویکرد سعی می‌کند زمان را به شیوه‌ای کمتر خطی درک کند و تفکر بازتابی را در رابطه با مفهوم زمان تشویق می‌کند. همچنین تصدیق می‌کند که واقعیت‌های متعددی با درجات مختلفی از موضوعیت وجود دارد و حال و آینده به عنوان یک کل، غیرقابل درک هستند. سناریوی پرسپکتیویستی از سوی دیگر ایده راویان (مثلاً مورخان اجتماعی) را در برمی‌گیرد که گذشته و حال را از منظر آینده می‌بینند (Neumann & Overland, 2004). ویژگی‌های این رویکرد سناریوسازی به شکل خلاصه شامل موارد زیر است:

1. Drivers
2. Outcomes
3. Perspectivist Scenario Planning

- واجد منظره‌های زمانی انعطاف‌پذیر، با در نظر گرفتن دیدگاه‌های کوتاه‌مدت و بلندمدت.
 - قائل به تمایز روشن بین گفتمان سناریو و اولویت‌های راهبردی و سیاسی.
 - در نظر گرفتن سناریوسازی به عنوان مرحله‌ای از توسعه چشم‌انداز برای بحث‌های بعدی در مورد اولویت‌های راهبردی و توسعه سیاست.
 - تمرکز بر هر دو مؤلفه (۱) بازیگران/ تصمیم‌گیرندگان و (۲) عوامل/ روندها/ محیط‌های فیزیکی.
 - یک دیدگاه زمانی کامل که در آن گذشته، حال و آینده متغیرهای پویا هستند.
 - رویکردی مبتنی بر پس‌نگری^۱ که تاریخ را به عنوان یک بعد جداگانه در ساخت سناریوهای آینده در برمی‌گیرد.
 - شکلی ساده از یک فرایند خطی، اما چندبعدی.
 - ادغام بعد معنایی در همه سناریوها برای نشان دادن مفهوم و ویژگی‌های زیست در سناریوهای آینده.
- تصویر زیر به شکل خلاصه تفاوت‌های رویکرد سناریونویسی سنتی و سناریوسازی پرسپکتیویست را نمایش می‌دهد:

تصویر ۱: تفاوت رویکرد سنتی با رویکرد پرسپکتیویست در طراحی سناریو. منبع: (Neumann & Overland, ۲۰۰۴)

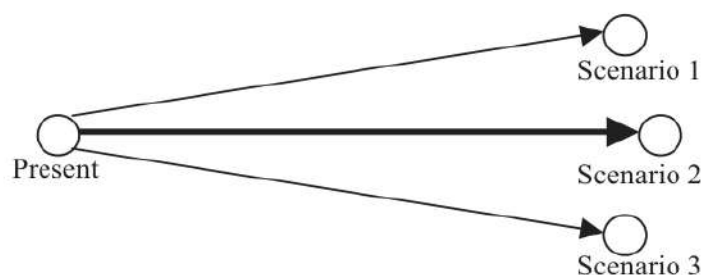
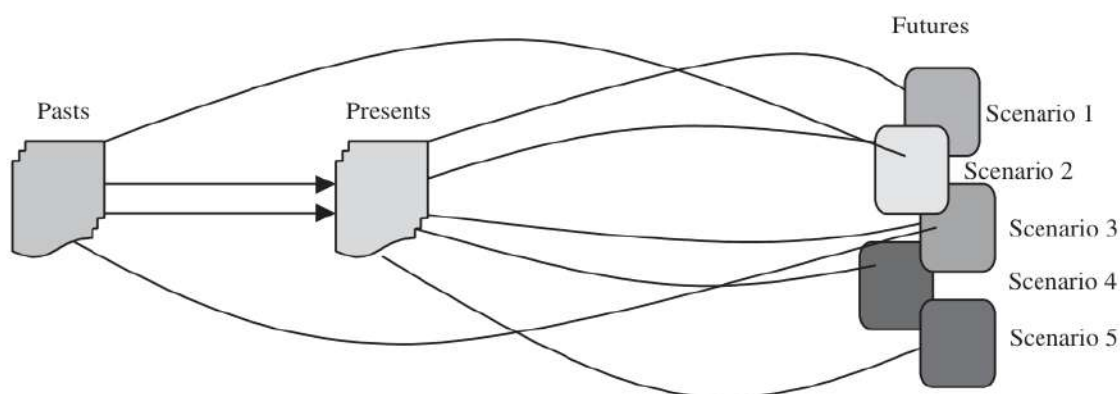


FIG. 3. Traditional Scenario Planning. The connection between present and future is conceived as linear, but involving more potential development paths. If a trend-forecasting scenario is used as the baseline (here Scenario 2), this can be indicated by making the line from the present to one of the futures thicker than the others.



هدف سناریوسازی پرسپکتیویست، ایجاد دیدگاه‌های جدید و جالب در مورد آینده با رهاسازی فرایند توسعه سناریو از دستور کار سیاسی یا راهبردی فعلی است. این امر به پژوهشگر اجازه می‌دهد تا خطوط استدلال بیشتری را بررسی کرده، گزینه‌های بیشتری را تصور کند، و دیدگاه‌های «از نظر سیاسی نادرست»^۲ بیشتری را امتحان کند. با توجه به جامعیت رویکرد پرسپکتیویست در سناریوسازی، و با در نظر آوردن

1. Backcasting
2. Politically incorrect



این نکته که این رویکرد انعطاف‌پذیری خوبی در مفاهیم مرتبط برای طراحی سناریو دارد، در مدل پیشنهادی پیش رو، ما برای تدوین چشم‌انداز آینده روابط ایران و آمریکا از این رویکرد بهره می‌بریم.

ساخت سناریوهای محتمل

به‌کارگیری سناریوسازی پرسپکتیویست برای آینده روابط ایران و آمریکا در دوره دوم ریاست‌جمهوری دونالد ترامپ شامل چندین مرحله کلیدی است که بر اساس ویژگی‌های توسعه این شکل از سناریوسازی اجرایی می‌شود. هدف این رویکرد ایجاد درک جامع و روشن‌گری از مسیرهای بالقوه آینده با ترکیب دیدگاه‌های متنوع، فرضیات چالش‌برانگیز و درنظرگرفتن عوامل تأثیرگذار مختلف است. این مسیر شامل فراروی از تحلیل‌ها و پیش‌بینی‌های مرسوم است که اغلب روندهای فعلی را نشان داده و بر اساس آن اقدام به تدوین سناریو می‌کنند. این فراروی مستلزم به چالش کشیدن فرضیات ثابت شده در مورد روابط جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده و کشف و بررسی روابط و احتمالات غیرمعارف است. همچنین مطابق با این رویکرد ما بازه‌های زمانی انعطاف‌پذیر کوتاه‌مدت (۳-۵ سال) و بلندمدت (۱۰-۱۵ سال) را در نظر خواهیم گرفت. یکی از مهم‌ترین اقدامات ما برای طراحی سناریوهای ممکن تحت این رویکرد، جداسازی فرایند سناریوسازی از دستور کار فعلی سیاست داخلی و خارجی است. به این معنا که صرف‌نظر از آنچه در حال حاضر در محافل سیاسی و دیپلماتیک کشور و همچنین در محافل تحلیلی داخلی و خارجی در خصوص مذاکرات ایالات متحده آمریکا و ایران مطرح شده و به بحث گذاشته شده است، سناریوهایی را باتوجه‌به رویکرد خطی انعطاف‌پذیر و بازتابی مطرح و به فضای سناریو به شکلی خلاقانه نگاه خواهیم کرد. در نتیجه با هدف توسعه چشم‌اندازهای جدید در مورد آینده روابط ایران و آمریکا تا جای ممکن مفروضات موجود را به چالش کشیده و به بررسی احتمالات جایگزین می‌پردازیم.

در این مسیر، سناریوها باید نقش و تأثیر بازیگران مختلف (مانند رئیس‌جمهور ایالات متحده، رهبر ایران، قدرت‌های بزرگ نظیر چین، روسیه و اتحادیه اروپایی، قدرت‌های منطقه‌ای، سازمان‌های بین‌المللی) و عوامل (مانند شرایط اقتصادی، اشاعه هسته‌ای، درگیری‌های منطقه‌ای، پویایی سیاسی داخلی در هر دو کشور) را در نظر بگیرند. دست به ترکیب دیدگاه‌های مختلف در مورد زمان می‌زنیم، و باتوجه‌به اینکه گذشته، حال و آینده به هم مرتبط هستند و بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند در نظر می‌گیریم که چگونه وقایع و روایت‌های تاریخی نگرش‌ها، باورها و ادراکات کنونی و احتمالات آینده را شکل می‌دهند. در این فرایند تنها به طرح سناریوهای محتمل نمی‌پردازیم؛ بلکه به اتخاذ یک رویکرد پس‌نگر، با طرح یک وضعیت مطلوب در آینده (بهبود روابط) شروع کرده و به شناسایی مراحل موردنیاز برای دستیابی به آن، به سمت عقب حرکت می‌کنیم. ما برای طراحی سناریوهای خود در این رویکرد دو متغیر کلی را در نظر داریم: ۱) انجام مذاکرات ۲) حصول توافق. بر همین اساس یک ماتریس ۲ در ۲ خواهیم داشت که نتیجه آن ۴ سناریوی متفاوت است:

سناریوی ۱: انجام مذاکرات، حصول توافق

رانه‌های کلیدی:

- هر دو طرف تمایل به سازش و چانه‌زنی بر سر خواسته‌ها را نشان می‌دهند.
- میانجی‌های بین‌المللی و منطقه‌ای (به‌عنوان مثال اتحادیه اروپا، عمان، قطر) فرایند گفتگو را تسهیل می‌کنند.
- فشارهای داخلی در هر دو کشور (به‌عنوان مثال، فشار افکار عمومی ایالات متحده برای پرهیز از درگیری در خارج، بحران اقتصادی ایران) رهبران را به سمت دیپلماسی سوق می‌دهد.

روایت:

در این سناریو، دولت دوم ترامپ که با فشار داخلی برای اجتناب از درگیری در جنگ پرهزینه دیگر در خاورمیانه مواجه است و به دنبال برجای‌گذاشتن میراث سیاست خارجی است، به سمت رویکردی عمل‌گرایانه متمایل می‌شود. دیپلماسی پشت پرده که توسط واسطه‌هایی مانند عمان یا قطر تسهیل می‌شود، منجر به مذاکرات و توافقات چندمرحله‌ای می‌شود. ایالات متحده با کاهش تدریجی تحریم‌ها در ازای توقف

برنامه هسته‌ای ایران، اجازه بازرسی‌های بیشتر و کاهش عملیات نظامی و کاهش حمایت از نیروهای نیابتی منطقه‌ای ایران موافقت می‌کند. هر دو طرف علناً توافق را به‌عنوان یک پیروزی و دستاورد در بین افکار عمومی داخلی توصیف می‌کنند: ایالات متحده بر امتیازات کسب شده از ایران تأکید می‌کند، درحالی‌که ایران بر رفع تحریم‌ها و گشایش اقتصادی ناشی از آن تأکید خواهد کرد. کشورهای عربی که مشتاق تنش‌زدایی و تمرکز بر توسعه اقتصادی هستند، محتاطانه از این توافق حمایت می‌کنند. آنها این توافق را راهی برای کاهش خطر درگیری و ایجاد یک محیط پایدارتر برای تجارت و سرمایه‌گذاری می‌دانند. اما اسرائیل عمیقاً به این وضعیت بدبین است و درحالی‌که اذعان می‌کند که یک توافق قوی می‌تواند به طور موقت فعالیت‌های هسته‌ای و نظامی ایران را محدود کند، اما آن را برای مقابله با تهدید بلندمدت ایران ناکافی می‌داند. اسرائیل به لابی‌کردن با آمریکا برای موضع سخت‌تر از جمله گزینه اقدام نظامی ادامه می‌دهد، اما در نهایت موقتاً این توافق را به‌عنوان گزینه‌ای برای دفع خطرات فوری می‌پذیرد.

اتحادیه اروپا از توافق به‌عنوان گامی در جهت ایجاد ثبات در منطقه و مهار جاه‌طلبی‌های هسته‌ای ایران استقبال می‌کند. رهبران اروپایی آن را بازگشتی به روح برجام می‌دانند که پس از خروج ترامپ در سال ۲۰۱۸ برای حفظ آن سخت تلاش کرده بودند. با این حال، اتحادیه اروپا در مورد ادامه حمایت ایران از روسیه در اوکراین و نفوذ آن در خاورمیانه ابراز نگرانی می‌کند. رهبران اروپایی ممکن است برای پرداختن به این مسائل، تلاش کنند بندهای بیشتری را در این توافقنامه بگنجانند، زیرا بیم آن دارند که مشروعیت بخشیدن به نقش منطقه‌ای ایران منجر به بی‌ثباتی بیشتر برای آنها و منطقه شود.

چین به این توافق با احتیاط نگاه می‌کند، زیرا بیم آن را دارد که شراکت راهبردی این کشور با ایران را تضعیف کند و به‌ویژه بر طرح‌های استراتژیک مانند طرح کمربند و جاده و همچنین سازوکار بریکس تأثیر منفی بگذارد. پکن ممکن است با هرگونه توافقی که نفوذش در تهران را تضعیف یا منافع اقتصادی‌اش در منطقه مختل کند، مخالف باشد. درعین حال، چین مزایای کاهش تنش‌ها و افزایش عرضه نفت را به‌خوبی می‌شناسد. ممکن است با احتیاط از توافق حمایت کند و درعین حال به تقویت روابط خود با ایران ادامه دهد و اطمینان حاصل کند که منافعش به حاشیه نمی‌رود.

روسیه نسبت به این توافق محتاط است و آن را تهدیدی بالقوه برای منافع استراتژیک خود به‌ویژه اتکانش به حمایت نظامی ایران در اوکراین می‌داند. مسکو ممکن است نزدیکی آمریکا و ایران را به‌عنوان چالشی برای نفوذ خود در منطقه نیز درک کند. با این حال، روسیه همچنین می‌تواند از این توافق به‌عنوان اهرمی برای مذاکره در مورد شرایط خود با ایران و ایالات متحده به‌ویژه در مسئله اوکراین استفاده کند و به طور بالقوه به دنبال لغو تحریم‌ها یا سایر امتیازات در ازای محدود کردن همکاری نظامی خود با تهران از قبل توافق باشد.

چشم‌اندازهای سناریو:

ایالات متحده:

- ایالات متحده به دنبال یک پیروزی دیپلماتیک برای ایجاد ثبات در منطقه و جلوگیری از درگیری نظامی است. در داخل، ترامپ می‌تواند این توافق را به‌عنوان یک پیروزی برای سیاست «اول آمریکا» و «آمریکا را دوباره بزرگ کنیم» خود معرفی کند.
- منطق: ایالات متحده معتقد است که این توافق، جاه‌طلبی‌های هسته‌ای ایران را متوقف کرده و تنش‌های منطقه‌ای را کاهش می‌دهد، درحالی‌که از هزینه‌های اقتصادی و انسانی جنگ نیز جلوگیری می‌کند. با این حال، باید بین خواسته‌های متحدان منطقه‌ای خود، به‌ویژه اسرائیل که برای یک خط‌مشی سخت‌تر فشار می‌آورد، تعادل برقرار کند.
- پویایی داخلی: تندرهای کنگره و برخی مقامات محافظه‌کار در داخل دولت استدلال می‌کنند که این توافق بسیار سهل‌گیرانه است، درحالی‌که میانه‌روها و جامعه تجاری از آن به‌عنوان راهی برای ایجاد ثبات در منطقه و باز کردن فرصت‌های اقتصادی حمایت می‌کنند.

ایران:

- اقتصاد ایران به دلیل تحریم‌ها در وضعیت وخیمی قرار دارد و دولت و حاکمیت با نارضایتی فزاینده عمومی مواجه هستند. یک



- معامله مطمئن راهی برای کاهش فشار اقتصادی است بدون اینکه حکومت ایران را در موضوع ضعف جلوه دهد.
- منطق: ایران این توافق را گامی عمل‌گرایانه برای تضمین بقا و ثبات و رشد می‌داند، حتی اگر تندروها آن را به‌عنوان مصالحه با «شیطان بزرگ» مورد انتقاد قرار دهند.
- پویایی داخلی: تندروها هم در بخش نظامی و هم در سایر ارکان دولت و حکومت با این توافق مخالفاند، زیرا می‌ترسند این توافق آرمان‌های انقلابی ایران را تضعیف کند، درحالی‌که عمل‌گرایان استدلال می‌کنند که این توافق برای بقای کشور ضروری است. شبکه‌های فساد و کاسبان تحریم به‌شدت از این توافق ناراضی و به دنبال فرصتی برای برهم‌زدن آن خواهند بود.

منطقه:

عربستان سعودی، امارات و قطر مشتاق کاهش تنش و تمرکز بر توسعه اقتصادی هستند. آنها این توافق را راهی برای کاهش خطر درگیری و ایجاد یک محیط باثبات‌تر برای تجارت و سرمایه‌گذاری و توسعه انسانی می‌دانند. اسرائیل ایران را به‌عنوان یک تهدید وجودی می‌بیند و عمیقاً نسبت به هرگونه توافقی که توانایی‌های هسته‌ای و نظامی ایران را به طور کامل از بین نبرد، بدبین است.

منطق: کشورهای عربی این توافق را گامی ضروری به‌سوی ثبات منطقه می‌دانند که به آنها اجازه می‌دهد بر چالش‌های داخلی مانند تنوع اقتصادی و اصلاحات اجتماعی تمرکز کنند. اسرائیل این توافق را برای مقابله با تهدید بلندمدت ایران ناکافی می‌داند و به لابی‌کردن در داخل آمریکا برای موضع سخت‌تر از جمله گزینه اقدام نظامی ادامه می‌دهد.

پویایی داخلی: کشورهای عربی درحالی‌که نسبت به نفوذ ایران محتاط هستند، رشد اقتصادی و ثبات را بر رویارویی ترجیح می‌دهند. رهبران اسرائیل با آکراه این توافق را به‌عنوان یک گزینه موقت می‌پذیرند، اما همچنان آماده هستند تا در صورت لزوم اقدامی یک‌جانبه انجام دهند.

سناریو ۲: انجام مذاکرات، عدم حصول توافق

رانه های کلیدی:

- هر دو طرف وارد گفتگو می‌شوند؛ اما عمیقاً به یکدیگر بی‌اعتماد هستند.
- خواسته‌های متفاوت (مثلاً اصرار ایالات متحده بر برچیدن کامل برنامه هسته‌ای ایران در مقابل تقاضای ایران برای رفع فوری و کامل تحریم‌ها) مانع از حصول توافق می‌شود.
- تندروهای داخلی در هر دو کشور روند مذاکره و توافق را تضعیف می‌کنند.

روایت:

در این سناریو، هم آمریکا و هم ایران وارد مذاکره می‌شوند، اما بی‌اعتمادی عمیق و خواسته‌های متضاد مانع از توافق می‌شود. ایالات متحده اصرار دارد که ایران برنامه هسته‌ای خود را برچیده و فعالیت‌های توسعه موشکی را متوقف و به حمایت از نیروهای نیابتی خود پایان دهد، درحالی‌که ایران خواستار لغو فوری تحریم‌ها و تضمین‌هایی در برابر تغییر رژیم است. مذاکرات مکرراً شکست می‌خورد و هر یک از طرفین دیگری را به ناسازگاری و عدم توافق متهم می‌کند. باوجود عدم پیشرفت، فرایند مذاکره خود به شکل موقت به جلوگیری از تشدید تنش کمک می‌کند، زیرا هر دو طرف از اقدامات تحریک‌آمیز برای باز نگه‌داشتن فرصت گفتگوهای آینده اجتناب می‌کنند. کشورهای عربی که از بن‌بست پیش‌آمده ناامید شده‌اند، همچنان به فشار و تشویق و تلاش برای رسیدن به توافق ادامه می‌دهند و آن را برای ثبات منطقه و توسعه اقتصادی ضروری می‌دانند. از سوی دیگر، اسرائیل این بن‌بست را فرصتی برای سوق دادن ایالات متحده به سمت یک خط‌مشی سخت‌تر از جمله گزینه اقدام نظامی می‌داند. اسرائیل استدلال می‌کند که نمی‌توان به ایران اعتماد کرد و تنها فشار مداوم یا مداخله نظامی می‌تواند فعالیت‌های هسته‌ای و نظامی این کشور را محدود کند.

اتحادیه اروپا همچنان از راه‌حل دیپلماتیک دفاع می‌کند و روند مذاکره را گامی ضروری برای جلوگیری از تشدید تنش و درگیری نظامی می‌داند. باین‌حال، در مورد عدم پیشرفت مذاکرات و پتانسیل بی‌ثباتی بیشتر در خاورمیانه ابراز نگرانی می‌کند و به فشار برای دستیابی به

توافق ادامه می‌دهد.

چین این بن‌بست را فرصتی برای تقویت روابط خود با ایران، به‌ویژه از طریق طرح‌هایی مانند کمربند - راه می‌داند و هرچند بی‌تمایل به یک توافق جامع با حفظ منافع خود نیست، اما در نهایت مسیرهای موازی را در قالب بریکس در پی خواهد گرفت. درعین‌حال، چین خطرات تنش‌های طولانی‌مدت را تشخیص می‌دهد و ممکن است برای تضمین ثبات در بازارهای جهانی، دستیابی به توافق را ضروری بداند.

روسیه این بن‌بست را فرصتی برای تعمیق همکاری نظامی خود با ایران به‌ویژه در زمینه درگیری اوکراین می‌داند. همچنین این بن‌بست فرصتی برای روسیه است تا از آن به‌عنوان اهرمی برای مذاکره در مورد شرایط خود با ایران، اروپا و ایالات متحده استفاده کند و به طور بالقوه به دنبال لغو تحریم‌ها یا سایر امتیازات باشد.

چشم‌اندازهای سناریو:

ایالات متحده:

- ایالات متحده مذاکره را راهی برای نشان‌دادن تمایل به تعامل می‌داند، اما فشارهای سیاسی داخلی و تمایل به حفظ اهرم‌ها مانع از دادن امتیازات معنادار به ایران می‌شود.
- منطق: ایالات متحده معتقد است که حفظ فشار در نهایت ایران را وادار به تسلیم خواهد کرد، حتی اگر زمان باقی‌ماندن در این بن‌بست را طولانی کند.
- پویایی داخلی: تندروهای داخلی به‌ویژه تحت فشار لابی اسرائیل برای اتخاذ موضع سخت‌تر تلاش کرده، درحالی‌که میانه‌روها از ادامه دیپلماسی حمایت می‌کنند.

ایران:

- ایران ایالات متحده را حاضر و متمایل به توافق و ارائه امتیازات معنی‌دار نمی‌داند و مذاکره را راهی برای خرید زمان و کاهش فشار بین‌المللی می‌بیند.
- منطق: ایران بر این باور است که مقاومت در برابر خواسته‌های آمریکا موقعیت این کشور را در داخل و منطقه تقویت می‌کند، حتی اگر مشکلات اقتصادی را طولانی‌تر کند. ایران تحریم را عامل شکنندگی اقتصاد نمی‌بیند و خود را با مفهوم اقتصاد مقاومتی قادر به تاب‌آوری در برابر فشار تحریم می‌بیند.
- پویایی داخلی: عمل‌گرایان در دولت ایران برای ادامه تعامل استدلال می‌کنند، درحالی‌که تندروها مخالف هرگونه سازش با ایالات متحده هستند و بدعهدی و ناسازگاری آمریکا را نشانه‌هایی روشن برای پایان مذاکرات می‌دانند.

منطقه:

- عربستان سعودی، امارات و قطر عدم پیشرفت مذاکرات را به‌عنوان یک تهدید بالقوه برای آینده خود و منطقه می‌بینند. اسرائیل این بن‌بست را نشانه‌ای از نیت شروانه ایران برای تولید سلاح هسته‌ای تعبیر می‌کند و جامعه جهانی را به اتخاذ مواضع سخت علیه ایران ترغیب می‌کند.
- منطق: کشورهای عربی بن‌بست را به‌عنوان یک نتیجه قابل‌مدیریت می‌بینند که به آنها اجازه می‌دهد در عین حفظ اتحاد خود با ایالات متحده، روی چالش‌های داخلی تمرکز کنند. اسرائیل استدلال می‌کند که نمی‌توان به ایران اعتماد کرد و تنها فشار مداوم یا مداخله نظامی می‌تواند فعالیت‌های هسته‌ای و نظامی آن را محدود کند.
- پویایی داخلی: رهبران عرب توسعه اقتصادی و ثبات را بر رویارویی با ایران اولویت می‌دهند. رهبران اسرائیل، احتمالاً درگیر شکاف سیاست داخلی این فرصت را به‌عنوان یک مفر دیده و به لابی کردن ایالات متحده برای اتخاذ موضع سخت‌تر و اقدام نظامی ادامه داده و فشار می‌آورند.



سناریوی ۳: عدم مذاکره، حصول توافق نسبی^۱

رانه های کلیدی:

- ارتباطات از مسیر کانال های غیررسمی منجر به ایجاد درک دوطرفه غیررسمی می شود.
- شوک های خارجی (مانند بحران منطقه ای، فروپاشی اقتصادی در ایران) هر دو طرف را مجبور به تنش زدایی می کند.
- بازیگران منطقه ای (مانند عربستان سعودی، امارات متحده عربی) ایالات متحده و ایران را برای اجتناب از درگیری تحت فشار قرار می دهند.

روایت:

در این سناریو، مذاکرات رسمی بین ایالات متحده و ایران هرگز انجام نمی شود، اما تفاهم غیررسمی از طریق کانال های غیرعمومی، میانجیگری و کاهش تنش متقابل ناشی از فشارهای خارجی حاصل می شود. این ترتیبات شامل یک معاهده یا توافق نامه رسمی نیست، بلکه مجموعه ای از تفاهمات ضمنی و اقدامات اعتمادسازی است که به هر دو طرف اجازه می دهد تنش ها را بدون خطرات سیاسی و فشارهای دیپلماتیک رسمی کاهش دهند. در پشت صحنه، میانجی هایی مانند عمان، قطر یا سوئیس ارتباطات محتاطانه بین ایالات متحده و ایران را تسهیل می کنند. این کانال ها به هر دو طرف اجازه می دهد تا مصالحه های بالقوه را بدون نظارت عمومی و واکنش های سیاسی داخلی که مذاکرات رسمی به دنبال دارد، بررسی کنند. احتمالاً اتحادیه اروپا در میانجیگری یک تفاهم غیررسمی نقش داشته باشد. این بازیگر منفعتی در کاهش تنش ها و ثبات منطقه دارد و ممکن است از نفوذ خود برای تشویق هر دو طرف برای کاهش تنش استفاده کند. هم آمریکا و هم ایران گام های یک جانبه اما متقابلی برای کاهش تنش برمی دارند. در عین حال عوامل خارجی، مانند هزینه های اقتصادی ادامه تنش ها یا خطر رویارویی نظامی، هر دو طرف را به سمت کاهش تنش سوق می دهد. نتیجه، یک سری ترتیبات غیررسمی است که تنش ها را کاهش می دهد و ثبات شکننده ای ایجاد می کند. در حالی که این توافق از نظر قانونی الزام آور نیست و به طور عمومی تأیید نشده است، اما به هر دو طرف اجازه می دهد تا به برخی از اهداف خود بدون خطرات سیاسی دیپلماسی رسمی دست یابند. باین حال، فقدان یک چارچوب رسمی به این معنی است که اگر هر یک از طرفین احساس کند که طرف دیگر درک ضمنی متقابل را نقض کرده، این ترتیبات به شدت آسیب پذیر خواهد بود.

اتحادیه اروپا از ترتیبات غیررسمی به عنوان گامی در جهت کاهش تنش ها استقبال می کند، اگرچه در مورد دوام آن محتاط است. رهبران اروپایی برای ادامه گفت و گو فشار می آورند و از هر دو طرف می خواهند تا صورتی رسمی به این ترتیبات بدهند.

چین به این توافق غیررسمی با احتیاط نگاه می کند و ضمن استقبال از گشایش های آن برای شراکت اقتصادی با ایران، از آن برای فرصتی جهت سوق دادن ایران به سمت سازوکار مدنظر خود در نظم بین المللی استفاده خواهد برد. پکن مزایای کاهش تنش ها و افزایش عرضه نفت را می شناسد و با احتیاط از این وضعیت حمایت می کند. به حمایت اقتصادی و سیاسی از ایران ادامه می دهد و تضمین می گیرد که منافعتش در قبال ایران به حاشیه نرود.

روسیه نسبت به این توافق غیررسمی بدبین است و آن را تهدیدی بالقوه برای منافع استراتژیک خود، به ویژه اتکانش به حمایت نظامی ایران

۱. هرچند این سناریو در ابتدا کمی مبهم و غیر معقول به نظر می رسد، اما نمونه های تاریخی از توافقات غیررسمی وجود دارد که بین دو بازیگر رقیب یا متخاصم بدون مذاکرات علنی و عمومی صورت گرفته است. یکی از نمونه های قابل توجه، دیپلماسی پشت پرده بین ایالات متحده و ایران در جریان ماجرای ایران-کنترا در دهه ۱۹۸۰ است که در طی آن مذاکرات محرمانه ای بین مقامات ایالات متحده و اسرائیل با ایران و کنترها جهت فروش اسلحه به ایران انجام شد. این توافق غیر علنی علیرغم آن بود که ایالات متحده در آن زمان از ارائه کمک نظامی به ایران منع شده بود. اما هدف آمریکا برای حمایت از گروه ضد کمونیستی کنترا در نیکاراگوئه این توافق غیر رسمی را کلید زد. مثال دیگر تماس اولیه بین دولت آفریقای جنوبی و کنگره ملی آفریقا (ANC) در سال ۱۹۸۵ است. وزیر دادگستری وقت جاکوبوس کوتسی مخفیانه با نلسون ماندلا که در آن زمان زندانی بود تماس گرفت تا «ارتباط محتاطانه» با رهبران ANC را جهت صلح برقرار کند. این گفتگوها در ابتدا حتی از اعضای کابینه مخفی نگه داشته شد. در نمونه دیگر در ایرلند شمالی، گفتگوهای محرمانه بین سین فین و دولت بریتانیا به موازات گفتگوهای عمومی بین سین فین و حزب سوسیال دموکرات و کارگر (SDLP) در اوایل دهه ۱۹۹۰ رخ داد. این مذاکرات محرمانه نقش مهمی در روند صلح ایفا کرد که در نهایت منجر به توافق موسوم به جمعه خوب شد. این نمونه ها نشان می دهند که توافقات غیررسمی و محرمانه بین بازیگران متخاصم در طول تاریخ به عنوان وسیله ای برای آغاز گفت و گو، ایجاد اعتماد و هموار کردن راه برای مذاکرات رسمی تر و فرآیندهای صلح استفاده شده است.

در اوکراین می‌داند. مسکو ممکن است از این ترتیبات به‌عنوان بخشی از تلاش کلی‌اش در شکل‌دادن به سیاست‌های منطقه‌ای استفاده کند و ضمن استفاده از فرصت‌های پیش‌آمده در بعد اقتصادی، به توازن قوای منطقه با استفاده از تحریکات از جانب اسرائیل اقدام کند.

چشم‌اندازهای سناریو:

ایالات متحده:

- ایالات متحده به دنبال کاهش تنش و اجتناب از درگیری نظامی بدون شرکت در مذاکرات رسمی است چرا که این مذاکرات با مخالفت داخلی قابل توجهی روبرو خواهد شد.
- منطق: یک ترتیب غیررسمی به ایالات متحده اجازه می‌دهد تا بدون تسلیم‌شدن در برابر خواسته‌های ایران ضمن حفظ فشار و تهدید، فرصت گشایش را فراهم کند. در داخل، ترامپ می‌تواند تندروها را همراه خود نگاه دارد و نشان دهد که بدون مذاکره و دادن امتیاز به ایران به نتایجی دست‌یافته است.
- پویایی داخلی: ایجاد تعادل داخلی بین محافظه‌کاران تندرو و میانه‌روها و همچنین طیف دموکرات به ترامپ فرصتی می‌دهد تا از ترتیبات پیش‌آمده جهت حفظ ثبات منطقه و پیش‌برد اهداف مهم‌تر از جمله مسئله اسرائیل و فلسطین بهره‌برد.

ایران:

- اقتصاد ایران به دلیل تحریم‌ها در وضعیت وخیمی قرار دارد و دولت با ناآرامی فزاینده عمومی مواجه است. یک معامله غیررسمی به دولت و حکومت راهی برای کاهش فشار اقتصادی بدون اینکه در موضوع ضعف دیده شود، ارائه می‌دهد.
- منطق: ایران این توافق را گامی عملی برای تضمین بقا، ثبات و احیاناً رشد داخلی می‌داند. درعین حال هنوز فرصت برای توسعه هسته‌ای و نظامی را به‌عنوان گزینه‌ای پشتیبان در اختیار دارد.
- پویایی داخلی: تندروهای داخلی با هرگونه توافق رسمی مخالفانند، درحالی‌که طیف میانه و اصلاح‌طلب استدلال می‌کنند که این توافق برای بقای کشور ضروری است. در میانه این دو، حاکمیت فرصت کاهش تنش و فشار اقتصادی را در اولویت قرار داده است.

منطقه:

- عربستان سعودی، امارات و قطر مشتاق کاهش تنش و تمرکز بر توسعه اقتصادی هستند. آنها ترتیبات غیررسمی را گامی به‌سوی ثبات موقت و پیشبرد دیپلماسی منطقه‌ای می‌دانند. اما اسرائیل نسبت به هرگونه ترتیبات غیررسمی که منجر به بازپروسی ایران و توانایی‌های هسته‌ای و نظامی این کشور شود عمیقاً بدبین است.
- منطق: کشورهای عربی این وضعیت را تشویق و آن را فرصتی برای تنش‌زدایی با ایران از مسیر حمایت‌های غیررسمی می‌بینند. اسرائیل این وضعیت را تلاش ایران برای فرار از سقوط حکومت و ایجاد فضای تنفس جهت بازپروسی دیده و با اقدامات مختلف سعی در برهم‌زدن تعادل این وضعیت دارد.
- پویایی داخلی: کشورهای عربی درحالی‌که نسبت به نفوذ ایران محتاط هستند، رشد اقتصادی و ثبات را بر رویارویی ترجیح می‌دهند. رهبران اسرائیل با اکراه این ترتیبات غیررسمی را به می‌پذیرند، اما برای برهم‌زدن آن تلاش دارند و آماده هستند تا در صورت لزوم اقدامی یک‌جانبه انجام دهند.

سناریوی ۴: عدم مذاکره، عدم توافق

رانه‌های کلیدی:

- لفاظی‌ها و سیاست‌های تندروانه از هر دو طرف.

- فشارهای سیاسی داخلی در هر دو کشور که طرفدار تقابل به جای سازش است.
- تشدید درگیری‌های نیابتی منطقه‌ای و مسموم‌شدن فضای دیپلماسی.

روایت:

در این سناریو، دولت دوم ترامپ کمپین «فشار حداکثری» خود را دوچندان می‌کند و از شرکت در مذاکرات مستقیم خودداری می‌کند مگر اینکه ایران پیش‌شرط‌های سخت‌گیرانه‌ای (مانند کاهش شدید فعالیت‌های برنامه هسته‌ای، توقف کامل توسعه موشکی و پایان دادن به حمایت از پراکسی‌های منطقه‌ای) را برآورده کند. ایران که ایالات متحده را یک تهدید وجودی می‌داند، با تسریع فعالیت‌های هسته‌ای و نظامی خود و افزایش حمایت از نیروهای نیابتی در منطقه به ترامپ پاسخ می‌دهد. تنش‌ها به سرعت تشدید می‌شود و هر دو طرف دست به اقدامات تحریک‌آمیز از جمله حملات سایبری، درگیری‌های دریایی در خلیج فارس و حملات هدفمند به منافع یکدیگر می‌زنند. مجموعه‌ای از اشتباهات محاسباتی منجر به یک سری رویارویی نظامی محدود می‌شود که می‌تواند حمله هوایی به تأسیسات هسته‌ای یا نظامی ایران و حمله موشکی به پایگاه‌های نظامی ایالات متحده در منطقه را نیز در بر گیرد. این درگیری به سرعت بازیگران منطقه‌ای را به خود جلب می‌کند و اسرائیل حملات مستقیم را به اهداف ایرانی انجام می‌دهد و شبه‌نظامیان مورد حمایت ایران نیز از دیگر سو به متحدان ایالات متحده در خلیج فارس و عراق حمله می‌کنند. این وضعیت به یک بحران منطقه‌ای گسترده‌تر، با پیامدهای انسانی و اقتصادی قابل توجهی تبدیل می‌شود اتحادیه اروپا تشدید تنش را محکوم می‌کند و خواستار کاهش درگیری‌ها است و نسبت به رویارویی نظامی هشدار داده و آن را شکست فاجعه‌بار دیپلماسی می‌داند. رهبران اروپایی نگرانی عمیق خود را در مورد هزینه‌های انسانی و اقتصادی درگیری و یک جنگ گسترده‌تر ابراز می‌کنند و با هراس از تبعات جنگ در منطقه برای اروپا، سعی در کنترل وضعیت و ایجاد حائل بین دو بازیگر و همچنین اسرائیل دارند. اتحادیه اروپا با سایر بازیگران بین‌المللی مانند چین برای میانجی‌گری و ازسرگیری تلاش‌های دیپلماتیک همکاری می‌کند، اگرچه نفوذش به دلیل شدت تنش محدود شده است.

چین تشدید تنش‌ها را تهدیدی برای منافع اقتصادی خود در منطقه، به‌ویژه سرمایه‌گذاری‌هایش در زیرساخت‌ها و انرژی می‌داند. درحالی‌که تنش و تشدید درگیری را محکوم می‌کند، از جانب‌داری اجتناب کرده و در عوض خواستار گفتگو و پیشنهاد میانجیگری است. پکن همچنین ممکن است از این بحران برای تقویت روابط خود با ایران و ضربه به ترامپ در جنگ تجاری استفاده کند و خود را به‌عنوان یک بازیگر کلیدی در منطقه مطرح کند. چین از سوی دیگر به‌عنوان یک واردکننده عمده نفت خاورمیانه، عمیقاً نگران اختلالات در بازارهای جهانی انرژی است و ممکن است برای تضمین ثبات به دنبال راه‌حلی جدی باشد.

روسیه تشدید تنش‌ها را فرصتی برای تعمیق همکاری نظامی خود با ایران می‌داند. مسکو ممکن است حتی از حمایت سیاسی صرف فراتر رفته و پشتیبانی لجستیکی را به ایران ارائه کند که منجر به پیچیدگی بیشتر اوضاع می‌شود. این مسئله بستگی زیادی به شرایط مذاکرات صلح با اوکراین دارد. روسیه از این بحران برای مذاکرات با ایالات متحده استفاده می‌کند و احتمالاً به دنبال امتیازاتی در ازای مسئله اوکراین خواهد بود.

چشم‌اندازها:

ایالات متحده:

- ایالات متحده ایران را به دنبال دستیابی به سلاح هسته‌ای می‌بیند و معتقد است که فشار حداکثری باعث تغییر رژیم یا تسلیم خواهد شد.
- منطق: ایالات متحده رویارویی نظامی را آخرین راه‌حل می‌داند؛ اما معتقد است که حفظ فشار برای حفظ منافع خود و متحدانش در منطقه ضروری است. از سویی حفظ فشار را در راستای تضعیف هرچه بیشتر قوای نظامی و اقتصادی ایران ضروری می‌داند.
- پویایی داخلی: تندروها برای اقدام نظامی تلاش می‌کنند و استدلال می‌کنند که تنها یک حمله قاطع می‌تواند فعالیت‌های

هسته‌ای و نظامی ایران را مهار کند. باین‌حال، میانه‌روها در مورد خطرات جنگ گسترده‌تر هشدار می‌دهند و از کاهش تنش حمایت می‌کنند.

ایران:

- ایران به آمریکا به‌عنوان یک تهدید وجودی نگاه می‌کند و معتقد است که مقاومت تنها راهبرد عملی است.
- منطق: ایران تشدید تنش را راهی برای جلب حمایت داخلی و جلوگیری از تجاوز بیشتر ایالات متحده، حتی در صورت خطر رویارویی نظامی می‌داند.
- پویایی داخلی: اعتدالیون و اصلاح‌طلبان در دولت ایران با ترس از عواقب یک جنگ گسترده‌تر، برای کاهش تنش استدلال می‌کنند، درحالی‌که تندروها، به‌ویژه در بخش نظامی با اعتماد بر توانایی‌های خود، برای موضع تهاجمی‌تر تلاش می‌کنند. فشار غیررسمی بر حکومت جهت تولید سلاح هسته‌ای روزبه‌روز بیشتر می‌شود.

منطقه:

- دولت‌های عرب به‌شدت نگران خطر یک جنگ گسترده‌تر و تأثیر آن بر ثبات منطقه‌ای و توسعه اقتصادی هستند. اسرائیل تشدید تنش را فرصتی برای فشار برای اقدام نظامی علیه تأسیسات هسته‌ای و نظامی ایران می‌داند.
- منطق: کشورهای عربی تشدید تنش را تهدیدی برای امنیت و منافع اقتصادی خود می‌دانند و برای کاهش تنش و راه‌حل‌های دیپلماتیک فشار می‌آورند. اسرائیل استدلال می‌کند که تنها یک حمله قاطع می‌تواند تهدید ایران را برای همیشه از میان ببرد و از دستیابی ایران به قابلیت‌های هسته‌ای جلوگیری کند.
- پویایی داخلی: رهبران عرب به‌شدت می‌ترسند که وارد یک درگیری گسترده‌تر شوند و ثبات را بر رویارویی ترجیح می‌دهند درحالی‌که رهبران اسرائیل به لابی‌کردن در داخل ایالات متحده برای اقدام نظامی درحالی‌که برای احتمال حملات یک‌جانبه آماده می‌شوند، علی‌رغم خطرات یک جنگ منطقه‌ای گسترده‌تر، ادامه می‌دهند.

بینش‌های کلیدی:

- تعامل هرچند محدود، ریسک تنش و درگیری را کاهش می‌دهد: حتی بدون توافق، مذاکرات می‌تواند به‌صورت محدود به مدیریت تنش‌ها و جلوگیری از تشدید تنش کمک کند.
- ترتیبات غیررسمی شکننده هستند: تفاهات غیررسمی ممکن است تنش‌ها را کاهش دهد؛ اما دوام توافق‌نامه‌های رسمی را ندارد.
- سیاست‌های سخت‌گیرانه خطر تعارض را افزایش می‌دهد: عدم وجود مذاکرات و توافق‌ها خطر اشتباه محاسباتی و رویارویی نظامی را افزایش می‌دهد.
- بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی نقش مهمی ایفا می‌کنند: دیدگاه بازیگران منطقه‌ای و جهانی به طور قابل‌توجهی بر پویایی روابط ایران و آمریکا تأثیر می‌گذارد.



بخش چهارم: معنای سناریوها در تجربه زیسته ایرانی

مسیرهای بالقوه رابطه ایران و آمریکا، پیامدهای عمیقی نه تنها بر حاکمیت و حکمرانی دولت، بلکه برای تجارب زیسته جامعه ایران خواهد داشت. با این حال، درک این آینده‌ها به چیزی بیش از ارزیابی صرف شاخص‌های اقتصادی و یا سیاسی نیاز دارد - این امر مستلزم معنا بخشیدن به هر سناریو با تجزیه و تحلیل چگونگی تحول دولت و چگونگی ادراک و واکنش جامعه به تغییرات است. در بخش پیشین ما یک رویکرد ساختاریافته را برای بررسی چهار سناریوی ممکن بر اساس دو عامل کلیدی: مذاکره و توافق، ارائه کردیم. با این رویکرد چهار سناریوی متفاوت را استخراج کرده و طبق مدل اقتصادی کلان سنج، وضعیت کلی اقتصادی ایران را در هر یک از این چهار سناریو ارائه دادیم. وضعیت هر سناریو ترکیبی منحصربه‌فرد از تعامل دیپلماتیک و نتایج سیاست‌گذاری را نشان می‌دهد که منجر به مسیرهای متفاوتی برای چشم‌انداز سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایران می‌شود. اما برای تجزیه و تحلیل مؤثر این سناریوها و معنای واقعی آنها در بستر زیست ایرانی، در این بخش تأثیر آنها را از مسیر دو منظر متفاوت بررسی می‌کنیم:

۱. دولت و حاکمیت - از یک گونه‌شناسی شش سطحی (از فروپاشی تا ثبات) برای ارزیابی چگونگی تأثیر هر سناریو بر وضعیت دولت و حاکمیت به لحاظ قوام ساختارهای ماهوی و توان کارکردی استفاده خواهد شد. این چارچوب به نشان‌دادن درجه انعطاف‌پذیری یا آسیب‌پذیری دولت و حاکمیت در هر سناریو کمک می‌کند.

۲. جامعه و تجربه زیسته - یک رویکرد مبتنی بر روان‌شناسی اجتماعی برای بررسی چگونگی پردازش شناختی و ادراکی جامعه ایرانی از هر سناریو به کار خواهد رفت. این رویکرد شامل تجزیه و تحلیل تاب‌آوری جمعی و انسجام اجتماعی، و اثرات روانی اتفاقات آینده تحت یک مفهوم به نام «نزاع اجتماعی» و در پاسخ به متغیر «هویت‌یابی» در پاسخ به شرایط سیاسی و اقتصادی در حال تغییر در سناریوها است.

هدف این بخش با ادغام این دو دیدگاه، فراتر رفتن از بحث‌های سیاستی و ارائه درک عمیق‌تر عینی‌تر از این مسئله است که چگونه آینده‌های متفاوت مسیر دولت و جامعه در جمهوری اسلامی ایران را شکل خواهد داد. این رویکرد که بخش اصلی روایت آن به واسطه «تجربه» وضعیت‌های مشابه داخلی و خارجی است، نه تنها به ما امکان می‌دهد تا نتایج احتمالی را پیش‌بینی کنیم، بلکه همچنین این فرصت را به دست می‌دهد که چگونگی تجربه دولت و جامعه از هر وضعیت را نیز روایت کنیم.

اول - دولت و حاکمیت: از ثبات تا فروپاشی

به شکل خلاصه می‌توان دولت را نهادی دانست که واحد اولیه سازمان سیاسی در جهان مدرن است و حاکمیت را بر قلمرو خود اعمال می‌کند. حاکمیت بالاترین اختیار و استقلال یک دولت برای اداره خود بدون دخالت خارجی است و اصلی بنیادین در سازمان سیاسی مدرن و حقوق بین‌الملل است. اقتدار همان مشروعیت برای تصمیم‌گیری، اجرای قوانین (کنترل) و خواست اطاعت در یک جامعه است. برخلاف قدرت خام که متکی بر اجبار است، اقتدار توسط کسانی که موضوع آن هستند، به رسمیت شناخته می‌شود و از این مسیر سخن ماکس وبر (۱۹۷۸) در تعریف دولت به عنوان «دارنده انحصار خشونت مشروع» را می‌توان درک و فهم کرد. هر چند وجود عنصر حاکمیت و اقتدار جزو جدایی‌ناپذیری از هستی دولت‌ها است، با این حال این به معنی آن نیست که همه دولت‌ها به یک نسبت از اقتدار و حاکمیت برخوردار هستند.

در حالی که حاکمیت و اقتدار ماهیت دولت‌ها را تعریف می‌کند، قدرت و انعطاف‌پذیری آنها در زمینه‌های مختلف سیاسی و اقتصادی متفاوت است. دولت‌ها در خلاء وجود ندارند بلکه در شبکه پیچیده‌ای از ساختارهای حاکمیت داخلی و خارجی، از جمله وابستگی‌های اقتصادی،

فشارهای ژئوپلیتیکی و مداخلات بین‌المللی عمل می‌کنند. از این رو تعیین میزان اقتدار و حاکمیت دولت، خود موضوعی جذاب و داغ در بین متفکران سیاسی و بین‌المللی بوده و هست. برای ارزیابی میزان اقتدار و حاکمیت یک دولت و موقعیتش در طیف قدرت، محققان و سیاست‌گذاران بر چارچوب‌های تحلیلی متعددی تکیه می‌کنند که هر کدام بر متغیرهای متفاوتی تأکید دارند. برخی از رویکردها بر ظرفیت نهادی - سنجش اثربخشی دولت در حکومت‌داری، حاکمیت قانون، و ارائه خدمات - تمرکز دارند. برخی دیگر مشروعیت سیاسی و انسجام اجتماعی را بررسی می‌کنند و میزان اعتماد عمومی به دولت و وجود شکاف‌های داخلی را تحلیل می‌کنند. مدل‌های مبتنی بر اقتصاد، مسائلی از جمله وابستگی، انعطاف‌پذیری و آسیب‌پذیری‌های ساختاری را به‌ویژه در مواجهه با تحریم‌ها یا شوک‌های خارجی ارزیابی می‌کنند. علاوه بر این، چارچوب‌های تعارض‌محور^۱ بر تهدیدات امنیتی، خشونت و انحصار دولت بر زور تأکید دارند. گونه‌بندی دولت‌ها در موضوعات مختلف و حوزه‌های مطالعاتی، متنوع و بسیار پراکنده است. اما در بحث حاضر برای ما تعدادی از این گونه‌شناسی‌ها که بر کلیت مفهوم دولت و حاکمیت تأکید دارند، کاربردی‌تر و قابل توجه هستند. برای مثال شاخص دولت شکننده^۲ (FSI) که از سوی بنیاد صلح معرفی شده، یک معیار ترکیبی به‌طور گسترده به رسمیت شناخته شده ارائه می‌کند، که شامل شاخص‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی برای دسته‌بندی کشورها بر اساس سطح ثبات و انعطاف‌پذیری آن‌ها است. محققان دیگری نیز گونه‌شناسی‌های متفاوتی از دولت‌ها را به دست داده‌اند که از جمله آن‌ها میتوان به گونه‌شناسی پیتر تیکویسیس^۳ و دیوید کارمنت^۴ (۲۰۱۷)، طبقه‌بندی ماتئوس فیلاری^۵ (۲۰۲۲) با بهره‌گیری از مفهوم نارساییسم و همچنین طبقه‌بندی جالب زیاجا^۶ (۲۰۱۹) و همکارانش با تمرکز بر مفهوم شکنندگی دولت، اشاره کرد. ما در این گزارش با تکیه بر مفهوم دولت شکننده و با استفاده از داده‌های مدل کلان سنج و تطابق آن با داده‌های شاخص FSI سعی در ایجاد یک گونه‌شناسی جدید برای تعیین جایگاه دولت و حاکمیت کشور در هریک از سناریوهای آینده روابط ایران و آمریکا میکنیم. اما قبل از آن مروری بر خود مفهوم شکنندگی دولت و گونه‌شناسی‌های مرسوم با استفاده از این مفهوم خواهیم داشت.

شکنندگی و دولت شکننده

مفهوم «دولت‌های شکننده» طی بیش از دو دهه اخیر به چارچوبی قابل توجه در روابط بین‌الملل، مطالعات توسعه و گفتمان امنیتی تبدیل شده است. این مفهوم به دولت‌هایی اشاره دارد که در ظرفیت انجام وظایف اساسی خود، مانند حفظ اقتدار، ارائه خدمات اولیه و تضمین امنیت و رفاه جمعیت خود، ضعیف یا ناکارآمد هستند. مفهوم شکنندگی دولت در دهه ۱۹۹۰ و زمانی پدیدار شد که محققان و اندیشمندان متوجه این مساله شدند که با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، بسیاری از کشورها خلأ قدرتی را تجربه کردند که تهدیدی برای بی‌ثباتی کل مناطق جهان محسوب می‌شد. فروپاشی کشورهایی مانند سومالی، رواندا و یوگسلاوی نیاز به یک چارچوب جدید برای درک و رسیدگی به آسیب‌پذیری کشورهایی که نمی‌توانند از خود یا شهروندان خود محافظت کنند را، برجسته کرد. این اصطلاح در اوایل دهه ۲۰۰۰، بسیار مورد توجه قرار گرفت و موسساتی مانند بانک جهانی، سازمان ملل متحد، و سازمان توسعه و همکاری اقتصادی (OECD) از این چارچوب برای توصیف دولت‌هایی که در معرض خطر بی‌ثباتی یا فروپاشی قرار دارند، بهره‌گرفتند. حملات ۱۱ سپتامبر بیش از پیش تمرکز بر خطرات ناشی از دولت‌های شکننده را تقویت کرد، زیرا واقعه ۲۰۰۱ در ایالات متحده، مشخص کرد که این دولت‌ها زمینه‌های بالقوه برای رشد تروریسم و تهدیدات فراملی هستند. این سطح از اهمیت مفهوم شکنندگی و دولت‌های شکننده تا به امروز همچنان برقرار بوده و چهارچوب دولت شکننده یکی از جدی‌ترین و پرکاربردترین چهارچوب‌های ادبیات توسعه و مطالعات امنیتی برای توضیح شرایطی خاص در برخی از دولت‌ها است.

اما به رغم اهمیت و وسعت کاربرد این مفهوم و چهارچوب، باید به این موضوع اشاره کرد که هیچ تعریف واحدی از مفهوم دولت شکننده وجود ندارد. به این معنی که معمولاً این مفهوم در چهارچوب‌های نظری و کاربردی متفاوت، تعاریف مختلفی به خود گرفته است و قدرت توضیح‌دهندگی آن بر اساس زمینه مورد استفاده کما بیش متغیر است. البته این موضوع در خصوص بسیاری از مفاهیم در حوزه علوم اجتماعی به ویژه سیاست و سیاست بین‌المللی صادق است. به این معنی که مفاهیم این حوزه اغلب در زمینه‌های متفاوت، با توجه به نیت ناپیدا، معانی

1. Conflict-oriented
2. Fragile State Index
3. Peter Tikuisis
4. David Carment
5. Mateusz Filary-Szczepanik
6. Sebastian Ziaja



مختلف و بعضاً همراه با سوگیری های خاص خود را میابند. در خصوص دولت شکننده نیز تا حد زیادی این موضوع صادق بوده و کاربرد این مفهوم در مطالعات توسعه یا زمینه های امنیتی همراه با معانی ضمنی متفاوتی بوده است. در نتیجه بهترین راه برای به دست دادن شمای کلی از کاربردهای دولت شکننده آن است که سعی در نگاه به تعاریف این مفهوم در زمینه های متفاوت داشته باشیم.

دپارتمان توسعه بین المللی بریتانیا (DfID)^۱ و سازمان توسعه و همکاری اقتصادی تعاریف مشابهی از دولت های شکننده دارند که بر حق دریافت خدمات تمرکز دارد. DfID وضعیت شکنندگی را به صورتی تعریف می کند که در آن «دولت نمی تواند یا نمی خواهد وظایف اصلی را در قابل اکثریت مردم خود، از جمله فقر انجام دهد»، که در این تعریف وظایف اصلی شامل ارائه خدمات، عدالت و امنیت است (DfID, ۲۰۰۵). در همین راستا، DfID به صراحت اشاره می کند که تعریف خود از شکنندگی را به کشورهای در حال نزاع یا در وضعیت بلافاصله پس از مناقشه محدود نمی کند. کشورهای بدون منازعه که در تضمین حق ارائه خدمات ناکام هستند نیز، طبق تعریف DfID، دولت های شکننده هستند. تعریف OECD مشابه تعریف DfID است، اما بر «فقدان تعهد سیاسی و ظرفیت ناکافی برای توسعه و اجرای سیاست های حامی فقر» نیز تأکید می کند (Stewart & Brown, ۲۰۰۹). تعریفی که در پروژه «شاخص های کشور برای سیاست خارجی» کانادا (CIPF) از دولت های شکننده ارائه کرده فراتر از بحث ارائه خدمات است و شامل کشورهایی می شود که «از اختیارات عملکردی برای تأمین امنیت اولیه در داخل مرزهای خود، ظرفیت نهادی برای تأمین نیازهای اساسی اجتماعی برای جمعیت خود و/یا مشروعیت سیاسی برای نمایندگی مؤثر شهروندان خود در داخل یا خارج از کشور برخوردار نیستند» (CIPF, ۲۰۰۶). رویکرد آژانس توسعه بین المللی ایالات متحده USAID^۲ مشابه CIPF است، اما بین کشورهای «در بحران» و کشورهای «آسیب پذیر» تفاوت قائل می شود. USAID از اصطلاح دولت های شکننده استفاده می کند تا به طور کلی به طیف وسیعی از دولت های شکست خورده، در حال شکست و در حال بازپروری اشاره کند. این استراتژی بین دولت های شکننده آسیب پذیر از کشورهایی که در حال حاضر در بحران هستند تمایز قائل می شود. دولت های آسیب پذیر دولتهایی هستند که «نمی توانند یا نمی خواهند تأمین امنیت و خدمات اساسی را به طور کافی برای بخش های قابل توجهی از جمعیت خود تضمین کنند و مشروعیت دولت را زیر سؤال می برند». در حالی که دولت های در «بحران» به عنوان کشورهایی تعریف می شوند که «دولت مرکزی کنترل قابل توجهی بر قلمرو خود اعمال نمی کند یا نمی تواند یا نمی خواهد از ارائه خدمات حیاتی به بخش های قابل توجهی از قلمرو خود اطمینان حاصل کند، جایی که مشروعیت دولت ضعیف است یا وجود ندارد، و در آن درگیری خشونت آمیز یک واقعیت یا یک خطر بزرگ است» (USAID, ۲۰۰۵). در نهایت، بانک جهانی دولت های شکننده را با «کشورهای کم درآمد تحت فشار» یا LICUS^۳ شناسایی می کند. LICUS دولت های شکننده ای هستند که با ترکیبی ناتوان ساز از حکمرانی، سیاست ها و نهادهای ضعیف مشخص می شوند و در ارزیابی عملکرد نهادی، در رتبه بندی بسیار پایین جای می گیرند (World Bank, 2016).

از این بررسی مختصر، می توان دید که زمینه های قابل توجهی از همپوشانی در استفاده کنونی از اصطلاح «دولت های شکننده» در ادبیات توسعه و امنیت وجود دارد، اما همچنین تفاوت هایی در وسعت و تأکید نیز دیده می شود. به طور کلی، مفهوم دولت های شکننده را می توان به عنوان یک جمع بندی فراگیر از آسیب شناسی دولت های مشکلدار در جامعه بین الملل در نظر گرفت که به عنوان دولت های ضعیف، بیش از حد توسعه نیافته، نامشروع، فقیر، سرکش، فروپاشیده، و شکست خورده توصیف شده اند، که هر یک از این توصیف ها تلاش می کند تا یک یا چند عنصر مشکل ساز در این دولت ها را نشان دهد. مانند سایر مفاهیم علم جامعه و سیاست، شکنندگی و اصطلاحات توصیفی مرتبط با آن نسبی هستند. در این مورد خاص، مفهوم شکنندگی انحراف از پارادایم غالب و ظاهراً جهانی (اما غربی) دولت را پیشنهاد می کند. یعنی به شکل کلی دولتی فاقد حاکمیت و اقتدار کامل. آنچه به نظر میرسد برای به دست دادن ادراکی جامع از یک دولت شکننده از دل همه این تعاریف، بهترین رویکرد، شناسایی مجموعه ویژگی هایی است که در دولت های شکننده بنا به تعاریف فوق می توان دید. از این منظر می توان گفت که دولت شکننده دولتی است که یک یا چند مورد از این ویژگی ها را در خود داشته باشد و میزان شکنندگی آن دولت، تابعی است از میزان حضور این ویژگی ها در آن دولت. اوساگای (۲۰۰۷) پس از بررسی اغلب تعاریف موجود در خصوص شکنندگی دولت، ویژگی های زیر را برای یک دولت شکننده بیان می کند:

1. Department for International Development
2. United States Agency for International Development
3. Low-income Countries Under Stress

- نهادهای سیاسی ضعیف، ناکارآمد و ناپایدار و حکومت داری بد که منجر به از دست دادن خودمختاری دولت می‌شود. غیر رسمی شدن؛ خصوصی سازی دولت، قوانین شخصی و انحصاری؛ نوپاتریمونیالیسم؛
- ناتوانی در اعمال صلاحیت قضایی مؤثر بر قلمرو خود، که منجر به تولید مفهوم اخیر «قلمروهای بدون حکومت» می‌شود.
- بحران مشروعیت، ناشی از عدم انسجام ملی، شهروندی مورد مناقشه، رقابت خشونت‌آمیز برای قدرت دولتی، چالش‌های همیشگی اعتبار و دوام دولت، و از دست دادن و خروج گسترده شهروندان از طریق جابجایی داخلی، جریان‌های آوارگان، تحریکات جدایی‌طلبانه، جنگ داخلی و مواردی از این دست.
- جمعیت ناپایدار و تقسیم شده، که از بافت اجتماعی پاره پاره رنج می‌برند، حداقل کنترل اجتماعی، و نزاع فراگیر که به جای وفاداری به دولت، خروج را تشویق می‌کند.
- نهادهای توسعه نیافته مدیریت و حل تعارض، از جمله ساختارهای قضایی نامعتبر، که راه را برای توسل به مسیرهای تعارض خیز، خشونت‌آمیز، غیرسیاستی و فراقانونی برای بیان نارضایتی‌ها و مکانیسم جبران هموار می‌کنند.
- فساد فراگیر، فقر و سطوح پایین رشد و توسعه اقتصادی، که منجر به فقدان ظرفیت مالی برای انجام وظایف اساسی دولت، از جمله و از همه مهمتر، تعهدات به شهروندان مانند تضمین امنیت کلی انسانی می‌شود.

با داشتن مواردی از این ویژگی‌ها، به‌ویژه استرس ناشی از حکمرانی سوء و فقر و همچنین رقابت‌های خشونت‌آمیز بین شهروندان و دولت - که معمولاً منجر به جنگ داخلی، درگیری‌های مسلحانه، جابجایی جمعیت، و نقض حقوق انسان‌دوستانه می‌شود - دولت‌های شکننده در بهترین حالت «کج دار و مریض به پیش می‌روند» و دائماً با خطر فروپاشی، ورشکستگی یا تجزیه و گسست روبرو هستند. اما چگونه میتوان دریافت که یک دولت در حالت شکنندگی قرار دارد یا نه؟ و آیا اساساً میزان شکنندگی در دولت‌ها به شکلی تجربی قابل اندازه‌گیری است؟ پاسخ به این سوال منجر به تلاش برای ایجاد شاخص‌های اندازه‌گیری وضعیت شکنندگی در دولت‌ها و همچنین تولید مدلهایی برای گونه شناسی دولت‌ها با تمرکز بر مفهوم شکنندگی شده است.

شاید مهمترین شاخصی که در حال حاضر محل رجوع بسیاری از نهادهای، موسسات و دولت‌ها برای سیاست‌گذاری است، شاخص تولید شده توسط بنیاد صلح^۱ است. بنیاد صلح (FFP) یک سازمان غیرانتفاعی است که به جلوگیری از درگیری‌های خشونت‌آمیز و ارتقای امنیت پایدار از مسیر پژوهش و ابزارهای عملی اختصاص دارد. یکی از ابتکارات کلیدی آنها تولید شاخص دولت‌های شکننده یا FSI است که پیش از این در خصوص آن سخن رفت و مشتمل بر رتبه‌بندی سالانه ۱۷۸ کشور بر اساس فشارهایی است که بر ثبات آنها تأثیر می‌گذارد. FSI از ابزار سیستم ارزیابی تعارض^۲ یا CAST استفاده می‌کند و میلیون‌ها سند را از طریق داده‌های کمی، تحلیل کیفی و اعتبارسنجی کارشناسان در دوازده شاخص سیاسی، اجتماعی و اقتصادی تجزیه و تحلیل می‌کند. FSI با شناسایی آسیب‌پذیری‌هایی که به خطر ورشکستگی دولت کمک می‌کنند، هشدار اولیه را صادر و امکان تجزیه و تحلیل عمیق‌تر برای تقویت انعطاف‌پذیری دولت‌ها را فراهم می‌کند، و از این طریق به عنوان یک ابزار حیاتی برای بسیاری از سیاست‌گذاران و محققان عمل می‌کند. گونه شناسی که این شاخص از دولت‌ها به دست می‌دهد یک گونه شناسی ده موردی است که در آن وضعیت کشورها در رتبه‌بندی FSI از بهتر به بدتر به ترتیب شامل: بسیار پایدار، پایدار، بسیار با ثبات، ثبات بیشتر، با ثبات، هشدار^۳، هشدار بیشتر، هشدار سطح بالا، خطر^۴ و خطر فوق العاده است. چنانچه بیان شد این شاخص از سوی بسیاری از موسسات پژوهشی و پژوهشگران منفرد جهت مطالعات حوزه توسعه، امنیت و سیاست گذاری مورد استفاده قرار می‌گیرد.

اما یک مشکل جدی در این شاخص جهت کاربرد معنا دار در پژوهش و سیاست گذاری وجود دارد که البته بیش از آنکه مربوط به خود شاخص باشد، مرتبط با ابهام در خود مفهوم شکنندگی دولت است. به عبارت دیگر تفکیک بسیاری از دولت‌ها در وضعیت شکنندگی با استفاده از این شاخص مقدور نیست و برای مثال مشخص نیست که تفاوت میان روسیه و رواندا که در گزارش سال ۲۰۲۴ FSI به ترتیب در رتبه های ۴۷ و ۴۸ و در طبقه بندی هشدار بیشتر قرار گرفته اند (Fund for Peace, ۲۰۲۴) دقیقاً چیست؟ یا به عنوان نمونه دیگر وضعیت ایران از سال ۲۰۱۷ تا سال ۲۰۲۴ در این شاخص تغییر نکرده است، در حالی که میتوان حدس زد در بسیاری از فاکتورهای مورد نظر این شاخص،

1. Fund for Peace
2. Conflict Assessment System Tool
3. Warning
4. Alert



تغییرات فاحشی در ایران طی این سال‌ها به وجود آمده است. بر همین اساس پژوهشگران سعی در استفاده از تعاریف و شاخص‌های دیگر و به دست دادن گونه‌شناسی‌های جدید برای طبقه‌بندی دولت‌های شکننده کرده‌اند. این گونه‌شناسی‌ها بر اساس ابعاد متفاوتی از یک دولت شکننده به دست داده شده است که از دو (Kaplan, 2014)، سه (Tikuisis & Carment, 2017) و چهار (Ziaja et al., 2019) بعد متغیر بوده است. برای مثال کاپلان (۲۰۱۴) دو بعد ظرفیت دولت و چندپارگی هویت سیاسی را برای تعیین دولت‌های شکننده و جایگاه آنها مورد استفاده قرار داده است و یا تیکویسیس و همکاران (۲۰۱۷) یک شاخص سه بعدی مشتمل بر اقتدار، مشروعیت و ظرفیت را برای تمایز دولت‌های شکننده استفاده کرده‌اند. به طور کلی در اغلب پژوهش‌ها ابعاد تعیین دولت شکننده بر اساس نیاز پژوهشی و زمینه پژوهش متغیر است. ما نیز در این پژوهش بر اساس اهداف نهایی خود و ترسیم وضعیت دولت و حاکمیت و جامعه در سناریوهای چهارگانه‌ای که در بخش پیشین معرفی شد، یک مدل جدید بر اساس مفهوم شکنندگی ایجاد کردیم که مختصات آن را در ادامه معرفی می‌کنیم.

مدل پنج متغیره گونه‌شناسی دولت

بعد از بررسی ادبیات و مدل‌های ایجاد شده با استفاده از مفهوم دولت شکننده، برای ایجاد یک چارچوب تعمیم‌پذیرتر و سازگارتر، ما یک گونه‌شناسی شش موردی از دولت‌ها را بر اساس پنج متغیر کلی پیشنهاد می‌کنیم: مشروعیت، ظرفیت حکومت‌داری، انسجام اجتماعی، انعطاف‌پذیری اقتصادی و وابستگی خارجی. این گونه‌شناسی به عنوان طیفی از حالت‌های با ثبات تا فروپاشیده مدل‌سازی می‌شود، که هر دسته ترکیبی متمایز از نقاط قوت و ضعف یک دولت را در بین این متغیرها نشان می‌دهد. این چارچوب که متغیرهای آن از ترکیبی از شاخص‌های FSI مشتق شده است، رویکردی جامع برای ارزیابی ثبات و عملکرد دولت ارائه می‌کند. علاوه بر این، هنگامی که این گونه‌شناسی را با مفهوم «نزاع اجتماعی» که بعداً بررسی خواهد شد، ترکیب کنیم، به ابزار تحلیلی ارزشمندی برای ارزیابی موقعیت ایران در سناریوهای مختلف روابط ایران و آمریکا تبدیل می‌شود.

متغیرهای اصلی مستخرج و مشتق شده از شاخص FSI که برای ساخت این مدل مورد استفاده قرار گرفته است به شرح زیر هستند:

- مشروعیت - میزانی که یک دولت از اعتماد عمومی و اقتدار سیاسی برخوردار است. این متغیر شامل نمایندگی دموکراتیک، شفافیت، احترام به حقوق سیاسی و اعتبار رهبری است. مشروعیت ضعیف اغلب با خشونت سیاسی، تقلب در انتخابات و فساد گسترده مشخص می‌شود.
- ظرفیت حکومت‌داری - توانایی دولت برای اجرای قوانین، ارائه خدمات عمومی و حفظ امنیت داخلی. این متغیر شامل اثربخشی نهادها، کارایی بوروکراتیک و توانایی اجرای سیاست‌ها می‌شود.
- انسجام اجتماعی - میزان وحدت و فراگیری در جامعه. این متغیر بسیار مهم شامل شکاف‌های قومی و فرقه‌ای، خشونت جمعی، و برداشت‌های اجتماعی از انصاف و برابری است. کشورهایی که دارای انسجام اجتماعی قوی هستند، درگیری‌های داخلی کمتر و همبستگی ملی بیشتری را تجربه می‌کنند.
- انعطاف‌پذیری اقتصادی - توانایی دولت برای حفظ رشد اقتصادی، مدیریت بحران‌های مالی و فراهم کردن فرصت‌های اقتصادی برای شهروندان. این متغیر شامل تنوع اقتصادی، نرخ اشتغال، دسترسی به سرمایه و ثبات کلی اقتصادی است.
- وابستگی خارجی - میزانی که یک دولت برای حمایت سیاسی، اقتصادی یا نظامی به بازیگران خارجی متکی است. وابستگی زیاد می‌تواند نشان‌دهنده آسیب‌پذیری در برابر فشارهای خارجی مانند تحریم‌ها، مداخله خارجی یا کمک‌های مشروط باشد.

بر اساس این متغیرها، دولت‌ها را می‌توان به شش گونه متفاوت در امتداد طیفی از ثبات تا فروپاشی دسته‌بندی کرد:

- دولت باثبات - دولتی بسیار کارآمد با مشروعیت قوی، حکمرانی مؤثر، انسجام اجتماعی و انعطاف‌پذیری اقتصادی بالا و وابستگی خارجی کم. این دولت‌ها خودکفا هستند و قادر به مقابله با چالش‌های داخلی و خارجی بدون کمک‌های خارجی قابل توجه هستند.
- دولت کارکردی - دولتی با نهادها و ساختارهای حکومتی قوی، که با درجاتی از چالش‌های اقتصادی یا اجتماعی مواجه است. اما این چالش‌ها ثبات یا مشروعیت کلی دولت را تهدید نمی‌کند.

- دولت آسیب‌پذیر - دولتی که ضعف‌هایی در حکمرانی یا انعطاف‌پذیری اقتصادی دارد اما سطح پایه‌ای از ثبات را حفظ می‌کند. این دولت‌ها در معرض شوک‌هایی مانند بحران‌های اقتصادی، ناآرامی‌های اجتماعی یا فشارهای خارجی هستند که می‌تواند آنها را به شرایط شکننده‌تری سوق دهد.
- دولت شکننده - دولتی با کاهش ظرفیت حکمرانی، افزایش ناآرامی‌های سیاسی، بی‌ثباتی اقتصادی و مشروعیت ضعیف. این دولت‌ها اغلب برای حفظ نظم و ارائه خدمات ضروری تلاش می‌کنند و مستعد بی‌ثباتی عمیق‌تر هستند.
- دولت متزلزل - دولتی با نهادهای به شدت ضعیف، درگیری‌های داخلی مداوم، و درجه بالایی از شکاف و نزاع اجتماعی. این دولت‌ها اغلب بحران‌های مداوم، ورشکستگی‌های حکومتی و فقدان انسجام اجتماعی را تجربه می‌کنند که بهبود یا تغییر را بدون مداخله قابل توجه خارجی دشوار می‌کند.
- دولت فروپاشیده - دولتی که کنترل مؤثر بر قلمرو، ساختارهای حکومتی و مشروعیت خود را از دست داده است. این دولت‌ها اغلب با درگیری طولانی مدت داخلی و خارجی، بی‌قانونی و هرج و مرج و بحران‌های بشردوستانه مشخص می‌شوند و بازیگران خارجی نقش مسلط را در تلاش‌های بقا یا بازسازی آنها ایفا می‌کنند.

تصویر زیر شمایی گرافیکی از این گونه شناسی و نحوه حرکت در طول طیف را نشان می‌دهد:

تصویر ۲: مدل شش گونه‌ای دولت در طیف ثبات تا فروپاشی



هرچند هریک از متغیرهای پیش گفته می‌تواند نقش موثری در نحوه حرکت دولت‌ها در طول این طیف داشته باشد، اما مهمترین نکته در وضعیت شکنندگی یک دولت به گفته کاپلان (۲۰۱۴) انسجام اجتماعی است. این امر به ظرفیت یک جمعیت برای همکاری در تعقیب خیر عمومی اشاره دارد. انسجام اجتماعی مبتنی بر هویت مشترکی است که به جمعیت یک دولت اجازه می‌دهد بین هموطنان و بیگانگان تمایز قائل شوند. فقدان انسجام اجتماعی می‌تواند منجر به چندپارگی سیاسی و ضعیف شدن هیأت حاکمه شود و مشروعیت دولت را تضعیف کند. چندپارگی می‌تواند تشکیل نهادهای دولتی غیرسیاسی را که قادر به توزیع خدمات عمومی و اجرای یکنواخت قانون باشند، دشوار کند، که خود این شکاف‌ها را تشدید می‌کند. دولت‌هایی که انسجام اجتماعی قوی دارند، برای مدیریت لحظات شکنندگی مجهزتر هستند و با احتمال بیشتری میتوانند به سمت ثبات در این طیف حرکت کنند. اما چه چیز منجر به برهم خوردن نسج اجتماعی و ایجاد شکاف سیاسی و ایجاد هویت‌های واگرا در جمعیت یک دولت می‌شود؟ این مساله ای است که پاسخ به آن را در بخش دوم و از منظر نظریات روانشناسی اجتماعی دنبال میکنیم.

دوم: هویت و تعارض اجتماعی: کلید معمای شکنندگی

بسیاری از مدل‌های شکنندگی دولت از شاخص‌های چند بعدی (مانند ظرفیت حکمرانی، مشروعیت) برای طبقه‌بندی دولت‌ها در یک طیف استفاده می‌کنند. با این حال، همانطور که کاپلان (۲۰۱۴) استدلال می‌کند، شکنندگی یک «وضعیت» ایستا نیست، بلکه یک «لحظه» است - یک مقطع بحرانی که می‌تواند شامل همه دولت‌ها شود و در آن دولت‌ها یا فرو می‌ریزند یا تثبیت می‌شوند. در این بخش بیان می‌کنیم که پویایی هویت اجتماعی - که ریشه در نظریه هویت اجتماعی تایلر و همچنین نظریه تعارض گروهی واقع گرای مظفر شریف دارد - توضیح می‌دهد که چرا برخی از دولت‌ها این لحظات را با موفقیت طی می‌کنند در حالی که برخی دیگر در پایان فرو می‌پاشند.

کاپلان با اشاره به تعدد فهرستها و شاخصهای تولید شده از دولت شکننده، به درستی اشاره می‌کند که همه این فهرستها و شاخص‌ها معطوف به شناسایی علایم و نشانه‌های شکنندگی در یک دولت هستند. وی استدلال می‌کند که حکومتداری بد، طبق استانداردهای حکمرانی خوب غربی، نمی‌تواند معیار مناسبی برای تعیین شکنندگی در یک دولت باشد، زیرا ممکن است دولتی با حکمرانی بد یا بسیار بد از لحاظ این استانداردها، همچنان دولتی فراگیر و باثبات به لحاظ ساختارهای حاکمیتی باشد. کاپلان وضعیت بسیاری از دولت‌های شرق آسیایی را برای نمونه در این خصوص مثال می‌آورد و نتیجه می‌گیرد که این معیارها برای پیش‌بینی وضعیت شکنندگی چاره‌ساز نخواهند بود. پاکستان و کره شمالی بسیاری از علایم دولت‌های شکننده را در خود دارند اما به شدت در برابر فروپاشی مقاوم به نظر می‌رسند و در همین حال بسیاری از کشورهایی که در جریان بهار عربی دچار فروپاشی نظم سابق شدند، تا قبل از آن از علایم شکنندگی بسیار کمی برخوردار بودند. وی به خوبی اشاره می‌کند که در واقع، شکنندگی یک لحظه‌ای است که برای همه دولت‌ها ایجاد می‌شود و همه دولت‌ها لحظه‌های بحرانی شکنندگی را تجربه می‌کنند که می‌تواند کوتاه یا بسیار بلند باشد (در حد چند سال یا حتی چند دهه) و در برخی موارد منجر به فروپاشی دولت موجود و یا انتقال به یک دولت جدید شود. فهم اینکه چرا برخی دولت‌ها این لحظه شکنندگی را بسیار موثرتر و موفق‌تر از دیگر دولت‌ها سپری می‌کنند، اهمیت بسیار زیادی در تشخیص یک دولت شکننده از یک دولت تاب‌آور دارد. در نهایت وی پیشنهاد می‌کند که توانایی یک دولت برای فرار از شکنندگی و لحظات شکننده توسط دو عامل تعیین می‌شود: (۱) ظرفیت جمعیت دولت برای همکاری و (۲) توانایی نهادهای رسمی و غیر رسمی آن دولت برای هدایت و کانالیزه کردن این همکاری در راستای رفع چالشهای ملی. دولت‌های شکننده در هر دو عامل ضعیف و ناقص هستند (Kaplan, 2014).

نکته مهمی که کاپلان به آن اشاره می‌کند در وهله نخست، بحث بسیار مهم هویت‌های سیاسی و اجتماعی موجود در جمعیت یک دولت و میزان چندپارگی یا یکپارچگی آنها است. دولت‌های شکننده اغلب با جمعیتی مشتمل بر هویت‌های چندپاره و متعارضی دست به گریبان هستند که نه تنها ظرفیت همکاری در آنها بسیار محدود است، بلکه انگیزه تعارض و نزاع نیز بعضاً در آنها به شدت قوی و تعیین‌کننده در هویت‌یابی جمعی است. چنین چندپارگی اجتماعی در جایی که نهادهای حاکمیتی نیز ضعیف یا عملاً بی‌کاره هستند، منجر به یک نظم سیاسی شدیداً بی‌ثبات می‌شود که خود در نهایت مشروعیت دولت را زیر سؤال خواهد برد. چرا که یک نظم مشروع سیاسی، حول یک هویت فراگیر شکل می‌گیرد که تمامی نهادها و جریانهای اجتماعی نیز در راستای تقویت آن هستند. یک دولت شکننده رو به فروپاشی بیش و پیش از هر چیز با جامعه‌ای به لحاظ هویتی پراکنده و پاره‌پاره مشخص می‌شود که ظرفیت همکاری برای عبور از لحظه شکنندگی به سوی یک هدف مشترک در آنها بسیار محدود و اغلب غایب است. اینجا است که مساله هویت، گروه و تعارض گروهی به مفاهیم اصلی فهم شکنندگی تبدیل می‌شوند که به واسطه آنها میتوان دریافت دولت‌ها چه زمانی میتوانند از یک وضعیت شکننده به سمت فروپاشی رفته و یا برعکس، به سمت یک دولت با ثبات و تاب‌آور حرکت کنند.

هویت اجتماعی و مساله تعارض: نگاهی به نظریه هویت اجتماعی

نظریه هویت اجتماعی به شکل خلاصه به بررسی این مسئله می‌پردازد که چگونه افراد با عضویت در گروه، ارزشمندی خود را به دست می‌آورند که در نهایت منجر به طرفداری درون گروهی و سوگیری برون گروهی می‌شود. بحث هویت اجتماعی که خاستگاهش از روانشناسی اجتماعی اروپایی سرچشمه می‌گیرد، به بهترین وجه به عنوان تعریف فرد از خود بر اساس عضویت در گروه‌های اجتماعی درک می‌شود؛ جایی که افراد خود را بر اساس ویژگی‌های مشترک و تعیین‌کننده گروه تعریف می‌کنند و از سوی دیگران نیز با یک چنین مشخصاتی تعریف می‌شوند. این مفهوم به عنوان پیوندی حیاتی بین رفتارهای جمعی و افکار و اعمال فردی عمل می‌کند. هرچند منظر هویت اجتماعی^۱ در ابتدا در علم روانشناسی توسعه یافت اما همیشه پتانسیلی برای ادغام در مباحث جامعه‌شناختی داشته و حتی در مراحل اولیه تکوین خود از ایده‌های جامعه‌شناختی بهره‌برده است - اینکه چگونه باورهای اجتماعی مربوط به روابط بین گروهی، افراد را به تعقیب حس مثبت تمایز برای گروه خود و در نتیجه برای خود هدایت می‌کند. علیرغم وجود سنت‌های جامعه‌شناختی تثبیت شده در حوزه مطالعه خود و هویت، مانند تعامل‌گرایی نمادین^۲ و نظریه نقش^۳ (Gegas & Peter, ۱۹۹۵) پژوهش‌های معاصر به طور فزاینده‌ای نظریه یا منظر هویت اجتماعی را به عنوان

1. Social Identity Theory/Perspective
2. Symbolic Interactionism
3. The Role Theory

یک چهارچوب فکری جامع برای درک رفتارهای بین گروهی و به ویژه موضوعاتی مانند تبعیض بین گروهی و تعارضات اجتماعی مورد توجه قرار داده اند. این منظر به ما امکان می‌دهد تا پویایی‌های درون گروهی و بین گروهی را به عنوان نیروهای شکل‌دهنده به انسجام یا واگرایی اجتماعی بررسی کنیم. همچنین توضیح می‌دهد که چگونه افراد در تلاش برای حفظ یا تقویت جایگاه گروهی خود، در تعاملات اجتماعی به الگوهای همبستگی یا تضاد گرایش پیدا می‌کنند. در جوامعی که تنوع گروه‌های اجتماعی با رقابت بر سر منابع، جایگاه و هویت ملی همراه است، این پویایی‌ها می‌توانند تحت شرایط خاص به تشدید شکاف‌های اجتماعی که زمینه‌ساز بی‌ثباتی سیاسی و نهایتاً تضعیف یکپارچگی دولت هستند، منتهی شود. بر این اساس، درک عمیق‌تر از چگونگی شکل‌گیری و تقابل هویت‌های اجتماعی می‌تواند کلیدی برای تحلیل فرآیندهای واگرایی سیاسی و اجتماعی باشد که به عنوان یکی از عوامل مؤثر در فرسایش اقتدار دولت‌ها عمل می‌کنند.

هرچند شکل‌گیری هویت‌های اجتماعی ریشه‌های عمیقی در سنت‌های فکری روانشناسی اجتماعی و همچنین جامعه‌شناسی دارد^۱ اما طی دهه‌های اخیر این نظریه هویت اجتماعی بوده است که جریان اصلی پیرامون مطالعه روابط بین گروه‌های اجتماعی را هدایت کرده است. هنری تایل^۲ واضع نظریه هویت اجتماعی مفهوم هویت جمعی را به عنوان دانش و آگاهی فرد از تعلقش به برخی گروه‌های اجتماعی همراه با اهمیت عاطفی و ارزشی که برای عضویت در این گروه‌ها قایل شده، توصیف کرده است (Burke, 2020). طبق این نظریه افراد دارای هویت‌های اجتماعی و شخصی متعددی هستند که از نظر اهمیت ذهنی و قابلیت دسترسی (زمانی یا موقعیتی) متفاوت است. در هر موقعیت معین، تنها یک هویت به طور معمول برجسته است و بر خودسازی و رفتار فرد حاکم می‌شود.

در واقع نظریه هویت اجتماعی یک تحلیل روانشناختی اجتماعی است که نقش ادراک فرد از خود را بر اساس عضویت گروهی در جنبه‌های مختلف زندگی گروهی از جمله فرآیندهای گروهی و روابط بین گروهی بررسی می‌کند. این نظریه شامل چندین مفهوم و نظریه فرعی به هم پیوسته است که در ابعاد اجتماعی-شناختی، انگیزشی، اجتماعی-تعاملی و کلان اجتماعی زندگی گروهی بررسی می‌شود. یک اصل اساسی این رویکرد این باور است که پدیده‌های جمعی را نمی‌توان تنها با نگاه کردن به فرآیندهای فردی یا تعاملات بین فردی درک کرد و روانشناسی اجتماعی باید مطالعه پدیده‌های اجتماعی در مقیاس بزرگ (بافت اجتماعی) را در اولویت قرار دهد. چهار مفهوم اصلی در این نظریه وجود دارد که ارکان اصلی فهم آن را به دست داده است (Tajfel, 1974):

دسته بندی اجتماعی^۳: که فرآیند نظم بخشیدن به محیط اجتماعی با گروه بندی افراد به دسته‌های اجتماعی است که برای فرد معنادار است. یک «گروه» در این زمینه یک موجودیت شناختی است که برای فرد در یک زمان خاص مهم است، نه لزوماً یک گروه «عینی» در مقابل ما. دسته بندی اجتماعی تمایز «ما» در مقابل «آنها» را ایجاد می‌کند. این مفهوم خود به خلق مفهوم دیگری با عنوان «شخصی زدایی»^۴ منجر شد که بر اساس آن افراد خود را به عنوان نمونه‌های قابل جایگزین یک دسته اجتماعی درک می‌کنند تا به عنوان افراد متمایز با ویژگی‌های منحصر به فرد (Sato, ۲۰۲۵). به عبارت دیگر در شرایطی که هویت جمعی خاصی برجسته می‌شود، فرد خود را به عنوان نماینده یک گروه با مشخصات و ویژگی‌های گروهی - و نه یک موجودیت فردی با ویژگی‌های خاص خود - می‌بیند و معرفی می‌کند.

۱. برای مروری جذاب بر بحث هویت‌های اجتماعی و شکل‌گیری آنها کتاب ریچارد جنکینس یکی از منابع غنی و مورد ارجاع در این حوزه است:

Jenkins, R. (2014). Social identity (4th ed.). Routledge.

همچنین نگاه کنید به:

Hogg, M. A., & Ridgeway, C. L. (2003). Social identity: sociological and social psychological perspectives. *Social Psychology Quarterly*, 66(2), 97–100. <http://pascal-francis.inist.fr/vibad/index.php?action=getRecordDetail&idt=14790172>

2. Henry Tajfel

هنری تایل یکی از دانشمندان برجسته روانشناسی اجتماعی است که نظریاتش در حوزه مطالعات هویت اجتماعی، تبعیض گروهی و تعارض بین گروهی معروف و شناخته شده است. وی از یهودیان لهستانی بود که در دانشگاه سوربن در رشته روانشناسی تحصیل میکرد و بعد از شروع جنگ دوم جهانی در ارتش فرانسه علیه آلمان نازی می‌جنگید که در یکی از این نبردها به اسارت ارتش آلمان درآمد. اما از آنجایی که آلمانی‌ها تصور میکردند که وی یک یهودی فرانسوی - و نه لهستانی - است، وی شانس زنده ماندن را داشت تا بعد از آزادی به میهن خود بازگردد. اما بعد از بازگشت به خانه با شوک ناشی از قتل عام همه اعضای خانواده و دوستان و آشنایان یهودی خود روبرو شد. این مساله که چرا و چگونه هویت یک گروه منجر به ایجاد چنین تبعیض وحشتناکی علیه آنها می‌شود، سرآغاز یکی از تاثیرگذارترین پژوهش‌های تاریخ روانشناسی اجتماعی شد.

3. Social Categorization

4. Depersonalization

هویت اجتماعی: این مفهوم به عنوان بخشی از خودپنداره یک فرد است که از دانش او از تعلق به یک گروه (یا گروه‌های اجتماعی)، همراه با اهمیت عاطفی مرتبط با آن عضویت به دست می‌آید. افراد همواره در تلاش برای دستیابی به تصویری رضایت بخش از خود هستند و عضویت در گروه به این تلاش کمک می‌کند.

مقایسه اجتماعی: افراد گروه خود را با مقایسه با سایر گروه‌های اجتماعی مرتبط ارزیابی می‌کنند. اهمیت ویژگی‌های یک گروه (به عنوان مثال، موقعیت، ثروت) تا حد زیادی از تفاوت‌های درک شده از گروه‌های دیگر و دلالت‌های ارزشی این تفاوت‌ها ناشی می‌شود. مقایسه‌های اجتماعی بین گروه‌ها بر ایجاد تمایز بین درون گروه و برون گروه متمرکز است.

تمایز روانشناختی^۱: گروه‌ها تلاش می‌کنند تا تمایزی با ارزش مثبت بین خود و گروه‌های دیگر ایجاد و حفظ کنند، زیرا این امر به جنبه‌های مثبت هویت اجتماعی اعضای آنها کمک می‌کند. از نظر تایفل نیاز به ایجاد این تمایز پیامد اصلی توالی سه مفهوم قبلی یعنی دسته بندی اجتماعی-هویت اجتماعی-مقایسه اجتماعی باشد. این تمایز اغلب مبتنی و همراه با ارزش گذاری است.

چنانچه بیان شد در هسته خود، نظریه هویت اجتماعی، گروه را در قالبی شناختی، و از طریق نحوه درک افراد از خود به عنوان اعضای گروه تعریف می‌کند. از منظر روانشناختی یک گروه زمانی وجود دارد که سه یا چند نفر خود را بر اساس ویژگی‌های مشترکی که مجموعاً آنها را از دیگران متمایز می‌کند، تعریف و ارزیابی می‌کنند (Hogg, ۲۰۲۰). این نظریه به طیف وسیعی از پدیده‌ها مانند تعصب^۲، تبعیض^۳، قوم‌گرایی، کلیشه‌سازی^۴، تعارض بین گروهی، انطباق پذیری^۵، رفتار هنجاری، قطبی‌سازی گروهی، رفتار جمعی، رفتار سازمانی، رهبری، انحراف و انسجام گروهی می‌پردازد. تجربیات شخصی تایفل به عنوان یک یهودی لهستانی در طول ظهور نازیسم، جنگ جهانی دوم، هولوکاست، و آواره شدن اروپایی‌ها پس از جنگ، اشتیاق او را برای درک این مسائل اجتماعی در مقیاس بزرگ تقویت کرد. چنانچه بیان شد، هدف فرانظری تایفل ایجاد توضیحی بود که از تقلیل پدیده‌های بین گروهی به بیان صرف ویژگی‌های شخصیتی، تفاوت‌های فردی و فرآیندهای بین فردی اجتناب کند. این موضع ضد تقلیل‌گرایانه او را در برابر پارادایم غالب در روانشناسی اجتماعی در آن زمان قرار داد.

یکی از مفاهیم اصلی در این نظریه، که قدرت توضیح‌دهندگی بسیار بالایی برای پدیده رقابت‌های بین گروهی دارد، پارتی بازی^۶ درون گروهی یا سوگیری درون گروهی^۷ است، که تمایل افراد به داشتن دیدگاه‌های مطلوب تری نسبت به گروه خود (درون گروه) در مقایسه با سایر گروه‌ها (برون گروه)^۸ را نشان می‌دهد. از نتایج جذاب پژوهش‌های تایفل که از آنها به عنوان پارادایم گروه حداقلی^۹ یاد شده است، این بود که آگاهی صرف از حضور یک برون گروه (بدون نیاز به وجود هیچ انگیزه رقابتی ثانویه) برای برانگیختن واکنش رقابتی یا تبعیض آمیز بین گروهی، از سوی درون گروه کافی است. به عبارت دیگر صرف تقسیم بندی افراد به دو گروه (حتی بدون اینکه اعضای هر گروه آشنایی سابق با یکدیگر داشته باشند یا تضاد منافعی بین آنها در جریان باشد) برای ایجاد تبعیض و رقابت بین گروهی کافی است (Tajfel, ۱۹۷۴).

انگیزه‌های هویت‌یابی جمعی

اولین نسخه‌های نظریه هویت اجتماعی بر انگیزه‌های روان‌شناختی که یک عضو گروه را به عضویت گروهی وادار می‌کند، تأکید کلیدی داشتند. این انگیزه‌ها که از مفهوم تمایز روانشناختی که پیشتر به آن اشاره کردیم ناشی می‌شود، به عنوان نیازی در میان اعضای گروه توصیف شده تا گروه‌های خود را به شکلی مثبت از دیگر گروه‌ها متمایز کنند و در نتیجه به یک هویت اجتماعی مثبت دست یابند (Huddy, 2001). در واقع این عامل زمانی وارد این نظریه شد که تایفل برای درک چرایی تبعیض بین گروهی، به این نتیجه رسید که عضویت در گروه‌های اجتماعی و تشریح تبعیضی که گروه‌ها نسبت به یکدیگر روا میدارند، تنها با استفاده از شرح جزئیات روندهای شناختی امکانپذیر نیست و در

1. Psychological Distinctiveness
2. Prejudice
3. Discrimination
4. Stereotyping
5. Conformity
6. Favoritism
7. Ingroup bias
8. Outgroup
9. Minimal group paradigm

نتیجه فاکتورهای انگیزشی برای چنین روابط بین گروهی از ضروریات تشریح چیرستی هویت اجتماعی شد.

در خصوص نیت افراد برای عضویت در گروه‌های اجتماعی و در نتیجه کسب هویت اجتماعی، دو عامل و انگیزه اساسی ذکر شده است: (۱) ارتقای نفس^۱ و ایجاد تمایز مثبت با دیگران (۲) کاهش عدم قطعیت و نااطمینانی (Hogg, 2020). عامل اول که به نوعی مهمترین عامل در رفتارهای تبعیض آمیز از جمله نژادپرستی نیز هست (باور اینکه «ما» بهتر از «آنها» هستیم) از این مساله انگیزشی نشأت می‌گیرد که هنگام عضویت فرد در گروه‌های اجتماعی، نفس یا خود، در قالب گروه معنی می‌شود و حس برتری گروهی به معنی حس برتری خود یا عزت نفس^۲ برای فرد تعبیر می‌شود. به عبارت دیگر هرچقدر گروه «ما» بهتر از گروه «آنها» باشد، به معنی برتر «من» بر «او» است. این مساله مهمترین عامل در درک پیچیدگی روابط درون گروهی بر اساس این نظریه است. چارچوب نظری تایفل تأکید می‌کند که رفتار بین گروهی عمیقاً در نیاز روانشناختی به هویت اجتماعی مثبت ناشی از عضویت در گروه ریشه دارد. این نیاز فرآیندهای دسته بندی اجتماعی، مقایسه و تلاش برای تمایز روانی را هدایت می‌کند، که منجر به تعامل پیچیده نگرش‌ها و رفتارها بین گروه‌های اجتماعی مختلف می‌شود، که اغلب فراتر از انگیزه‌های عقلانی یا منفعت شخصی است (Tajfel, 1974).

اما عامل دومی که در خصوص بحث جاری ما نیز اهمیت بسیار زیادی دارد، مساله نقش عضویت در گروه‌های اجتماعی و هویت یابی اجتماعی در کاهش عدم قطعیت و کاستن از فضای نااطمینانی است. این انگیزه از یک نکته بسیار ابتدایی شناختی نشأت می‌گیرد: افراد مدام در تلاش هستند تا عدم قطعیت ذهنی خود در مورد دنیای اجتماعی و جایگاهشان در آن را کاهش دهند - دوست دارند بدانند چه کسانی هستند و چگونه باید رفتار کنند و دیگران چه کسانی هستند و چگونه ممکن است رفتار کنند (Hogg, 2020). هویت جمعی تا حد زیادی با نشان دادن الگوهای مشخص و قالبهای رفتاری و تایید آنها این عدم قطعیت را کاهش داده و باعث می‌شود فرد حس اطمینان از خود و جهان اطراف را داشته باشد. نکته مهمی که مایکل هاگ از شارحان نظریه هویت اجتماعی به آن اشاره می‌کند این است که هر چقدر شرایط عدم قطعیت شدیدتر باشد، و شخص از اتفاقات و دنیای اطراف خود نامطمئن‌تر باشد، بیشتر تلاش می‌کند تا با عضویت در گروه‌های اجتماعی و کسب هویت‌های جمعی به طور مؤثرتری این عدم اطمینان را کاهش دهد. در شرایط وخیم، این گروه‌ها ممکن است ارتدوکس و افراطی بوده، دارای ایدئولوژی‌ها و سیستم‌های اعتقادی بسته و ساختار رهبری و قدرت سلسله مراتبی باشند. این فرضیه به تدریج توسط هاگ تبدیل به نظریه عدم قطعیت-هویت^۳ شد که یکی از چهارچوبهای تحلیلی بر خاسته از دل نظریه هویت اجتماعی است.

نظریه عدم قطعیت-هویت بر عدم قطعیت به عنوان یک حالت ناشی از زمینه^۴ تمرکز دارد. از نگاه این نظریه عدم قطعیت توسط عوامل زمینه‌ای ایجاد می‌شود که اطمینان افراد را در مورد شناخت‌ها، ادراکات، احساسات و رفتارهایشان و در نهایت، اطمینان و اعتماد به درکشان نسبت به خود را به چالش می‌کشد (Hogg, 2007). زمانی که فرد در اثر عوامل زمینه‌ای اجتماعی (مثلاً عدم قطعیت روزمره در خصوص اتفاقات و حوادث پیش رو) دچار شک و تردید نسبت به خود و هویت خویش می‌شود، این مساله تاثیر عمیقی بر انگیزه‌های وی برای جبران این عدم قطعیت از طریق هویت یابی جمعی خواهد داشت.

در بنیان خود، این نظریه بیان می‌کند که افراد شدیداً تمایل دارند تا وضعیت آزار دهنده عدم اطمینان و قطعیت خود را بهبود دهند. این عدم قطعیت می‌تواند از تغییرات اجتماعی مختلف و رویدادهای زندگی شخصی ناشی شود که احساس هویتی فرد را به چالش می‌کشد. طبق نظریه، دسته بندی خود و دیگران به عنوان اعضای یک گروه اجتماعی، راهی مؤثر برای کاهش این عدم قطعیت ذهنی است (Hogg, 2014). این فرآیند شامل آن چیزی است که پیش از این در مورد شخصی زدایی و نمایندگی فرد از گروه بیان کردیم. افراد با هویت بخشی به خود به عنوان عضو یا نماینده یک گروه و اعضای برجسته آن، این ادراک و اطمینان و قطعیت از چیرستی و بایسته‌های خود و رفتار خود در جهان اجتماعی پیرامون به دست می‌آورند، که همه اینها به طور توافقی توسط اعضای گروه نیز تایید شده است. این هویت اجتماعی مشترک یک چارچوب تجویزی را فراهم می‌کند که در نتیجه آن ابهام فرد کاهش یافته و قابلیت پیش‌بینی در مورد خود و محیط اجتماعی‌اش افزایش می‌یابد (Hogg, 2000).

1. Self-Enhancement
2. Self-esteem
3. Uncertainty-Identity Theory
4. Context

البته نظریه عدم قطعیت-هویت تاکید می‌کند که همه گروه‌ها به یک اندازه در کاهش حس عدم قطعیت فرد موثر نیستند. گروه‌هایی که با نسج بالا^۱ مشخص می‌شوند - گروه‌هایی که به‌عنوان موجودیت‌های منسجم، یکپارچه و متمایز با مرزهای روشن، همگنی درونی و اهداف مشترک تلقی می‌شوند - به شکلی ویژه در کاهش عدم قطعیت مهارت دارند (Hogg, ۲۰۰۷). این گروه‌ها اغلب دارای پیش‌الگوهای^۲ واضح، متمایز، بدون ابهام و توافقی هستند که راهنمایی و اعتبار قطعی‌تری ارائه می‌دهند، بنابراین به طور مؤثرتر عدم قطعیت فرد را کاهش می‌دهند. در نتیجه، در شرایط عدم قطعیت بالا، افراد تمایل بیشتری به همذات‌پنداری با گروه‌های دارای نسج بالا دارند (Hogg, 2005). برعکس، عدم قطعیت بالا می‌تواند منجر به خروج از گروه‌هایی شود که از نسج متوسط یا کم کمی برخوردار هستند و نمی‌توانند وضوح و قطعیت کافی را برای فرد ارائه کنند.

علاوه بر این، هاگ تجزیه و تحلیل خود را به درک افراط‌گرایی نیز گسترش می‌دهد. این نظریه بیان می‌کند که عدم قطعیت حاد یا مزمن می‌تواند گروه‌ها و رفتارهای افراطی‌تر را به عنوان منبعی برای کاهش عدم قطعیت مشروط به هویت یابی برای فرد جذاب تر کند. این گروه‌های افراطی اغلب دارای رهبری قوی و هدایت‌گر و سیستم‌های ایدئولوژیک سفت و سخت هستند که مخالفت را ممنوع می‌کنند و پیروی دقیق از هنجارهای گروهی را تجویز می‌کنند و چارچوبی به ظاهر مطلق، قطعی و مشخص برای هویت و رفتار فرد ارائه می‌دهند (Hogg, 2014). موضوعی که خود می‌تواند مسئله‌ای بسیار مهم در تبیین چرایی بروز رفتارهای افراطی از سوی افراد و ظهور و خیزش گروه‌های تندرو در شرایط خاص اجتماعی باشد.

پیش‌بینی بنیادین نظریه عدم قطعیت-هویت مبنی بر اینکه عدم اطمینان نسبت به خود و جهان پیرامون باعث هویت یابی جمعی و گروهی می‌شود، پشتیبانی تجربی قابل توجهی را نیز به دست آورده است. فراتحلیلی از ادبیات این نظریه از نظر کمی ارتباط معنی داری بین عدم قطعیت و هویت یابی گروهی را تایید کرده است (Choi & Hogg, 2019). پژوهش‌ها و مطالعات صورت گرفته این رابطه را در زمینه‌های مختلف، از جمله گروه‌های اعتراضی دانشجویی، درگیری بین گروهی، و حمایت از سبک‌های مختلف رهبری بررسی کرده است. در حالی که پیوند کلی بین عدم قطعیت و هویت یابی جمعی قوی است، قدرت این رابطه می‌تواند تحت تأثیر عواملی مانند ارتباط گروه با منبع عدم اطمینان و حوزه خاص عدم قطعیت باشد. در نهایت، این نظریه چارچوبی برای درک اینکه چگونه انگیزه اصلی انسان برای کاهش عدم قطعیت، فرآیندهای اجتماعی اساسی مانند هویت جمعی و گروهی را هدایت می‌کند و حتی می‌تواند به پدیده‌های پیچیده‌تری مانند افراط‌گرایی و تبعیت ایدئولوژیک کمک کند، ارائه می‌دهد.

سوم: معمای تعارض بین گروهی: از هویت به شکنندگی - تبعیض و پیدایش تعارض

چنانچه در ابتدای این بخش بیان شد، کاپلان اشاره می‌کند که دولت‌های شکننده اغلب هویت‌های اجتماعی رقیب (مانند قومی، مذهبی، نژادی، سیاسی، فرهنگی و مانند آن) را در خود جای داده‌اند. زمانی که این گروه‌ها وارد تعارض و درگیری شوند - و فاقد نهادهایی برای میانجیگری درگیری باشند - همکاری جمعی فروپاشیده و بحران تعارض اجتماعی بروز و ظهور می‌کند. از بین می‌رود. اما مکانیسم و ساز و کار بروز این تعارض، آن چیزی است که در پویایی روابط بین گروهی نهفته است.

چگونگی هویت یابی گروهی و عضویت فرد در گروه اجتماعی بر اساس انگیزه‌های روانشناختی تنها یک شاخه از پژوهش‌های صورت گرفته در نظریه یا منظر هویت اجتماعی است. بحث درک تبعیض و تعارض بین گروهی مهمترین انگیزه شخصی تایفل و همچنین دغدغه سایر پژوهشگران این نظریه بوده است و طی سه دهه گذشته ادبیاتی غنی در حوزه تبیین و تحلیل نزاع یا تعارض اجتماعی با استفاده از چهارچوب نظریه هویت اجتماعی تولید شده است.

برای درک چگونگی شکل‌گیری تعارض بین گروهی بعد از شکل‌گیری هویت‌های گروهی مجزا، دو نکته بسیار مهم و حائز اهمیت وجود دارد. نکته اول مربوط به اولین پژوهش‌های تایفل با عنوان پارادایم گروه حداقلی است که همانطور که ذکر شد، نتایج آنها نشان داد که صرف تقسیم بندی افراد به دو گروه مجزا، منجر به شکل‌گیری انگیزه‌های روانشناختی برای شکل‌گیری سوگیری درون گروه علیه برون گروه می‌شود. فرآیندهای شناختی در پی زمینه این اتفاق را به شکل خلاصه قبل از این مرور کردیم. اما نکته دوم به دینامیک و پویایی روابط بین گروهی در نظریه هویت اجتماعی مربوط می‌شود که به شکلی جالب توجه جزئیات جذابی از فرآیند رقابت‌های بین گروهی و استراتژی‌های گروه‌ها در این رقابت را مشخص می‌سازد و نقش مهمی در تبیین مسئله تعارض بین گروهی دارد.

1. High entitativity
2. Prototype

پیش از این چهار مفهوم اصلی در نظریه هویت اجتماعی را بررسی کردیم: دسته بندی اجتماعی؛ هویت اجتماعی؛ مقایسه اجتماعی؛ و تمایز روانشناختی که این چهار مفهوم به ترتیب و در توالی ذکر شده، فرآیند شکل گیری هویت گروهی را توضیح می‌دهند. کلید مسئله پویایی روابط و تعارض بین گروهی اما در دو مفهوم آخر یعنی تمایز روانشناختی و به ویژه مقایسه اجتماعی نهفته است. مقایسه اجتماعی فرآیندی است که از طریق آن افراد گروه خود را با مقایسه با برون گروه‌های مرتبط ارزیابی می‌کنند. این مقایسه‌های بین گروهی ناشی از نیاز به دستیابی به تمایز روانشناختی مثبت برای درون گروه است. بدان معنا که گروه‌ها به دنبال آن هستند که در ابعاد واجد ارزش نه تنها از سایر گروه‌ها متفاوت باشند، بلکه بهتر از آنها نیز باشند. اعتبار و پرستیژ به جای اینکه لزوماً منبع کمیابی باشد که گروه‌ها مستقیماً بر سر آن رقابت می‌کنند، به خروجی مقایسه اجتماعی تبدیل می‌شود (Worley, 2021). این نقطه، نقطه تمایز اصلی نظریه هویت اجتماعی با نظریه تعارض گروهی واقع‌گرا^۱ است که جلوتر به شرح آن می‌پردازیم. در حالی که نظریه تعارض گروهی واقع‌گرا معتقد است که تعارض بین گروه‌ها از رقابت بر سر منافع گروهی واقعی مانند قدرت، ثروت و اعتبار ناشی می‌شود، نظریه هویت اجتماعی تایفل پیشنهاد می‌کند که این تعارض و تضاد می‌تواند حتی بدون چنین رقابتی بر سر منابع عینی، صرفاً از نیاز روانشناختی به داشتن هویت اجتماعی مثبت از طریق مقایسه مطلوب بین گروهی، پدیدار شود.

هنگامی که گروه‌ها در گیر مقایسه اجتماعی می‌شوند و گروه خود را پایین‌تر و فروتر از برون گروه مربوطه می‌بینند، یا زمانی که تمایز روانشناختی مثبت آنها تهدید می‌شود، ممکن است راهبردهای مختلفی را برای جبران این مسئله اتخاذ کنند. این راهبردها، بسته به ماهیت درک شده از شرایط و وضعیت برقرار بین گروهی (نفوذپذیری، ثبات، مشروعیت) و در دسترس بودن جایگزین‌های شناختی، می‌توانند منجر به تعارض شوند. تحرک فردی: زمانی رخ می‌دهد افراد بر این باور باشند که مرزهای بین گروهی قابل نفوذ هستند و سیستم شایستگی تا حدودی مشروع است، ممکن است سعی کنند از درون گروه با وضعیت پایین‌تر خارج شوند و به یک برون گروه با شایستگی^۲ بالاتر بپیوندند. این استراتژی به جای تضاد و تعارض مستقیم بین گروهی، بر پیشرفت فردی متمرکز است. با این حال، می‌توان آن را به عنوان طرد یا رد درون گروه در نظر گرفت. رقابت اجتماعی: اگر اعضای گروه مرزهای بین گروهی را غیرقابل نفوذ و سیستم شایستگی را ناپایدار یا نامشروع بدانند، احتمال بیشتری دارد که در رقابت اجتماعی شرکت کنند، که در آن گروه به طور جمعی تلاش می‌کند موقعیت خود را نسبت به برون گروه در ابعاد ارزشی موجود بهبود بخشد. این استراتژی مستقیماً منجر به تعارض آشکار اجتماعی می‌شود. برای گروه‌های زیردست، این استراتژی ممکن است شامل به چالش کشیدن برتری گروه مسلط و کار در جهت هویت گروهی مثبت باشد. گروه غالب به نوبه خود ممکن است با اقدامات تبعیض آمیز برای حفظ وضعیت موجود یا ایجاد تمایزات جدید به نفع خود واکنش نشان دهد.

خلاقیت اجتماعی: هنگامی که تغییر سلسله مراتب شایستگی دشوار است، گروه‌های زیردست ممکن است از استراتژی‌های خلاقیت اجتماعی استفاده کنند. این استراتژی شامل:

- بازتفسیر ویژگی‌های منفی موجود در درون گروه در جهت مثبت برای دستیابی به تمایز با ارزش مثبت از گروه برتر.
- مقایسه درون گروه با برون گروه در ابعاد جدید که در آن گروه می‌تواند ادعای برتری کند.
- ایجاد ویژگی‌های گروهی جدید که ارزش مثبت و متمایز از برون گروه دارند.

در حالی که هدف خلاقیت اجتماعی دستیابی به یک هویت اجتماعی مثبت بدون رویارویی مستقیم است، اما اگر گروه مسلط از پذیرش یا تایید ارزیابی مجدد یا ابعاد جدید مقایسه گروه زیردست امتناع کند، همچنان می‌تواند منجر به تعارض شود (Tajfel, 1974). «نبرد برای مشروعیت» زمانی به وجود می‌آید که گروه‌های زیردست به دنبال جانداختن این اشکال جدید مقایسه بین گروهی هستند. علاوه بر این، نظریه هویت اجتماعی تاکید می‌کند که امنیت افراد و گروه‌ها به مشروعیت درک شده از وضعیت موجود بستگی دارد. هنگامی که مشروعیت وضع موجود به چالش کشیده می‌شود، ثبات تضعیف شده و گروه‌های مسلط ممکن است این چالش‌ها را به عنوان تهدیدی درک کنند که منجر به تشدید تبعیض می‌شود. برعکس، گروه‌های زیردست که تصور منفی از خود را رد می‌کنند و برای هویت مثبت تلاش می‌کنند، می‌توانند دشمنی گروه غالب را برانگیزند (Worley, 2021).

چنانچه دیده شد، نظریه هویت اجتماعی چارچوبی را فراهم می‌کند که در آن روابط و تعارضات بین گروهی می‌تواند ناشی از نیاز اساسی انسان به یک هویت اجتماعی مثبت باشد. این نیاز فرآیندهای مقایسه اجتماعی را هدایت می‌کند، که می‌تواند گروه‌ها را به رقابت برای تمایز مثبت سوق دهد. هنگامی که سلسله مراتب شایسته به عنوان وضعیتی ناعادلانه یا ناپایدار تلقی می‌شود، استراتژی‌های مختلفی به کار گرفته می‌شود و رقابت اجتماعی مستقیماً به تعارض منجر می‌شود، در حالی که خلاقیت اجتماعی می‌تواند راهی برای اجتناب از آن باشد، اما اگر گروه غالب در برابر تعریف مجدد روابط بین گروهی مقاومت کند، همچنان ممکن است منجر به تعارض شود. حتی طبقه بندی صرف به درون گروه و برون گروه، پایه ای برای تعصب، تبعیض و رقابت بین گروهی بالقوه ایجاد می‌کند.

از معنا به ماده: نظریه تعارض گروهی واقع گرا

در حالی که نظریه هویت اجتماعی بینش‌های اساسی را در مورد فرآیندهای شناختی و عاطفی زیربنای تعارض بین گروهی ارائه می‌دهد، درک جامع نزاع اجتماعی مستلزم تعامل با ابعاد ماتریالیستی نظریه تعارض واقع گرا^۱ است. در حالی که نظریه هویت اجتماعی روشن می‌کند که چگونه دسته بندی صرف و پیگیری تمایز مثبت باعث تبعیض بین گروهی می‌شود، نظریه تعارض بین گروهی واقع گرا نقش حیاتی رقابت عینی بر سر منابع کمیاب را در تشدید تنش‌های گروهی برجسته می‌سازد. هردوی این چارچوب‌ها در سطوح مختلف تحلیل اما مرتبط با یکدیگر عمل می‌کنند: نظریه هویت اجتماعی مکانیسم‌های روان‌شناختی تشکیل گروه و تبعیض را توضیح می‌دهد، در حالی که تعارض گروهی واقع گرا شرایط ساختاری را توضیح می‌دهد که هویت‌های گروهی نهفته را به یک درگیری فعال تبدیل می‌کند.

هم افزایی نظری بین این رویکردها هنگام بررسی نحوه تعامل رقابت مادی با فرآیندهای هویتی آشکار می‌شود. تاکید تعارض گروهی واقع گرا بر رقابت بر سر منابع به شکل بازی با حاصل جمع صفر، و با تشریح اینکه چگونه درگیری‌های مشخص بر سر قدرت، قلمرو، یا کالاهای اقتصادی، مرزبندی موجود بین گروه‌ها را فعال و تشدید می‌کند، مکملی بر نظریه هویت اجتماعی است. در عین حال و در جهتی معکوس، نظریه هویت اجتماعی نیز نشان می‌دهد که چگونه نیاز روان‌شناختی برای تمایز مثبت گروه می‌تواند اختلافات مادی را به درگیری‌های وجودی تبدیل کند، زیرا گروه‌ها منابع را نه صرفاً به عنوان کالاهای اقتصادی، بلکه به عنوان نشانگر شان و بقای گروه می‌بینند. این ادغام نظری چارچوب کامل تری برای تجزیه و تحلیل تعارض اجتماعی فراهم می‌کند که هم مبانی روانی آن در هویت گروهی و هم محرک‌های ساختاری آن در رقابت منابع را تصدیق می‌کند. مکمل بودن این نظریه‌ها نشان می‌دهد که نه دغدغه‌های نمادین هویتی و نه منافع مادی به تنهایی نمی‌توانند تعارضات اجتماعی طولانی مدت را به طور کامل توضیح دهند. در عوض، تلاقی این عوامل - جایی که رقابت مادی در چارچوب هویت گروهی قرار می‌گیرد و هویت‌های گروهی حول محورهای مادی بسیج می‌شوند - قوی‌ترین شرایط را برای تبعیض و تعارض بین گروهی پایدار ایجاد می‌کند. این ترکیب نظری پایه ای قوی برای بررسی ماهیت چندوجهی تضاد اجتماعی در دولت‌های شکننده ارائه می‌دهد.

ماجرای یک کمپ تابستانی

نظریه تعارض گروهی واقع گرا به عنوان یک نظریه برجسته در روان‌شناسی اجتماعی بر چگونگی ایجاد تعارض بین گروهی، تعصب و تبعیض از رقابت بین گروه‌ها بر سر منابع محدود تمرکز دارد. این نظریه که به شکلی بنیادین از سوی مظفر شریف^۲ از برجسته‌ترین روانشناسان اجتماعی آمریکایی بیان می‌کند که خصومت بین گروهی زمانی ایجاد می‌شود که گروه‌ها برای منابع کمیاب اما با ارزش رقابت می‌کنند. این منابع می‌توانند ملموس (مانند منابع اقتصادی) یا ناملموس (ایدئولوژی یا قدرت) باشند (Jackson, 1993). به شکلی که ادراک تهدید برای منابع، وضعیت یا رفاه درون گروه می‌تواند منجر به افزایش تعصب و تبعیض نسبت به برون گروه شود. در نتیجه همانند نظریه هویت اجتماعی در این نظریه نیز (که البته به لحاظ تاریخی مقدم بر نظریه هویت اجتماعی است) هویت گروهی در تعارض بین گروهی نقش حیاتی دارد. عزت نفس و ادراک از خود در افراد یا عضویت در گروه آنها مرتبط است و مقایسه بین گروهی می‌تواند به تقویت هویت درون گروهی کمک کند.

1. Realistic Group Conflict Theory
2. Muzafer Sherif

مظفر شریف (۱۹۰۶-۱۹۸۸) روانشناس اجتماعی ترکی-آمریکایی، متولد امپراتوری عثمانی (ازمیر امروزی در ترکیه) بود. او که یک چهره اساسی در تحقیقات تعارض گروهی است، نظریه تعارض واقع گرا را توسعه داد و از طریق سری آزمایشات اصلی خود با عنوان Robbers Cave Studies نشان داد که چگونه رقابت بین گروهی بر سر منابع باعث تعارض و خصومت می‌شود. کار او - که پلی میان روانشناسی و جامعه‌شناسی بود و ریشه در تربیت چندفرهنگی و مشاهدات تنش‌های قومی در امپراتوری عثمانی در حال فروپاشی داشت - پیشگام مطالعه چگونگی تعامل شرایط مادی و پویایی گروهی برای شکل‌گیری تبعیض و تعصب بین گروهی بود. نظریه‌های شریف برای درک تعارضات اجتماعی بنیادین و ضروری تلقی می‌شود.

همچنین این نظریه پیشنهاد می‌کند که وجود اهداف فرادست^۱ (یا اهداف مشترک)، که اهداف مورد نظر اعضای دو یا چند گروه است اما تنها از طریق همکاری بین گروهی قابل دستیابی است، می‌تواند تعارض بین گروهی را کاهش دهد. معرفی چنین اهدافی می‌تواند به روابط هماهنگ تر بین گروهی منجر شود. بر این اساس، ماهیت روابط بین گروهی تحت تأثیر رابطه عملکردی بین گروه‌ها است. وابستگی متقابل مثبت (همکاری) منجر به نگرش بین گروهی مثبت شده، در حالی که وابستگی متقابل منفی (رقابت) منجر به نگرش بین گروهی منفی می‌شود.

این تئوری در ابتدا توسط مظفر شریف و همکارانش از طریق یک سری آزمایشات میدانی تأثیرگذار، به ویژه مطالعات موسوم به Robbers Cave Studies، فرموله و بسط داده شد. این مطالعات با هدف ایجاد نظریه تعارض گروهی واقع گرا در روانشناسی اجتماعی و ایجاد چهارچوبی اجتماعی برای نقد رهیافت‌های تقلیل گرا که تعارضات گروهی را ناشی از فرآیندهای شناختی صرف در روان افراد جستجو میکردند، انجام شد. در واقع مطالعات Robbers Cave Studies که در یک کمپ تابستانی پسران در اوکلاهما انجام شد، متشکل از سه آزمایش میدانی مشابه تقریباً سه هفته‌ای بود که برای نشان دادن تغییرات سیستماتیک در رفتار در نتیجه تغییر روابط بین گروهی طراحی شده بود. این آزمایش‌ها از یک طراحی سه مرحله‌ای پیروی کردند: تشکیل گروه، تعارض بین گروهی و کاهش تعارض. شرکت کنندگان در این مطالعات از اینکه در یک اردوی تحقیقاتی حضور دارند، کاملاً بی اطلاع بودند. این شرکت کنندگان همگی پسران سفیدپوست از طبقه متوسط و حدود ۱۲ سال بودند که به دقت از نظر رفاه روانی و محیط‌های باثبات خانوادگی غربالگری شده بودند و هیچ یک از آنها قبل از اردو همدیگر را نمی‌شناختند. این انتخاب دقیق تضمین کرد که رفتارهای مشاهده شده را نمی‌توان به مسائل یا روابط از قبل موجود نسبت داد (Sherif, 1961). هریک این مطالعات وسیع و تأثیرگذار از سه مرحله تشکیل دشه بود:

مرحله اول - شکل‌گیری گروه: در مرحله اولیه، گروه بزرگ پسران به دو گروه آزمایشی تقسیم شدند که به دقت از نظر ویژگی‌های جسمی و روانی همسان شدند. در دو آزمایش اول، تلاش شد تا بهترین دوستان در گروه مقابل قرار گیرند. در آزمایش سوم، گروه‌ها ابتدا از وجود یکدیگر بی‌خبر بودند و به طور جداگانه اردو زدند. در طول این مرحله، پسران درون هر گروه برای ایجاد حس هم‌گروهی و اشتراک درگیر فعالیت‌های مختلفی شدند و ساختارهای درونی گروه و «خرده فرهنگ‌ها» با نمادهای گروهی، نام‌ها (مانند «عقاب‌ها» و «راتلرها»)، و هنجارهای رفتاری مانند «مقاومت و سختی کشیدن» تکمیل شد. جالب اینجاست که حتی قبل از تعامل مستقیم گروه‌ها با هم، برخی مقایسه‌ها و تبعیض‌های درون گروهی در دو آزمایش اول مشاهده شده بود. در مطالعه سوم، صرف پیشنهاد حضور گروهی دیگر منجر به تفسیر رویدادهای خنثی به عنوان نفوذ و پیشنهادات خود به خودی برای رقابت، از جمله استفاده از اصطلاحات تحقیرآمیز برای گروه مقابل شد. این امر نشان دهنده تمایل به مقایسه بین گروهی و تعارض احتمالی حتی قبل از معرفی رسمی گروه‌ها به هم بوده است.

مرحله دوم - تعارض بین گروهی: مرحله دوم با اعلام یک سری مسابقات بین گروهی (به عنوان مثال طناب کشی) آغاز شد و با قراردادن جوایز برای اعضای گروه برنده (جام قهرمانی و چاقوهای قلم تراش برای هر عضو) آن‌هم در حالی که گروه بازنده مطلقاً چیزی دریافت نمیکرد، یک تضاد منافع واقعی بین گروه‌ها ایجاد شد. این شرایط یک حالت وابستگی متقابل منفی ایجاد کرد که در آن سود یک گروه به معنای ضرر گروه دیگر بود. شروع این تعارض رفتار پسران را به طرز چشمگیری تغییر داد. همزیستی مسالمت‌آمیز قبلی به خصومت بین این دو گروه تبدیل شد که با توهین («بدبوها»، «دخترها»، «ولگردهای کثیف»)، خرابکاری در خوابگاه‌ها، آتش زدن پرچم و نمادهای دو طرف و حتی حملات فیزیکی مشخص شد. همزمان، تغییراتی در درون گروه‌ها با افزایش انسجام و گاهی تغییر در رهبری به سمت پسران پرخاشگرتر اتفاق افتاد. قابل توجه است که بیش از ۹۰ درصد از پسران در هر دو گروه دوستان خود را از میان همگروهی‌های خود انتخاب کردند، حتی اگر بسیاری از آنها در ابتدا بهترین دوستان خود را در گروه مقابل داشتند. دوستی‌های قبلی بین پسران در گروه‌های مختلف در این شرایط رقابتی شکننده بود و گاهی اوقات منجر به درگیری فیزیکی می‌شد.

مرحله سوم - کاهش تعارض: در مرحله نهایی، پژوهشگران تلاش کردند تا با ایجاد وابستگی متقابل مثبت از طریق معرفی اهداف فرادست - اهداف مورد نظر هر دو گروه که تنها از طریق تلاش مشترک آنها قابل دستیابی است - تعارض را کاهش دهند. یک مثال شامل مهندسی خرابی کامیون کمپ بود که هر دو گروه را ملزم می‌کرد تا با هم یک طناب را بکشند تا کامیون را حرکت دهند. به دنبال چندین سناریو از این دست، کاهش قابل توجهی در خصومت و افزایش دوستی‌های بین گروهی مشاهده شد. در آخرین شب، گروه‌ها آهنگ‌هایی را با هم همخوانی کردند و حتی درخواست کردند که همه با هم در یک اتوبوس به خانه سفر کنند. در طول یک توقف، «راتلرها» که گروه نهایی

1. Superordinate Goals



برنده مسابقات بودند از پول جایزه خود برای خرید نوشیدنی برای «عقاب‌ها» استفاده کرد و برخی از «عقاب‌ها» متقابلاً با خرید ساندویچ این رفتار را جبران کردند.

مطالعات کمپ تابستانی چندین بینش مهم و تاریخی را ارائه داد. اولاً، این مطالعات بر محدودیت‌های رهیافتهای تقلیل‌گرا تأکید می‌کنند و ضرورت بررسی موقعیت‌های وابسته به هم گروه‌ها را برای درک نگرش‌ها و رفتارهای بین گروهی، به جای تمرکز صرف بر ذهن‌های فردی، برجسته می‌کنند. این مطالعات قویاً نشان می‌دهد که چگونه دستکاری اهداف گروهی می‌تواند منجر به تغییرات قابل توجهی در تضاد و همبستگی شود. وابستگی متقابل منفی باعث ایجاد خصومت شده، در حالی که وابستگی متقابل مثبت باعث دوستی و همکاری می‌شود. این تغییرات رفتاری به قدری سریع و گسترده بود که نمی‌توان آن را به ویژگی‌های شخصیتی فردی نسبت داد.

مطالعات همچنین اذعان می‌کنند که در حالی که منافع گروهی واقعی نقش مهمی در ادراک از برون گروه دارند؛ اما ادراکات تحریف شده از برون گروه (مثل خطاب کردن اعضای گروه مقابل به عنوان «دخترها» یا «ولگردهای کثیف») ناشی از برداشتهای مصادیقی فردی نیست بلکه به بافت روابط بین گروهی مرتبط هستند. این دیدگاه‌های منفی مشترک به همبستگی درون گروهی و اقدامات هماهنگ علیه برون گروه کمک می‌کند. تعهد پرشور پسران به گروه‌های خود، حتی در تعقیب اهداف ابزاری، حاکی از اهمیت عاطفی عضویت در گروه است که پیش زمینه تحولات بعدی در نظریه هویت اجتماعی است. حتی قبل از معرفی وابستگی متقابل منفی، نشانه‌هایی از مخالفت بین گروهی و تمایل به برتری وجود داشت که نشان می‌دهد هویت اجتماعی ذاتاً رابطه‌ای و متضمن تمایز بین گروهی است.

در نهایت، اجتناب از تفسیر بدبینانه مطالعات نیز بسیار مهم است. علیرغم خصومت چشمگیر مشاهده شده در مرحله تعارض، رفاقت متقابل گروهی در مرحله نهایی، تنوع نگرش‌های بین گروهی را به عنوان تابعی از شرایط مادی برجسته می‌کند. مطالعات نشان می‌دهد که خصومت بین گروهی یک ویژگی ذاتی گروه‌ها یا طبیعت انسانی نیست، بلکه از وابستگی متقابل منفی و ذات پویای روابط بین گروهی ناشی می‌شود (Brown & Pehrson, 2019). این مسئله به عنوان یکی از عوامل مهم در کاهش حل تعارضات بین گروهی بعدها مورد پژوهش جدی قرار گرفت. اصول نظریه تعارض واقع‌گرایانه توسط تحقیقات بعدی در زمینه‌های مختلف پشتیبانی شده است که مکنزی و توس (۲۰۱۷) و همچنین براون و پرسن (۲۰۱۹) نمونه‌هایی جذاب از کاربردهای این نظریه در شرح و تبیین تعارضات و تبعیض‌های بین گروهی به دست داده‌اند.

چهارم: نقش مرکزی رقابت در تعارض بین گروهی و شکنندگی

بر اساس نظریه تعارض گروهی واقع‌گرا، محرک اصلی تعارض، تعصب و تبعیض بین گروهی رقابت برای منابع محدود و با ارزش است. این رقابت هسته اصلی چگونگی توسعه روابط منفی بین گروهی را تشکیل می‌دهد. این نظریه بیان می‌کند که وقتی دو یا چند گروه خود را در حال رقابت برای منابع کمیاب اما مهم می‌بینند، خصومت بین گروهی یک نتیجه بلافصل و مستقیم است. این منابع ارزشمند می‌توانند اشکال مختلفی داشته باشند:

- منابع ملموس: شامل دارایی‌های فیزیکی مانند زمین، شغل، ثروت، قلمرو، غذا و مسکن. رقابت بر سر این منابع مادی، جایی که سود یک گروه را می‌توان به عنوان زیان گروهی دیگر درک کرد، یک مکانیسم کلیدی برای ایجاد تعارض است.
- منابع ناملموس: رقابت فراتر از مادیات و شامل موقعیت، قدرت، مزیت سیاسی، جایگاه اجتماعی و حتی تسلط ایدئولوژیک. مبارزه برای این دارایی‌های کمتر مشخص اما به همان اندازه مهم بوده و می‌تواند منبع مهمی برای تضاد بین گروهی باشد.

این نظریه ادعا می‌کند که این رقابت بر سر این منابع محدود است که مستقیماً نگرش‌های منفی بین گروهی را تقویت می‌کند. هنگامی که یک گروه در موقعیتی قرار می‌گیرد که در آن دسترسی به منابع ارزشمند انحصاری و خاص یک گروه دیگر است یا به این صورت تلقی و ادراک می‌شود، ممکن است گروه دیگر را مانعی برای رفاه و موفقیت گروه خود بدانند.

علاوه بر این، ادراک تهدید برای منابع یک گروه، خواه این تهدید واقعی باشد یا خیالی، می‌تواند تعصب و تبعیض موجود را به میزان قابل توجهی تشدید کند. حتی در شرایطی که کمبود منابع عینی بسیار زیاد نیست، اگر گروهی بر این باور باشد که گروهی دیگر به‌طور ناعادلانه

در حال رقابت هستند یا دسترسی آن‌ها به چیزی را که برایشان ارزشمند است را به خطر می‌اندازد، این ادراک می‌تواند خصومت بین گروهی را تحریک یا تشدید کند. برای مثال، تهدیدی برای مشاغل یا ثبات اقتصادی از سوی یک گروه بیرونی می‌تواند منجر به تعصب و تبعیض بیشتر شود.

رقابت پایدار بر سر منابع، همانطور که توسط این نظریه توضیح داده شده است، می‌تواند چرخه‌ای از تعاملات منفی بین گروه‌ها را آغاز کند. این امر می‌تواند به طرق مختلفی نمایان شود، از جمله انسجام و وفاداری قوی‌تر درون گروهی، ایجاد و تقویت کلیشه‌های منفی در مورد برون گروه، رفتارهای تبعیض آمیز با هدف آسیب رساندن به برون گروه، و در موارد شدیدتر، درگیری و تعارض آشکار. مطالعات شریف و همکارانش نشان داد که چگونه رقابت بر سر منابع و موارد ارزشمند منجر به توسعه سریع خصومت بین گروهی می‌شود. تحقیقات بعدی نیز شواهدی را یافت که این تعبیر و تفسیر را به شدت برجسته ساختند.

آزمایش‌های شریف و همکارانش به صراحت نشان می‌دهد که وقتی گروه‌ها دسترسی به منابع را کمیاب یا ناعادلانه در نظر می‌گیرند، خصومت بین گروهی تشدید می‌شود و شرایط همکاری از بین می‌رود - پویایی که در دولت‌های شکننده به خوبی منعکس می‌شود که در آن ضعف نهادی، بازی با حاصل جمع صفر بین گروه‌های هویتی را تشدید می‌کند. با این حال، همانطور که نظریه هویت اجتماعی روشن می‌کند، رقابت مادی به تنهایی نمی‌تواند تداوم چنین تعارضاتی را به طور کامل توضیح دهد. روایات مبتنی بر هویت - خواه قومی، مذهبی، یا ایدئولوژیک - مناقشات بر سر منابع را به مبارزات وجودی تبدیل می‌کند، آنها را در حافظه جمعی جای می‌دهد و خصومت طولانی مدت را توجیه می‌کند. طبق تعریف، دولت‌های شکننده فاقد ظرفیت نهادی برای میانجی‌گری این فشارهای دوگانه هستند:

- طبق نظریه شریف بدون مکانیسم‌هایی برای تضمین توزیع عادلانه منابع یا ایجاد اهداف فرادست، رقابت به خشونت تبدیل می‌شود.
- طبق نظریه تابفل بدون روایت‌های فراگیر برای فراتر رفتن از تقسیم‌بندی‌های زیرگروهی، حتی فراوانی منابع ممکن است در رانت‌جویی مبتنی بر هویت اتلاف شود.

بنابراین فروپاشی دولت‌های شکننده یک کاستی دوگانه را بازتاب می‌دهد: (۱) کاستی مادی که در آن اساساً منابع بسیار محدود است و نهادهای دولت نیز نمی‌توانند رقابت را کاهش داده یا کالاهای عمومی را ارائه کنند. (۲) کاستی نمادین که بر اساس آن نخبگان از شکاف‌های هویتی برای بسیج حمایت سوء استفاده می‌کنند و به جای حل و فصل نارضایتی‌ها، از آنها به عنوان سلاحی برای به زیر کشیدن دولت استفاده می‌کنند.

کار شریف یک درس متناقض نیز ارائه می‌دهد: در حالی که رقابت شکنندگی را تشدید می‌کند، تضاد خود می‌تواند کاتالیزوری برای اصلاحات نهادی باشد - اما تنها در صورتی که برای ایجاد ساختارهای فرادست جدید به کار گرفته شود. در غیاب این سازوکار، حلقه بازخورد رقابت و قطبی شدن هویت، فروپاشی را تضمین می‌کند. این پویایی دوگانه رقابت منابع و قطبی‌سازی هویت با مفهوم‌سازی کاپلان از شکنندگی به عنوان بحران کنش جمعی همسو است. در جایی که کاپلان دولت‌های شکننده را به عنوان نمونه‌هایی که در هدایت همکاری اجتماعی به سمت حل چالش‌های مشترک شکست خورده اند، شناسایی می‌کند، نظریه تعارض گروهی واقع‌گرا و هویت اجتماعی با هم نشان می‌دهند که چرا چنین همکاری‌هایی در دولت‌های شکننده وجود ندارد: گروه‌های رقیب، چه بر اساس منافع مادی یا هویت‌های نمادین تقسیم شوند، بقای گروه خود را بر انسجام ملی اولویت می‌دهند. بسیار مهم است که ادعای کاپلان مبنی بر اینکه شکنندگی ناشی از ناتوانی نهادی در میانجیگری این نیروها است، اعتبار تجربی را در کار شریف می‌یابد - درست همانطور که مطالعات Robbers Cave Studies نشان داد که تضاد گروهی بدون وجود ساختارهای فرادست برای هدایت رقابت به همکاری پایدار باقی خواهند ماند، دولت‌های شکننده نیز فاقد نهادهای مشابه برای تبدیل درگیری‌های با حاصل جمع صفر به چانه زنی مولد هستند. نتیجه یک چرخه خودتقویت‌کننده است که در آن بدون نهادهایی برای مدیریت اختلافات بر سر منابع یا پل زدن بین شکاف‌های هویتی، جوامع در «لحظه» شکنندگی کاپلان گرفتار می‌مانند و قادر به انتقال به سمت انعطاف‌پذیری و ثبات نیستند.

پیامدها در بستر سناریوها

با توجه به آنچه ذکر شد، این مباحث نظری را میتوان به شکل مصادیق عینی در بستر سناریوهای چهارگانه این پژوهش قرارداده و تصویری شفاف از آنچه با لحاظ کردن مفهوم تعارض اجتماعی تحت هر سناریو شکل خواهد گرفت، به دست آورد:

سناریوی اول: تثبیت وضعیت و بهبود شکاف اجتماعی در بلند مدت

- با توجه به کاهش فشارهای اقتصادی، وضعیت ادراک محدودیت بهبود یافته و در نتیجه نزاع اجتماعی نیز کاهش پیدا می کند.
- فرصت برای دولت و حاکمیت برای حرکت از وضعیت شکننده در میان مدت و با تکیه بر فرصتهای پیش آمده و با شرط انجام اصلاحات ساختاری به سمت دولت آسیب پذیر و در بلند مدت به سمت دولت کارکردی.
- انسجام اجتماعی در بدترین حالت در وضعیت فعلی باقی می ماند و در حالت خوشبینانه به تدریج رو به بهبود خواهد گذاشت، شکافهای ناشی از هویت های سیاسی-اجتماعی چند گانه، چالش های حاکمیت را حفظ کرده اما در بلند مدت با حرکت به سمت طیف ثبات، دولت قادر به مدیریت و حل نسبی این چالش ها خواهد بود.
- دولت اصلاحاتی را برای جلب اعتماد عمومی آغاز می کند، از جمله اقدامات ضد فساد، گشایش های سیاسی کنترل شده و بهبود شفافیت.
- نهادهای تقویت شده، ارائه خدمات عمومی بهتر، و اجرای بهتر قانون، محیط باثبات تری را ایجاد کرده و کارایی بوروکراسی بهبود میابد.
- شاهد کاهش نسبی تنش های اجتماعی، احتمالاً از طریق سیاست های آشتی ملی و گفتگوهای ملی، یا برنامه های مشارکت اقتصادی (اهداف فرادست) خواهیم بود.
- در بلند مدت فضای سیاسی رقابتی تر و شفاف تر، نمایندگی سیاسی را افزایش داده و اعتماد به نهادها را باز هم بیشتر می کند.
- اجرای سیاست ها موثرتر می شود و نهادهای دولتی با استقلال و ثبات بیشتر شروع به فعالیت می کنند. برخی از تنش ها همچنان ادامه دارند، اما پتانسیل خیزش های توده ای یا درگیری های فرقه ای به میزان قابل توجهی کاهش می یابد.
- هویت ملی قوت جدیدی پیدا می کند. در صورت تداوم مسیر مثبت دولت می تواند به یک دولت کارکردی تبدیل شود که با ثبات متوسط، یک حکومت فعال و یک اقتصاد در حال بهبود مشخص می شود.
- چالش هایی مانند شکست های اقتصادی بالقوه یا اختلافات سیاسی که می تواند پیشرفت را کند کند، همچنان باقی است.

سناریوی دوم: فرسایش انسجام اجتماعی تحت رقابت برای منابع

- با احتمال افزایش فشارهای اقتصادی، انسجام اجتماعی شروع به فرسایش می کند و شکافهای سیاسی و هویتی به تدریج با تراکم و انباشت محدودیت اقتصادی عمیقتر و وسیعتر می شوند.
- اعتراضات و ناآرامیهای اجتماعی به تدریج بیشتر می شود و توانایی دولت برای حفظ کنترل و اقتدارش را به چالش می کشد.
- وضعیت از حالت شکنندگی فعلی، به تدریج و در یک بازه میان مدت (۳ تا ۷ سال) به سمت وضعیت متزلزل می رود که در آن شکافهای اجتماعی ساختار کلی حاکمیت را به لرزه می اندازند.
- بخش هایی از این ساختار که از استحکام کمتری برخوردار است (مثل بخش های فرهنگی و اجتماعی) زودتر از سایر بخش ها فرو ریختگی را نشان خواهد داد و خطر وخامت بیشتر و تسری این اوضاع به سایر بخش ها در غیاب راه حل بلند مدت وجود دارد.
- سرعت حرکت دولت به سمت فروپاشی در انتهای طیف، با خطر بروز برخوردهای نظامی میان ایران و ایالات متحده و متحدان این دو بیشتر خواهد شد.
- دولت برای ارائه خدمات اولیه تلاش می کند، اما نهادها هنوز در سطح حداقلی کار می کنند. اجرای قوانین ناکارآمد است که منجر به افزایش جرم و بی ثباتی می شود.

- نارضایتی عمومی به دلیل ناکارآمدی دولت، فساد و انسداد سیاسی ادامه دارد. شکاف‌های قومی، مذهبی و ایدئولوژیک با افزایش اعتراضات و خشونت‌های سیاسی عمیق‌تر می‌شود.
- درگیری داخلی تمام عیار هنوز بروز نکرده است چرا که دولت همچنان قادر به حفظ اقتدار نسبی خود از طریق نیروهای امنیتی و نظامی خواهد بود.
- در میان مدت تا بلند مدت به دلیل فرسایش توان برای سرکوب، دولت شروع به از دست دادن کنترل بر برخی تنازعات می‌کند که منجر به ظهور خلاء قدرت می‌شود.
- در بلند مدت درگیری‌های فرقه‌ای یا منطقه‌ای تشدید می‌شود و نزاع‌های خشونت‌آمیزتری بین جناح‌های مختلف رخ می‌دهد.
- اعتماد به دولت ملی بیش از پیش کاهش می‌یابد. اگر یک بحران پیش‌بینی نشده رخ دهد - مانند یک درگیری نظامی، مداخله خارجی، یا جنگ قدرت داخلی - دولت می‌تواند به یک دولت فروپاشیده سقوط کند، ظرفیت حکومتداری را به طور کامل از دست بدهد و به مناطق تکه تکه شده و تحت کنترل گروه‌ها و فرقه‌های مختلف تبدیل شود.

سناریوی سوم: تداوم شکنندگی، عصر بحرانهای دفعی

- دولت در خوشبینانه‌ترین حالت برای آینده‌ای قابل پیش‌بینی همچنان در یک وضعیت شکننده به سر خواهد برد. مسائل اساسی حل نشده باقی می‌ماند و انسجام اجتماعی همچنان از هم گسیخته است و مشروعیت دولت به طور فزاینده‌ای از سوی بخش‌های مهمی از جامعه زیر سوال قرار دارد.
- دولت در برابر شوک‌های آینده آسیب‌پذیر است و توان مدیریت منابع در بلند مدت را ندارد. این وضعیت شکننده برای مدت زمان زیادی باقی نمی‌ماند و با کاهش دسترسی دولت به منابع، نقش بحرانهای دفعی در تعیین وضعیت آینده دولت اهمیت اساسی خواهد یافت.
- هرگونه بحران پیش‌بینی نشده یا هر شکل از سوء مدیریت که منجر به تشدید فضای عدم قطعیت و تعمیق ادراک محدودیت در جامعه شود، می‌تواند حرکت دولت در مسیر نقطه دولت متزلزل را کلید بزند.
- حتی در غیاب وجود بحرانهای دفعی همچنان حرکت دولت به سمت یک دولت متزلزل در آینده میان مدت (۳ تا ۷ سال) بسیار محتمل است.
- در کوتاه مدت بی‌اعتمادی عمومی همچنان بالاست، اما دولت موفق می‌شود تا حدی کنترل خود را از طریق مانورهای سیاسی حفظ کند.
- جنبش‌های اپوزیسیون فاقد قدرت به چالش کشیدن نظام هستند. کارکردهای اساسی دولت هنوز عملیاتی است، اما ناکارآمدی‌ها و فساد همچنان ادامه دارد.
- نیروهای نظامی و امنیتی همچنان کارا باقی می‌مانند، اما در پاسخ مداوم به بی‌ثباتی فزاینده دچار مشکل هستند. ناآرامی‌های مدنی و نزاع اجتماعی در سطح قابل‌کنترلی ادامه دارد، اما تنش‌ها در حال افزایش است. هر بحرانی می‌تواند به یک بحران وسیع و سریع منجر شود.
- در میان مدت اگر یک سقوط اقتصادی رخ دهد، دولت ممکن است وارد مرحله متزلزلی شود که منجر به اعتراضات گسترده، ناامیدی اقتصادی و فروپاشی نهادی گردد.
- اگر یک درگیری منطقه‌ای بروز و سرایت کند یا گروه‌های شبه‌نظامی داخلی فعال‌تر شوند، انسجام اجتماعی از بین می‌رود و دولت را به سمت شکست سوق می‌دهد.
- بدون اصلاح، توانایی دولت برای مدیریت بحران‌ها ضعیف می‌شود و احتمال انتقال آن به سمت یک دولت متزلزل در میان مدت را ایجاد می‌کند.

- با افزایش فشارهای اقتصادی و نظامی، انسجام اجتماعی در یک بازه کوتاه مدت فرو می‌ریزد. نزاع میان هویت های سیاسی با تنافز بر سر منابع محدود به تدریج افزایش یافته و با فروپاشی گفتمان های انسجام بخش محدود فعلی، کشور وارد یک بحران اجتماعی فراگیر خواهد شد.
- دولت به تدریج کنترل خود را بر مدیریت منابع و تنازعات از دست می دهد و با وارد شدن مولفه هایی از جمله بحرانهای پیش بینی نشده، سوءمدیریت و اشتباهات محاسباتی، حرکت از شکنندگی به سمت دولت متزلزل به سرعت کلید می خورد.
- دولت در کنار خطرات رویارویی نظامی خارجی، با خطر جنگ داخلی یا چندپارگی در میان مدت مواجه شده و در فقدان راه حل های جایگزین، فروپاشی نظم سیاسی غیرقابل اجتناب خواهد بود.
- در کوتاه مدت نارضایتی گسترده سیاسی، اعتراضات توده ای، و سرکوب خشونت آمیز، بحران مشروعیت را تشدید می کند و اعتماد به راهبری کشور با سرعتی شدید رو به زوال می رود.
- مؤسسات عمومی با کاهش شدید عملکرد مواجه می شوند. سیستم قضایی، بوروکراسی، و مجریان قانون برای حفظ نظم با چالش جدی مواجه می شوند.
- افزایش خشونت سیاسی، درگیری های قومی، یا نافرمانی مدنی بسیار محتمل است و گروه های مخالف مسلح فرصت نفوذ پیدا می کنند.
- در میان مدت تا بلند مدت اقتدار دولت به شدت مورد مناقشه قرار می گیرد و بخش هایی از کشور به ویژه در جنوب شرق احتمالاً خارج از کنترل دولت می رود. این وضعیت می تواند منجر به آوارگی داخلی در مقیاس بزرگ و سناریوهای جنگ داخلی بالقوه می شود.
- اگر چندپارگی سیاسی مدیریت نشود، دولت به یک دولت فروپاشیده سقوط می کند که منجر به بی قانونی، سرزمین های بدون حکومت و بحران های بشردوستانه می شود.

پنجم: آینده ای در میانه ی عدم قطعیت، شکنندگی و تعارض

آینده ی روابط ایران و ایالات متحده آمریکا، در چشم اندازی که این پژوهش ترسیم کرده، نه حاصل یک روند خطی بلکه محصولی از پویایی های متداخل در سطوح ساختاری، هویتی، و اقتصادی است. آنچه این روابط را در حال و آینده تعریف می کند، بیش از آن که صرفاً محصول تصمیمات سیاسی رهبران باشد، حاصل تعاملی پیچیده میان مفاهیم نظری کلیدی نظیر **عدم قطعیت، شکنندگی، هویت، قدرت اقتصادی و تعارض اجتماعی** است.

در تحلیل ما، «عدم قطعیت» نه فقط به عنوان یک ویژگی ساختاری نظام بین الملل، بلکه به عنوان یکی از مهم ترین متغیرهای مؤثر بر شکل گیری رفتارهای اجتماعی و سیاسی معرفی شده است. در پرتو نظریه ی **عدم قطعیت-هویت** فضای مبهم و چندوجهی کنونی موجب می شود که بازیگران اجتماعی—اعم از نخبگان، دولت ها، و افکار عمومی—در جستجوی معنا و اطمینان، به هویت های بسته تر و تضادمحورتر پناه ببرند. این روند، گرایش به تقابل، رادیکالیسم، و انشقاق اجتماعی را تشدید کرده و محیط تصمیم گیری را بیش از پیش مستعد تعارض و بحران می سازد.

بر همین مبنا، پژوهش حاضر با بهره گیری از رویکرد سناریونویسی پرسپکتیویستی و با تکیه بر روایتی چندلایه از آینده، چهار سناریوی متمایز را در چارچوب دو متغیر اصلی—مذاکره و توافق—مطرح می سازد. این رویکرد، با پذیرش طبیعت چندزمانی و چندآوای آینده، به ما امکان داد تا نه یک پاسخ قطعی، بلکه تصویری احتمالی از آینده ی ممکن و متکثر را ارائه دهیم.

برای تحلیل نتایج هر سناریو، ما از دو مدل مکمل استفاده کردیم:

۱. **مدل ژئواکونومیک** برای تحلیل روابط قدرت در سطح اقتصادی بین المللی، که نشان می دهد چگونه ابزارهای اقتصادی مانند تحریم ها، توافقات تجاری و منازعات انرژی به مثابه ابزارهای سیاست خارجی به کار گرفته می شوند؛ در کنار این مدل، مدل پیش بینی کننده شاخص های کلان اقتصادی، به ما اجازه داد تا تصویری روشن تر از وضعیت اقتصادی کشور تحت

هر سناریو داشته باشیم.

۲. **مدل گونه‌شناسی دولت** که امکان ارزیابی وضعیت حکمرانی ایران را در شش سطح از **فروپاشی تا ثبات** فراهم ساخت. این مدل، همراه با سناریوهای مطرح‌شده، نشان داد که چگونگی تعامل با ایالات متحده تأثیری مستقیم بر ظرفیت دولت در حفظ انسجام اجتماعی، نهادی و مشروعیت سیاسی دارد.

یافته‌های کلیدی پژوهش:

- سناریوهایی که به توافق منتهی می‌شوند (اعم از مذاکره رسمی یا غیررسمی)، دارای بیشترین پتانسیل برای کاهش تنش، بهبود شرایط اقتصادی، و ارتقاء موقعیت دولت هستند.
- عدم توافق، خصوصاً در غیاب مذاکره، با ریسک افزایش شکنندگی دولت، تشدید نارضایتی عمومی، و تقویت نیروهای رادیکال داخلی همراه است.
- فضای عدم قطعیت، اگر مدیریت نشود، می‌تواند محرک اصلی بی‌ثباتی و واگرایی اجتماعی شود.
- افزایش یا کاهش فشارهای خارجی (اعم از تحریم یا تهدید نظامی) اثرات مستقیم بر سطح مشروعیت دولت در ایران و احتمال بازتعریف فضای سیاسی-اجتماعی دارد.
- نقش نیروهای ثالث مانند چین، روسیه، اتحادیه اروپا و کشورهای عرب منطقه، به شدت تابع منافع ژئواکونومیک و ملاحظات امنیتی‌شان در شرایط هر سناریو است.

در سطح داخلی ایران، این پژوهش تأکید می‌کند که **سناریوهای فقدان توافق و ادامه تحریم‌ها، دولت را به سمت وضعیت‌های شکننده‌تری سوق می‌دهند**. در این حالت، کاهش منابع مالی، بی‌اعتمادی عمومی، فرسایش سرمایه اجتماعی و افزایش تمایل به راه‌حل‌های سخت و رادیکال، زمینه‌ساز **تعارض اجتماعی در ابعاد جدید و پیچیده‌تری** خواهد بود. در چنین فضایی، تعارض‌ها نه تنها میان مردم و دولت، بلکه میان گروه‌های اجتماعی مختلف با جهان‌بینی‌ها و افق‌های هویتی متضاد رخ می‌دهند.

در واقع، **شکنندگی و تعارض اجتماعی، پیامدهای مستقیمی از عدم قطعیت هستند**؛ فضایی که نه تنها بر تصمیم‌گیری سیاست‌گذاران سایه می‌اندازد، بلکه در لایه‌های عمیق‌تر جامعه، موجب بی‌ثباتی روانی و اخلاقی نیز می‌شود. آینده در چنین وضعیتی، به جای امکان ساخت معنا، به منبع اضطراب و تهدید بدل می‌گردد.

در نهایت، می‌توان گفت که روابط ایران و آمریکا در سال‌های پیش‌رو، در بستر **یک پیچیدگی میان‌رشته‌ای و پرتنش** تعریف می‌شود. فضای عدم قطعیت، تقاطع منافع ژئواکونومیک، شکنندگی داخلی، و بحران هویتی، آینده‌ای را رقم می‌زنند که بیش از هر زمان دیگری، **نیازمند رویکردهای منعطف، آینده‌نگر، و تحلیلی چندسطحی** است. این پژوهش، با استفاده از روش‌های نوین سناریوسازی، در پی آن بود تا نه فقط تحلیل، بلکه ابزارهایی برای سیاست‌گذاری در چنین فضایی ارائه دهد—ابزاری که توان درک، تطبیق، و عمل در دل عدم قطعیت را فراهم سازد.



جمع‌بندی

آینده‌های محتمل در روابط میان جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا، پس از به قدرت رسیدن مجدد دونالد ترامپ در سال ۲۰۲۴ و پیامدهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی آن به ویژه برای بخش خصوصی، فعالان اقتصادی و آحاد ملت ایران بسیار حیاتی است. این مسئله به شکلی خلاصه و جامع، محور اصلی این پژوهش بوده و در سناریوهای مختلف به بررسی پیامدهای احتمالی آن پرداخته شد. سوالی که امروز شاید مهمترین مسئله محافل آکادمیک و سیاست‌گذاری در ایران بوده و پاسخ به آن از دریچه‌های گوناگونی امکان پذیر است و می‌تواند تعیین و تمیز آینده یک دولت-ملت را در خود جای دهد. لذا در این پژوهش سعی شد از منظر آینده نگارانه و با کاربرد نظریه‌ها و مدل‌های مرجع، به سوال فوق پاسخ داده شود. برای عینی و کاربردی کردن مفاهیم و نظریات استفاده شده در این پژوهش، ما اقدام به استفاده از سه مدل جداگانه کرده ایم:

۱. مدل سناریوسازی پرسپکتیویست یا چشم انداز گرا برای تعیین وضعیت آینده روابط ایران و آمریکا با طراحی یک ماتریس دو

در دو:

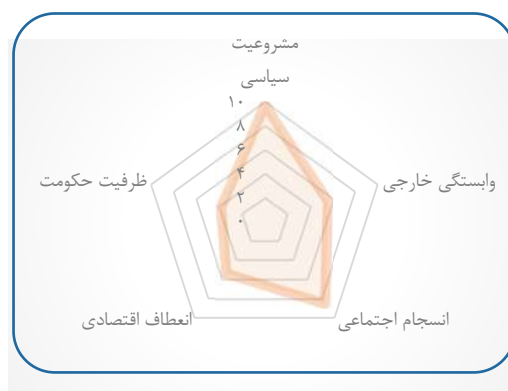
مذاکره	مذاکره	
	انجام مذاکره و حصول توافق	عدم مذاکره و حصول توافق نسبی
توافق	انجام مذاکره و عدم توافق	عدم مذاکره و عدم توافق

۲. طراحی مدلی جهت برآورد وضعیت اقتصاد ایران تحت سناریوهای مختلف با پیش بینی شاخصهای کلان اقتصادی کشور
 ۳. طراحی مدل شش گونه‌ای از دولت بر مبنای شاخص دولت شکننده (FSI) برای تعیین جایگاه دولت ایران در میانه طیف ثبات تا فروپاشی و تعیین جهت مسیر حرکت دولت در امتداد این طیف تحت سناریوهای مختلف. این مدل با استفاده از ادغام چهل و نه شاخص مورد استفاده در FSI در پنج متغیر کلان به دست آمده است. این متغیرها به ترتیب عبارتند از: (۱) مشروعیت سیاسی (۲) ظرفیت حکومتداری (۳) انعطاف پذیری اقتصادی (۴) انسجام اجتماعی (۵) نیازمندی خارجی. مجموع این پنج متغیر، ترکیب «رادار بحران» را برای شناسایی وضعیت دولت و حاکمیت تحت سناریوهای مختلف تشکیل می‌دهند که معیار اصلی ما برای ترسیم آینده دولت جمهوری اسلامی ایران است و گستره ابعاد آن نشان دهنده گستره بحران در امتداد این پنج متغیر است. تصاویر زیر به ترتیب شمای مدل شش گونه‌ای دولت و رادار بحران مربوط به وضعیت فعلی کشور (دولت شکننده) با توجه به متغیرهای پنج گانه فوق را نشان می‌دهد:

تصویر ۳: طیف شش گونه‌ای دولت بر اساس متغیرهای مستخرج از FSI



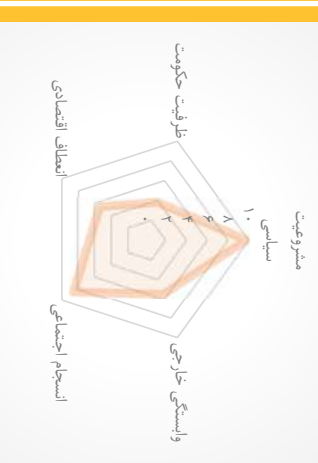
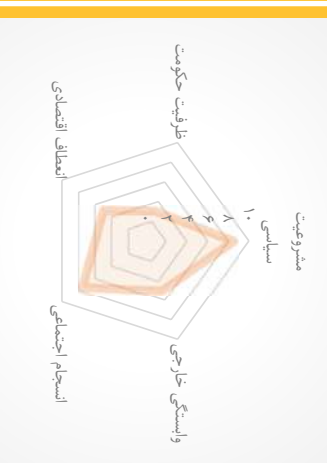
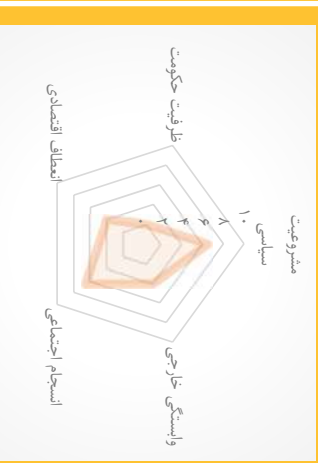
تصویر ۴: وضعیت فعلی رادار بحران دولت ایران در حالت شکننده



بر اساس موارد فوق الذکر، مطالعه صورت گرفته در اتاق ایران در قالب چهار سناریو با استفاده از برآوردهای اقتصادی و همچنین ترسیم وضعیت اجتماعی انجام شده است. توجه به این مهم ضروری است که نظام اقتصادی کشور از قبل با آسیب‌پذیری‌های قابل توجهی مواجه بوده و سال‌هاست با چالش‌های ساختاری مانند تشدید شوک‌های تورمی و ارزی و در نتیجه کاهش تاب آوری اقتصاد، فرسودگی ساختار صنعت و عدم سرمایه‌گذاری متناسب، عدم قطعیت بیش از حد و ناترازی‌های گسترده در بخش‌های مختلف اقتصاد دست‌وپنجه نرم می‌کند. این ضعف‌های از پیش موجود به این معناست که حتی فشارهای جزئی اضافی بر وضعیت دولت شکننده فعلی - از طریق تحریم‌ها، درگیری نظامی یا سوءمدیریت داخلی - می‌تواند پیامدهای غیرقابل پیش‌بینی و بالقوه فاجعه‌باری به همراه داشته باشد. برای مثال، افزایش ناگهانی چند درصدی تورم یا سقوط چند درصدی و یکباره ارزش پول ملی می‌تواند تعارض گروهی و نزاع اجتماعی را در شرایط محدودیت و عدم قطعیت تشدید کرده و به ناآرامی‌های گسترده منجر شود. بنابراین، اگرچه پیش‌بینی‌های اقتصادی در هر سناریو ممکن است چندان هم وخیم‌تر از گذشته به نظر نرسد، اما واقعیت این است که سیستم اقتصادی ایران در **تعادلی شکننده** عمل می‌کند و هر فشار اضافی می‌تواند آن را از مرز فروپاشی عبور دهد که تبعات آن به نظم سیاسی نیز سرریز خواهد شد.

از سوی دیگر از منظر روانشناسی اجتماعی، مهم‌ترین عاملی که دولت ایران را به سمت ثبات یا فروپاشی سوق می‌دهد، وضعیت انسجام و تعارضات اجتماعی است. این تعارضات از درک گروه‌های هویتی سیاسی و اجتماعی مختلف درباره دسترسی و توزیع منابع اقتصادی و سیاسی - چه عینی (مانند درآمد، شغل، دسترسی به خدمات) و چه ذهنی (مانند عدالت، انصاف، نمایندگی) - نشأت می‌گیرد. در سناریوهایی که احتمالاً منجر به تشدید فشارهای اقتصادی می‌شوند، انتظار آن می‌رود که فشارهای اجتماعی - سیاسی جدید در کشور شکل گرفته یا انسجام هویت‌های واگرای از پیش موجود تقویت شود و به این ترتیب شاهد چندپارگی هویت سیاسی در کشور خواهیم بود. این چندپارگی در شرایط تداوم یا تشدید محدودیت منابع اقتصادی و سیاسی منجر به شروع یا تشدید نزاع و تعارضات گروهی بر سر منابع محدود خواهد شد. گروه‌های سیاسی و اجتماعی - که بر اساس خطوط طبقاتی، قومی، مذهبی و سیاسی تقسیم شده‌اند - ممکن است محرومیت نسبی را هم در دسترسی و هم در توزیع منابع ادراک کرده و وضعیت را ناعادلانه تلقی کنند، که این امر به افزایش تنش‌ها و تعارضات دامن می‌زند. این تعارضات صرفاً اقتصادی نیستند، بلکه به هویت و مشروعیت سیاسی نیز گره خورده‌اند. این شکاف‌های اجتماعی، توانایی دولت را برای حفظ انسجام و حکمرانی مؤثر تضعیف می‌کند و حرکت آن را به سمت بی‌ثباتی یا حتی فروپاشی تسریع می‌بخشد.

طبق مدل سناریو سازی این پژوهش ما چهار سناریوی زیر را برای آینده این مسیر متصور شده‌ایم. آنچه در جدول مشاهده می‌شود، وضعیت‌های متناظر هر سناریو برای دولت و حاکمیت جمهوری اسلامی ایران در قالب «رادار بحران» و مصادیق و پیامدهای آن در قالب شرح وضعیت‌های مثالی در تنازع اجتماعی است.

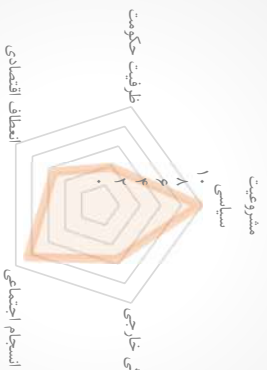
پیشگامها و مضامین	وضعیت دولت و حاکمیت	شاخص های اقتصادی کلان	سناریو
با توجه به کاهش فشارهای اقتصادی، وضعیت ادراک محدودیت بهبود یافته و در نتیجه نزاع اجتماعی نیز کاهش پیدا می کند. - فرصت برای دولت و حاکمیت برای حرکت از وضعیت شکننده در میان مدت و با تکیه بر فرصتهای پیش آمده و با شروط انجام اصلاحات ساختاری به سمت دولت آسیب پذیر و در بلند مدت به سمت دولت کارکردی. - انجام اجتماعی در بدترین حالت در وضعیت فعلی باقی می ماند و در حالت خوشبینانه به تدریج رو به بهبود خواهد گذاشت، - شکافهای ناشی از هویت های سیاسی اجتماعی چند گانه، چالش های حاکمیت را حفظ کرده اما در بلند مدت با حرکت به سمت طیف ثبات دولت قادر به مدیریت و حل نسبی این چالش ها خواهد بود. - دولت اصلاحاتی را برای جذب اعتماد عمومی آغاز می کند، از جمله اقدامات ضد فساد، گشایش های سیاسی کنترل شده و بهبود شفافیت. - نیادهای تقویت شده، ارائه خدمات عمومی بهتر، و اجرای بهتر قانون، محیط پائیات تری را ایجاد کرده و کارایی پروژه راسی بهبود میابد. - شاهد کاهش نسبی تنش های اجتماعی، احتمالاً از طریق سیاست های امنیتی ملی و گفتگوهای ملی، با برنامه های مشارکت اقتصادی خواهیم بود. - در بلند مدت فضای سیاسی رقابتی تر و شفاف تر، نمایندگی سیاسی را افزایش داده و اعتماد به نهادهای را بار هم بیشتر می کند. - اجرای سیاست ها موثر تر می شود و نهادهای دولتی با استقلال و ثبات بیشتر شروع به فعالیت می کنند. برخی از تنش ها همچنان ادامه دارند، اما پتانسیل خیرش ها می تواند به با درگیری های فرقه ای به میزان قابل توجهی کاهش می یابد. - هویت ملی قوت جدیدی پیدا می کند. در صورت تداوم مسیر مثبت دولت می تواند به یک دولت کارکردی تبدیل شود که با ثبات متوسط، یک حکومت فعال و یک اقتصاد در حال بهبود مشخص می شود. - چالش هایی مانند شکست های اقتصادی بالقوه یا اختلافات سیاسی که می تواند پیشرفت را کند کند، همچنان باقی است.	از دولت شکننده به دولت آسیب پذیر در میان مدت، و دولت کارکردی در بلند مدت، از این وضعیت!  به وضعیت زیر در میان مدت (۳ تا ۷ سال):  و به وضعیت زیر در بلند مدت (۷ تا ۱۵ سال) به شرط تداوم شرایط: 	- توافق می تواند از بدتر شدن شرایط اقتصادی جلوگیری کند، اما برای بهبود اساسی، تغییر در سیستم حکمرانی ها ضروری است. - تجربه پرچام نشان داده که نباید از توافق انتظار معجزه اقتصادی داشت. - با توافق، نوسانات ارزی کاهش می یابد و قیمت دلار احتمالاً زیر ۱۰۰ هزار تومان باقی می ماند. - با وجود سیاست های انقباضی بانک مرکزی، نرخ تورم همچنان بالای ۳۰ درصد خواهد بود. - رشد اقتصادی بدون نفت در سطح ۴ درصد باقی می ماند و تغییر چشمگیری نخواهد داشت. - به دلیل مشکلات ساختاری، ظرفیت تولید کشور حتی با توافق نیز افزایش محسوسی نخواهد یافت.	۱: سناریوی انجام مذاکره و حصول توافق

پایه‌ها و مضامین

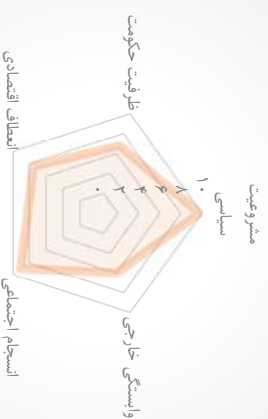
- با احتمال افزایش فشارهای اقتصادی، انسجام اجتماعی شروع به فرسایش می‌کند و شکافهای سیاسی و هویتی به تدریج با تراکم و ابوابت محدودیت اقتصادی عمیقتر و وسیعتر می‌شوند.
- اعتراضات و ناآرامیهای اجتماعی به تدریج بیشتر می‌شود و توانایی دولت برای حفظ کنترل و اقتدارش را به چالش می‌کشد.
- وضعیت از حالت شکنندگی فعلی، به تدریج و در یک بازه میان مدت (۳ تا ۷ سال) به سمت وضعیت متزلزل می‌رود که در آن شکافهای اجتماعی ساختار کلی حاکمیت را به لوره می‌اندازند.
- بخش‌هایی از این ساختار که از استحکام کمتری برخوردار است (مثل بخش‌های فرهنگی و اجتماعی) زودتر از سایر بخش‌ها فروپاشی را نشان خواهد داد و خطر و خرابی بیشتر و تشری این وضع به سایر بخش‌ها در غیاب راه حل بلند مدت وجود دارد.
- سرعت حرکت دولت به سمت فروپاشی در انتهای طیف، با خطر بروز برخوردهای نظامی میان ایران و ایالات متحده و متحدان این دو بیشتر خواهد شد.
- دولت برای ارائه خدمات اولیه تلاش می‌کند، اما نهادهای هنوز در سطح حاکمیتی کار می‌کنند، اجرای قوانین ناکارآمد است که منجر به افزایش جرم و بی ثباتی می‌شود.
- نارضایتی عمومی به دلیل ناکارآمدی دولت، فساد و انسداد سیاسی ادامه دارد، شکاف‌های قومی، مذهبی و ایدئولوژیک با افزایش اعتراضات و خشونت‌های سیاسی عمیق‌تر می‌شود.
- درگیری داخلی تمام عیار هنوز بروز نکرده است چرا که دولت همچنان قادر به حفظ اقتدار نسبی خود از طریق نیروهای امنیتی و نظامی خواهد بود.
- در میان مدت تا بلند مدت به دلیل فرسایش توان برای سرکوب، دولت شروع به از دست دادن کنترل بر برخی تنازعات می‌کند که منجر به ظهور خلاه قدرت می‌شود.
- در بلند مدت درگیری‌های فراقلمی یا منطقه‌ای تشدید می‌شود و نزاع‌های خشونت‌آمیزی بین جناح‌های مختلف رخ می‌دهد.
- اعتماد به دولت ملی پیش از پیش کاهش می‌یابد، اگر یک بحران پیش‌بینی نشده رخ دهد - مانند یک درگیری نظامی، مداخله خارجی، یا جنگ قدرت داخلی - دولت می‌تواند به یک دولت فروپاشیده سقوط کند، ظرفیت حکومتداری را به طور کامل از دست بدهد و به مناطق تکه تکه شده و تحت کنترل گروه‌ها و فوج‌های مختلف تبدیل شود.

وضعیت دولت و حاکمیت

توقف کوتاه مدت در وضعیت فعلی و سپس حرکت به سمت دولت متزلزل در میان مدت (۳ تا ۷ سال)، حرکت از وضعیت فعلی ۱:



به وضعیت دولت متزلزل ۱:



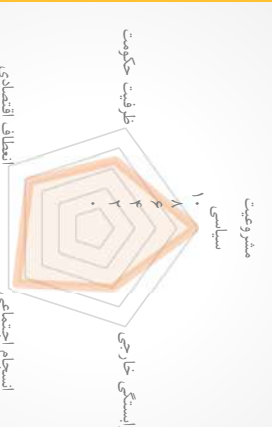
شاخص‌های اقتصادی کلان

- در این سناریو، هرچند نوسانات بازار ارز کاهش می‌یابد، اما سایر متغیرهای کلان اقتصادی روند منفی خواهند داشت.
- شروع مذاکرات در کوتاه‌مدت انتظارات منفی را تعدیل می‌کند، اما بدون تغییرات ساختاری، رشد اقتصادی و تورم بهبود قابل توجهی نخواهند داشت.
- برآوردها نشان می‌دهد که نرخ دلار در سال آینده به‌طور میانگین حدود ۱۱۵ هزار تومان خواهد بود و در صورت ادامه مذاکرات، در سال ۱۴۰۵ به ۱۲۵ هزار تومان می‌رسد.
- در صورت شکست مذاکرات، احتمال جهش شدیدتر نرخ ارز وجود دارد که در سناریوی چهارم بررسی خواهد شد.
- چالش اصلی این سناریو، شوک منفی ناشی از شکست مذاکرات است که بسته به طولانی شدن فرایند مذاکره، می‌تواند حتی بدتر از سناریوی عدم مذاکره باشد.
- تورم در این سناریو بین ۴۰ تا ۴۵ درصد باقی می‌ماند که حدود ۱۰ واحد در صد بالاتر از سناریوی اول است.
- رشد اقتصادی بدون نفت به‌طور میانگین ۱۵ درصد پیش‌بینی می‌شود که نسبت به سناریوی اول حدود ۳ درصد کاهش دارد.

سناریو

سناریوی ۲:
انجام مذاکره بدون حصول توافق



پیش‌مقدمه و مفادیق	وضعیت دولت و حاکمیت	شاخص های اقتصادی کلان	سناریو
دولت در خوشبینانه ترین حالت برای آینده ای قابل پیش بینی همچنان در یک وضعیت شکننده به سر خواهد برد. مسائل اساسی حل نشده باقی می ماند و انسجام اجتماعی همچنان از هم گسیخته است و مشروعیت دولت به طور فزاینده ای از سوی بخش های مهمی از جامعه زیر سوال قرار دارد. دولت در برابر شوک های آینده آسیب پذیر است و توان مدیریت منابع در بلند مدت را ندارد. این وضعیت شکننده برای مدت زمان زیادی باقی نمی ماند و با کاهش دسترسی دولت به منابع، نقش بحرانیای دفاعی در تعیین وضعیت آینده دولت اهمیت اساسی خواهد یافت. • هرگونه بحران پیش بینی نشده یا هر شکل از سوء مدیریت که منجر به تشدید فضای عدم قطعیت و تعمیق ادراک محدودیت در جامعه شود، می تواند حرکت دولت در مسیر نقظه دولت متزلزل را کلید بزند. • حتی در غیاب وجود بحرانیای دفاعی همچنان حرکت دولت به سمت یک دولت متزلزل در آینده میان مدت (۳ تا ۷ سال) بسیار محتمل است. • در کوتاه مدت بی اعتمادی عمومی همچنان بالاست، اما دولت موفق می شود تا حدی کنترل خود را از طریق مانورهای سیاسی حفظ کند. • جنبش های آئورسینون فاقد قدرت به چالش کشیدن نظام هستند. کارکردهای اساسی دولت هنوز عملیاتی است، اما تا کارآمدی ها و فساد همچنان ادامه دارد. • نیروهای نظامی و امنیتی همچنان کار را باقی می مانند، اما در پاسخ مداوم به بی ثباتی فزاینده دچار مشکل هستند. نا ارامی های مدنی و نزاع اجتماعی در سطح قابل کنترل، ادامه دارد، اما تنش ها در حال افزایش است. هر بحرانی می تواند به یک بحران وسیع و سریع منجر شود. • در میان مدت اگر یک سقوط اقتصادی رخ دهد دولت ممکن است وارد مرحله متزلزلی شود که منجر به اعتراضات گسترده ناامیدی اقتصادی و فروپاشی نهایی گردد. • اگر یک درگیری منطقه ای بروز و سرایت کند یا گروه های شبه نظامی داخلی فعال تر شوند، انسجام اجتماعی از بین می رود و دولت را به سمت شکست سوق می دهد. • بدون اصلاح، توانایی دولت برای مدیریت بحران ها ضعیف می شود و احتمال انتقال آن به سمت یک دولت متزلزل در میان مدت را ایجاد می کند.	در این سناریو با توجه به وضعیت فعلی میتوان انتظار حمایت اوضاع در بیشتر متغیرها را داشت، اما با این حال برای مدت زمانی قابل پیش بینی دولت همچنان وضعیت شکننده خود را با توجه به توافقات غیررسمی حفظ کرده و قادر به ایجاد ثباتی شکننده در وضعیت خود خواهد بود. سرانجام این وضعیت را تصمیمات آینده و همچنین بحرانیای دفاعی مشخص خواهد کرد. بدون در نظر گرفتن احتمال توافقات دیپلماتیک در آینده برای این سناریو، وضعیت زیر متصور است: حرکت از وضعیت شکننده فعلی به:  به سمت وضعیت متزلزل در میان مدت (۳ تا ۷ سال): 	• در این سناریو، توافق غیررسمی به بهبود نسبی متغیرهای اقتصادی منجر می شود، اما نبود جو روانی مثبت مذاکرات، اثرگذاری آن را کاهش می دهد. • برآوردها نشان می دهد که قیمت دلار در سال آینده به طور میانگین حدود ۱۰۵ هزار تومان خواهد بود. • تورم در این سناریو کالای بالایی ۳۰ درصد باقی می ماند اما از ۴۰ درصد فراتر نخواهد رفت. • میانگین رشد اقتصادی بدون نفت بین ۲.۵ تا ۳ درصد پیش بینی می شود.	سناریوی ۳: عدم مذاکره و توافق غیررسمی نسبی



پیشامدها و مصادیق	وضعیت دولت و حاکمیت	شاخص‌های اقتصادی کلان	سناریو
• با افزایش فشارهای اقتصادی و نظامی، انسجام اجتماعی در یک بازه کوتاه مدت فوراً می‌برد. نزاع میان هویت‌های سیاسی با تنوع بر سر منابع محدود به تدریج افزایش یافته و با فروپاشی «تک‌من‌های» انسجام پیش محدود فعلی، کشور وارد یک بحران اجتماعی فراگیر خواهد شد. • دولت به تدریج کنترل خود را بر مدیریت منابع و تنازعات از دست می‌دهد و با وارد شدن مولفه‌هایی از جمله بحرانهای پیش‌بینی نشده، سوءمدیریت و اشتباهات محاسباتی، حرکت از شکست‌دهی به سمت دولت متزلزل به سرعت کلید می‌خورد. • دولت در کنار خطرات روبرواری نظامی خارجی، با خطر جنگ داخلی یا چندپارگی در میان مدت مواجه شده و در فقدان راه حل‌های جایگزین، فروپاشی نظام سیاسی غیرقابل اجتناب خواهد بود. • در کوتاه مدت نارضایتی گسترده سیاسی، اعتراضات توده‌ای، و سرکوب خشونت‌آمیز، بحران مشروعیت را تشدید می‌کند و اعتماد به راهبری کشور با سرعتی شدید رو به زوال می‌رود. • مؤسسات عمومی با کاهش شدید عملکرد مواجه می‌شوند. سیستم قضایی، بوروکراسی، و مهربان قانون برای حفظ نظم با چالش جدی مواجه می‌شوند. • افزایش خشونت سیاسی، درگیری‌های قومی، یا نافرمانی مدنی بسیار محتمل است و گروه‌های مخالف مسلح فرصت نفوذ پیدا می‌کنند. • در میان مدت تا بلند مدت اقتدار دولت به شدت مورد مناقشه قرار می‌گیرد و بخش‌هایی از کشور به ویژه در جنوب شرق احتمالاً خارج از کنترل دولت می‌رود. این وضعیت می‌تواند منجر به آوارگی داخلی در مقیاس بزرگ و سناریوهای جنگ داخلی بالقوه می‌شود. • اگر چندپارگی سیاسی مدیریت نشود، دولت به یک دولت فروپاشیده سقوط می‌کند که منجر به بی‌قانونی، سرزمین‌های بدون حکومت و بحران‌های بشر دوستانه می‌شود.	در این سناریو وضعیت دولت به سرعت و در کوتاه مدت (۱ تا ۳ سال) به سمت دولت متزلزل و در میان مدت (۳ تا ۷ سال) به سمت دولت فروپاشیده می‌رود. میزان توقف دولت در این وضعیت بستگی زیادی به توانایی مدیریت بحران دولت خواهد داشت. حرکت از وضعیت فعلی: به وضعیت متزلزل در کوتاه مدت (۱-۳ سال): و به وضعیت فروپاشیده در غیاب مدیریت بحران در میان تا بلند مدت:	• در این سناریو، نوسانات بازارها تشدید شده و مستغیرهای اقتصادی افت محسوسی خواهند داشت. • قیمت دلار در سال آینده به‌طور میانگین ۱۵۰ هزار تومان و در سال ۱۴۰۵ به بیش از ۲۰۰ هزار تومان می‌رسد. • نرخ تورم در سال آینده به ۴۵ درصد و در سال ۱۴۰۵ به میانگین ۵۲ درصد افزایش می‌یابد. • رشد اقتصادی بدون نفت کاهش یافته و به سطح ۰.۵ درصد خواهد رسید.	سناریوی ۴: عدم مذاکره و عدم توافق

در پایان چنانچه مشاهده می‌شود، از نگاه این پژوهش، خروجی آینده فضای دیپلماسی تاثیر جدی بر آینده اقتصاد و نتیجتاً دولت در جمهوری اسلامی ایران خواهد داشت. در واقع، اگرچه فشارهای اقتصادی محرک مهمی برای شکنندگی دولت هستند، اما این بعد اجتماعی-چگونگی درک این فشارها و تشدید تقسیم‌بندی‌ها و تنازعات-است که در نهایت مسیر دولت را تعیین می‌کند. طبق یافته‌های این پژوهش و براساس آنچه داده‌های موجود نشان می‌دهد، بیشترین کشش دامنه بحران در بین پنج متغیر مدنظر در تعیین وضعیت دولت، در امتداد متغیر مشروعیت سیاسی و انسجام اجتماعی است. این مساله نشان می‌دهد که شاید برخلاف تصور کلی، در سناریوهایی که احتمالاً همراه با فشار اقتصادی خواهند بود، بجای تمرکز صرف بر راهکارهای اقتصادی و تجاری، فوریت و ضرورت بایستی بر حفظ انسجام اجتماعی و در نتیجه تداوم مشروعیت سیاسی باشد. نتیجتاً در راستای ارائه راهکارها و استراتژی‌های مدیریتی و سیاستی در هریک از سناریوهای فوق این مسئله را باید مد نظر قرارداد که موضوعات بر اساس تاثیر مستقیم و غیر مستقیمی که بر وضعیت انسجام اجتماعی خواهند داشت مورد ارزیابی و اقدام قرار گیرند. به عبارت دیگر آنچه به ویژه در مورد سیاست‌های اقتصادی باید مورد توجه باشد، تاثیر آنها بر سه مولفه: (۱) شمولیت و دربرگیری تمامی گروه‌های اجتماعی با معرفی اهداف فرادست (۲) تمرکز بر کاهش ادراک محدودیت منابع (۳) با هدف کاهش حس محرومیت نسبی است. بنابراین، سیاست‌گذاران نه تنها باید تاثیر اقتصادی استراتژی‌های خود را در نظر بگیرند، بلکه باید به پیامدهای اجتماعی و سیاسی آنها نیز توجه کنند. استراتژی‌هایی که فشار اقتصادی را تشدید می‌کنند، بدون آن‌که به پیامدهای اجتماعی آن توجه داشته باشند، خطر بی‌ثباتی گسترده اجتماعی به واسطه تعمیق ادراک از محدودیت و تشدید نزاع بر سر منابع اقتصادی و سیاسی و در نهایت حرکت دادن دولت به سمت وضعیت متزلزل و چه بسا (در شرایط تشدید عوامل وخامت‌زا) فروپاشیده را در پی خواهد داشت. در این شرایط هر یک از این سناریوها تأثیرات متفاوتی بر اقتصاد ایران و وضعیت دولت و حاکمیت خواهند داشت.

منطق استخراج راهکارها

استخراج راهکارها، مستلزم اتخاذ رویکردی سیستمی و جامع‌نگر در سطح ملی است تا اقدامات نهایی مبتنی بر آنها نه تنها در وضعیت تضاد و تعارض بین بخشی نسبت به یکدیگر قرار نگیرند، بلکه پیوندی همافزا با هم ایجاد کنند. از این رو در مجموع دو منطق کلی برای استخراج راهکارها و نهایتاً طراحی و اجرای اقدامات ذیل آنها، متصور است. آنچه باید در اینجا به آن توجه کرد این است که بر اساس مدل شش گونه‌ای دولت که در این پژوهش ارائه شده، در هر وضعیتی باید هدف سیاست‌ها و راهکارها حرکت مرحله به مرحله به سمت سر ثبات در این طیف باشد. برای مثال در وضعیت متزلزل هدف اصل باید حرمت به سمت وضعیت شکننده، و از وضعیت شکننده، هدف اصلی راهکارها باید حرکت به سمت وضعیت آسیب پذیر باشد. بر این اساس:

الف- منطق راهکارهای مربوط سناریوهای همراه با توافق (۱ و ۳): طبق وضعیت فعلی، این سناریوها در حالت خوشبینانه حرکت دولت از وضعیت شکننده، به وضعیت آسیب پذیر و با تداوم تعامل و رشد اقتصادی، به سمت دولت کارکردی در بلند مدت را پیش بینی میکنند. راهکارهای تحت این سناریوها که ماهیتی کنش‌مند و رو به پیش دارد، شامل اقدامات ظرفیت سازی/فعال سازی ظرفیتها و اصلاحات اساسی با هدف برون رفت از وضعیت دولت شکننده و حرکت بسوی دولت آسیب پذیر و نهایتاً دولت کارکردی است

ب- منطق راهکارهای مربوط سناریوهای بدون توافق (۲ و ۴): تحت این سناریوها، دولت جمهوری اسلامی ایران شکنندگی فزاینده‌ای را تجربه کرده و به سمت دولت متزلزل و در بدترین حالت به سمت دولت فروپاشیده حرکت می‌کند، زیرا فشار اقتصادی و نزاع اجتماعی، ظرفیت و مشروعیت حکمرانی را از بین می‌برد. در سناریوی ۴، ترکیبی از فشار شدید اقتصادی، رویارویی نظامی، و فروپاشی انسجام اجتماعی، دولت را به سمت وضعیت فروپاشی در میان مدت سوق می‌دهد. راهکارهای تحت این سناریوها، ماهیتی تدافعی برای حفظ بقاء دارد و شامل اقدامات پدافندی و ریاضتی با هدف جلوگیری یا کند کردن تنزل به وضعیت دولت متزلزل یا سقوط به ورطه فروپاشی است.

منابع

- بانک مرکزی ج.ا.ا.
- بورس ویو
- دیوان محاسبات کشور، گزارشات تفریغ بودجه سالیانه
- زمانی، رضا، ۲۰۴۱، "مبانی حقوقی تحریم‌ها، تاریخچه و کانال‌های اثرگذاری آنها بر اقتصاد ایران"، مرکز پژوهش‌های اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی ایران
- صالحی اصفهانی، جواد، ۰۰۴۱، "ایران تحت تحریم، تاثیر تحریم‌ها بر رفاه خانوار و اشتغال"، مترجم: محمدرضا فرهادی پور، مرکز پژوهش‌های اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی ایران
- کاویانی، زهرا، ۲۰۴۱، "وضعیت فقر و ویژگیهای فقرا در دهه گذشته (۰۹)"، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی
- گمرک ج.ا.ا.
- لوتادی، داریو و پسران، محمد هاشم، "شناسایی آثار تحریم‌ها بر اقتصاد ایران با استفاده از پوشش روزنامه‌های"، ۱۰۴۱، مترجم: جواد عرب یارمحمدی، مرکز پژوهش‌های اتاق ایران
- مرکز آمار ایران
- Abrams, E. (2025, February 12). A Paradigm Shift for the Middle East: How Trump Can Build on Israel's Success and Keep Iran Off Balance. Foreign Affairs. <https://www.foreignaffairs.com/united-states/paradigm-shift-middle-east-trump-israel-iran#>
- Baru, S. (2012). Geo-Economics and Strategy. *Survival*, 54(3), 47–58. <https://doi.org/10.1080/00396338.2012.690978>
- Bell, W. (1996). *Foundations of Futures Studies: Volume 1: History, Purposes, and Knowledge (Fifth)*. Transaction Publishers.
- Bernstein, S., Lebow, R. N., Stein, J. G., & Weber, S. (2000). God Gave Physics the Easy Problems: *European Journal of International Relations*, 6(1), 43–76. <https://doi.org/10.1177/1354066100006001003>
- Bilgin, M. (2016). The state of future in international relations. *Futures*, 82, 52–62. <https://doi.org/10.1016/j.futures.2016.05.011>
- Blackwill, R. D., & Harris, J. M. (2017). *War by other means: geoeconomics and statecraft*. Harvard University Press.
- Brown, R., & Pehrson, S. (2019). *Group Processes - Dynamics within and Between Groups*,



- Third Edition. <https://doi.org/10.1002/9781118719244>
- Burke, P. J. (2020). Contemporary Social Psychological theories. In Stanford University Press eBooks. <https://doi.org/10.1515/9781503605626>
 - Choi, E. U., & Hogg, M. A. (2019). Self-uncertainty and group identification: A meta-analysis. *Group Processes & Intergroup Relations*, 23(4), 483–501. <https://doi.org/10.1177/1368430219846990>
 - CIFP. (2006). Fragile States: Monitoring and Assessment; The Way forward. In <https://carleton.ca/cifp/wp-content/uploads/1139.pdf>. <https://carleton.ca/cifp/wp-content/uploads/1139.pdf>
 - Clinton, H. R. (2011, October 17). Economic statecraft. U.S. Department of State. <https://2009-2017.state.gov/secretary/20092013clinton/rm/2011/10/175552.htm>
 - DfID. (2005). Reducing Poverty by Tackling Social Exclusion: A DFID Policy Paper. Department for International Development. <https://www2.ohchr.org/english/issues/development/docs/socialexclusion.pdf>
 - Filary-Szczepanik, M. Z. (2022). Power and narcissists – ideal types of states based on their sources of national power, extraction capability and foreign policy behaviour. *Teoria Polityki*, 6, 147–167. <https://doi.org/10.4467/25440845tp.22.004.16004>
 - Fund for Peace. (2024). FRAGILE STATES INDEX ANNUAL REPORT 2024. <https://fragilestatesindex.org/2025/02/18/https-fragilestatesindex-org-wp-content-uploads-2025-02-fsi-2024-report-a-world-adrift-2-pdf/>
 - Gati, C. (1972). What Containment Meant. *Foreign Policy*, 7, 22–40. <https://doi.org/10.2307/1147751> <https://www.jstor.org/stable/1147751>
 - Gegas, V., & Peter, B. (1995). Self and Identity. In K. S. Cook, G. A. Fine, & J. S. House (Eds.), *Sociological Perspectives on Social Psychology* (pp. 41–67). Boston: Allyn and Bacon.
 - Guzansky, Y., Oron, A., & Winter, O. (2025, February 5). The Arab World and the Trump Administration 2.0. INSS. <https://www.inss.org.il/publication/trump-middle-east/>
 - Hogg, M. A. (2000). Subjective Uncertainty Reduction through Self-categorization: A Motivational Theory of Social Identity Processes. *European Review of Social Psychology*, 11(1), 223–255. <https://doi.org/10.1080/14792772043000040>
 - Hogg, M. A. (2005). Uncertainty, social identity, and ideology. In *Advances in group processes* (pp. 203–229). [https://doi.org/10.1016/s0882-6145\(05\)22008-8](https://doi.org/10.1016/s0882-6145(05)22008-8)
 - Hogg, M. A. (2007). Uncertainty–Identity theory. In *Advances in experimental social psychology* (pp. 69–126). [https://doi.org/10.1016/s0065-2601\(06\)39002-8](https://doi.org/10.1016/s0065-2601(06)39002-8)
 - Hogg, M. A. (2014). From uncertainty to extremism. *Current Directions in Psychological Science*, 23(5), 338–342. <https://doi.org/10.1177/0963721414540168>
 - Hogg, M. A. (2020). Social Identity Theory. In P. J. Burke (Ed.), *Contemporary social psychological theories* (pp. 128–153). Stanford University Press.
 - Hogg, M. A., & Ridgeway, C. L. (2003). Social identity: sociological and social psychological perspectives. *Social Psychology Quarterly*, 66(2), 97–100. <http://pascal-francis.inist.fr/vibad/in->

dex.php?action=getRecordDetail&idt=14790172

- Huddy, L. (2001). From Social to Political Identity: A Critical Examination of Social Identity Theory. *Political Psychology*, 22(1), 127–156. <https://doi.org/10.1111/0162-895x.00230>
- Jackson, J. W. (1993). Realistic Group Conflict Theory: A review and evaluation of the theoretical and empirical literature. *The Psychological Record*, 43(3), 395–413. https://www.researchgate.net/publication/232469870_Realistic_Group_Conflict_Theory_A_Review_and_Evaluation_of_the_Theoretical_and_Empirical_Literature
- Jenkins, R. (2014). *Social identity* (4th ed.). Routledge.
- Kaplan, S. (2014). Identifying truly fragile states. *The Washington Quarterly*, 37(1), 49–63. <https://doi.org/10.1080/0163660x.2014.893173>
- Katulis, B., Vatanka, A., & Karam, P. (2025, January 30). Beyond “Maximum Pressure” in US Policy on Iran: Leveraging Regional Partners to Contain Iran’s Actions and Shape its Future Choices. Middle East Institute. <https://mei.edu/publications/beyond-maximum-pressure-us-policy-iran-leveraging-regional-partners-contain-irans>
- Kim, D. J. (2020). Making Geoeconomics an IR Research Program. *International Studies Perspectives*, 22(3), 321–339. <https://doi.org/10.1093/isp/ekaa018>
- Luttwak, E. N. (1990). From Geopolitics to Geo-Economics: Logic of Conflict, Grammar of Commerce. *The National Interest*, 20, 17–23. <https://www.jstor.org/stable/42894676>
- Maloney, S. (2023, July 20). After the Iran Deal: A Plan B to Contain the Islamic Republic. *Foreign Affairs*. https://www.foreignaffairs.com/middle-east/iran-nuclear-deal-plan-b-contain-islamic-republic?_gl=1*pjoqcw*_gcl_au*ODE3MjQ5MDU3LjE3MzYwNzc3N-TY.*_ga*MTMxNTI0ODU2Mi4xNzM2Mdc3NzU3*_ga_24W5E70YKH*MTczOTg2MD-cwNy4yLjEuMTczOTg2MDgyNy42MC4wLjA.*_ga_N9V4J2JY26*MTczOTg2MDcxMi-4yLjAuMTczOTg2MDgyNy42MC4wLjA
- McKenzie, J., & Twose, T. (2017). Applications and Extensions of Realistic Conflict Theory: Moral Development and Conflict Prevention. In A. Dost-Gözkán & D. S. Keith (Eds.), *Norms, Groups, Conflict, and Social Change Rediscovering Muzafer Sherif’s Psychology* (pp. 307–324). <https://doi.org/10.4324/9781315125343-14>
- Moisiu, S. (2019). Re-thinking geoeconomics: Towards a political geography of economic geographies. *Geography Compass*, 13(10). <https://doi.org/10.1111/gec3.12466>
- Moubayed, S. (2025, February 5). Trump is Back: What’s at Stake for MENA? | ISPI. <https://www.ispionline.it/en/publication/trump-is-back-whats-at-stake-for-mena-197796>
- Neumann, I. B., & Overland, E. F. (2004). International Relations and Policy Planning: The Method of Perspectivist Scenario Building. *International Studies Perspectives*, 5(3), 258–277. <https://doi.org/10.1111/j.1528-3577.2004.00173.x>
- Osaghae, E. E. (2007). Fragile states. *Development in Practice*, 17(4–5), 691–699. <https://doi.org/10.1080/09614520701470060>



- Sato, Y. (2025). Social Identity Theory. In A. Nai, M. Grömping, & D. Wirz (Eds.), *Elgar Encyclopedia of Political Communication*. Edward Elgar Publishing. https://www.researchgate.net/publication/384039456_Social_Identity_Theory
- Scholvin, S., & Wigell, M. (2018). Power politics by economic means: Geoeconomics as an analytical approach and foreign policy practice. *Comparative Strategy*, 37(1), 73–84. <https://doi.org/10.1080/01495933.2018.1419729>
- Shahzad, A. (2022). Geoeconomics: The New Geopolitics [Research Article]. *Policy Perspectives*, 19–19(2), 21–40. <https://www.jstor.org/stable/pdf/48734159.pdf>
- Sherif, M. (1961). The Robbers Cave Experiment : Intergroup Conflict and Cooperation. <http://altmetrics.ceek.jp/article/ci.nii.ac.jp/ncid/BA0392974X>
- Singh, M. (2025, January 28). Policy Steps to Prevent a Nuclear Iran. The Washington Institute. <https://www.washingtoninstitute.org/policy-analysis/policy-steps-prevent-nuclear-iran>
- Slaughter, R. A. (1998). Futures Studies as an Intellectual and Applied Discipline. *American Behavioral Scientist*, 42(3), 372–385. <https://doi.org/10.1177/0002764298042003008>
- Son, H. (2015). The history of Western futures studies: An exploration of the intellectual traditions and three-phase periodization. *Futures*, 66, 120–137. <https://doi.org/10.1016/j.futures.2014.12.013>
- Stewart, F., & Brown, G. (2009). *Fragile states*. Centre for Research on Inequality, Human Security and Ethnicity.
- Tajfel, H. (1974). Social identity and intergroup behaviour. *Social Science Information*, 13(2), 65–93. <https://doi.org/10.1177/053901847401300204>
- Tikuisis, P., & Carment, D. (2017). Categorization of states beyond strong and weak. *Stability International Journal of Security and Development*, 6(1). <https://doi.org/10.5334/sta.483>
- USAID. (2005). *FRAGILE STATES STRATEGY*. In <https://loveman.sdsu.edu/supplement/docs/USAIDJanuary2005.pdf>. <https://loveman.sdsu.edu/supplement/docs/USAIDJanuary2005.pdf>
- World Bank. (2016). World Bank Group engagement in situations of fragility, conflict, and violence. In World Bank, Washington, DC eBooks. <https://doi.org/10.1596/24915>
- Worley, D. R. (2021). Tajfel and Turner Intergroup Conflict Theories 1997. Prepublished. <https://doi.org/10.13140/RG.2.2.30820.60809>
- Ziaja, S., Grävingholt, J., & Kreibaum, M. (2019). Constellations of Fragility: an Empirical Typology of States. *Studies in Comparative International Development*, 54(2), 299–321. <https://doi.org/10.1007/s12116-019-09284-3>
- UNIDO, 2024, UNIDO, 2022, Statistcs
- UNIDO Country Classification Edition 2024